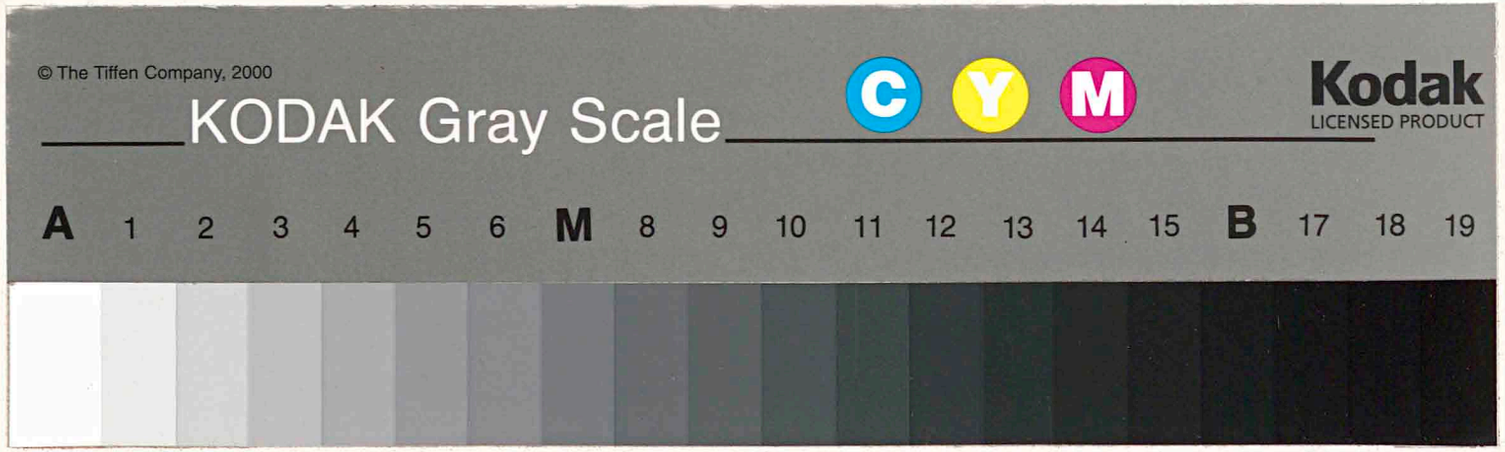
© The Tiffen Company, 2000
KODAK Gray Scale
C
Y
M
Kodak
LICENSED PRODUCT
A 1 2 3 4 5 6 M 8 9 10 11 12 13 14 15 B 17 18 19

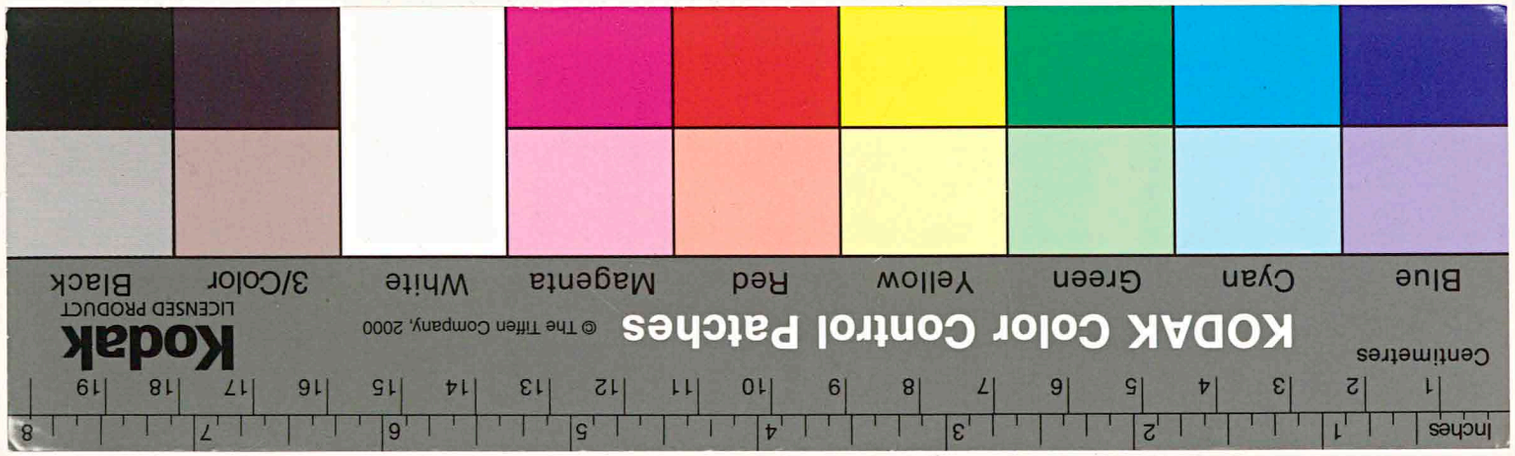
Inches 1 2 3 4 5 6 7 8
Centimeters 1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19
KODAK Color Control Patches
© The Tiffen Company, 2000
Kodak
LICENSED PRODUCT
Blue
Cyan
Green
Yellow
Red
Magenta
White
3/Color
Black

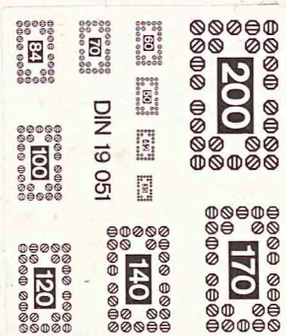
DIN 19 051
84
70
60
100
120
140
170
200

ÉCOLE DES L. O. O. VIVANTES

Contient 170 pièces

ACQUISITIONS
N° 3082

nol. 1827.

[illegible] 1

معروض میدارد که چنانکه مقرر فرموده بودند از نفر قاصد بار دیگر روانه [illegible]

و قاصد اردو پیدا مراجعت کرده به موجب تقریر [illegible] و قاصد رکاب هنوز معاودت نکرده الان [illegible]

مطالب [illegible] خان در [illegible] اردو [illegible] بالدین [illegible] است و بقدر [illegible] هزار جمعیت دارد

حضرات [illegible] نزول کرده [illegible] داشته [illegible] الله خان [illegible] که چند روز [illegible]

محمد میرزا و [illegible] میرزا در [illegible] اند و با [illegible] صد نفر آدم از [illegible] دارند

میان خندق [illegible] اند [illegible] و [illegible] هم [illegible]

مصطفی خان [illegible] که قلعه [illegible] دارد بقدر هزار و پانصد نفر جمعیت دارد

[illegible] اردو [illegible] میرزا [illegible] منزل [illegible]

که از [illegible] احوالات اورا نیز معروض خواهد داشت [illegible] العاله که قاصد اردو [illegible]

بو اخبارات اورا معروض خدمت [illegible] منتظر [illegible] قدوم و ارجاع [illegible]

لایق [illegible] [illegible] ۲ [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عرایضه حضور جناب

عرض میشود اگرچه زمان ادراک ملاقات چندان مدتی نگذشته و بقدر

خواهش دل از صحبت آنجناب بهره ور و محظوظ نشده لکن در همان اندک زمان ملاقات بملاحظه

افعال پسندیده و خصال حمیده آنجناب این داعی دوام دولت حقه را نهایت محبت و دوستی حاصل آمد

و به مقتضی قاعده کلیه القلب یهدی الی القلب مقبول انام و قبول خاص و عام است از مراتب دوستی و محبت قلبی خود

از طرف قرین الشرف آنجناب هم قلبا کمال محبت را استنباط می کند حامل را که بجهة برخی مشاغل

روانه آنصوب میداشت به مقتضی لوازم دوستی بتحریر این مختصر زحمت افزا گشته بمقام اعلی رسید

و ضمنا به ملاحظه جواب که از قبل آنجناب صادر خواهد شد از سلامت مزاج شریف مستحضر شده خوشوقتی

حاصل نماید متوقع است که من بعد همه اوقات بتحریر مراسلات و اعلام سلامت ذات بهجت آیات ابواب

مکاتبات را مفتوح و طرح دوستی را مطروح داشته داعی را خوشوقت و خرم بدارند سه زوج جوراب و یک زوج دستکش ارسال شد قبول خواهد فرمود

در خدمت جناب جلالتمآب و رایت نصاب اجل اکرم جنرال قونسول دولت بهیه روسیه مقدس

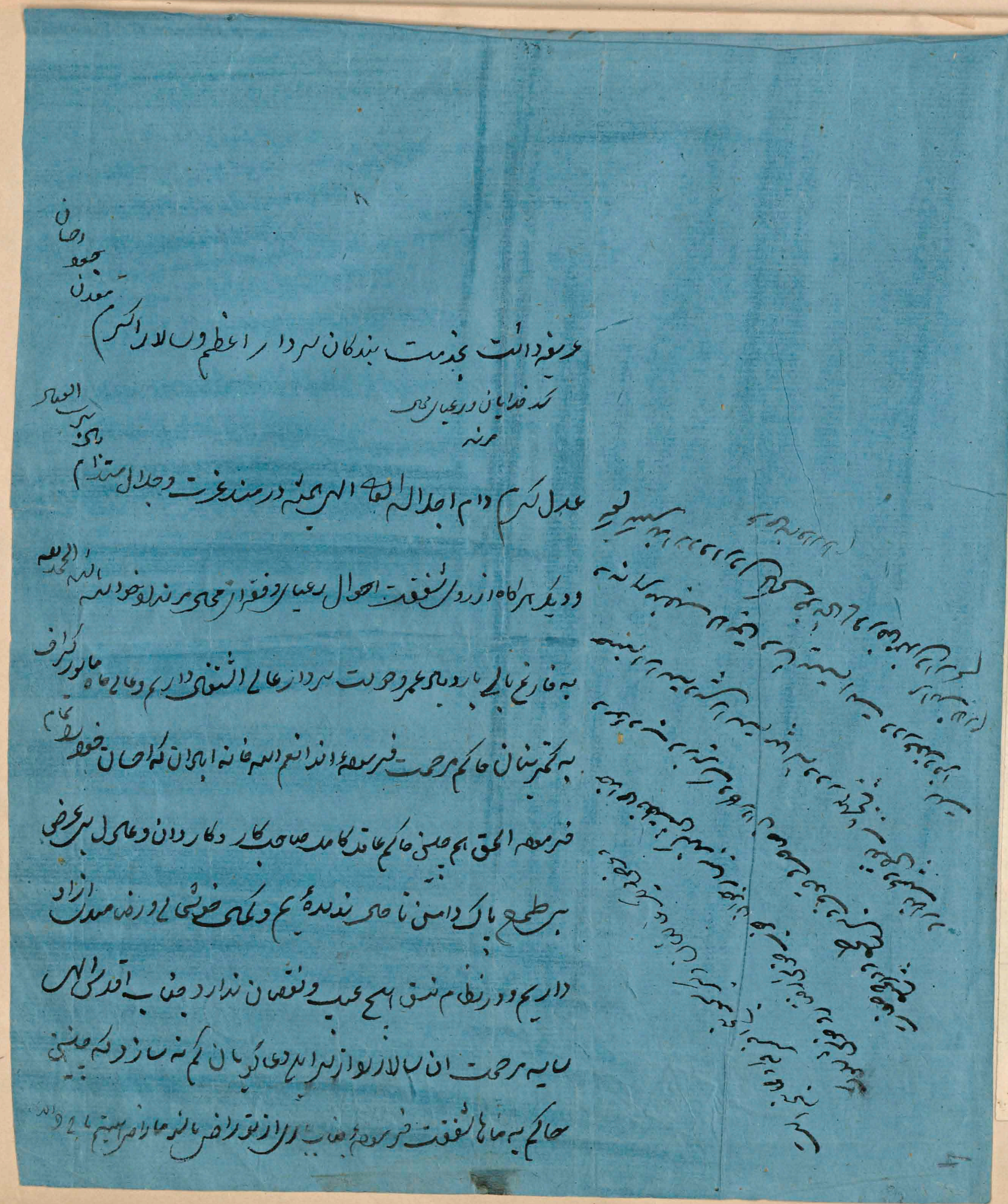

ماه

صاحبا امیدگاها

معروض میدارد که آن نان که ما تا باین خورده گذران میکنیم از دولت شماست

و ما با عیال همه بعمر دولت شما دعاگو هستیم دیگر مدتیست که خلیفه کورکر بخدمت

شما آمده و هیچ جواب از مشارالیه و نه از سرکار شما برای ما نرسیده ما در آسمان

خدا و در زمین از دامن شما گرفته ایم اگر فکری درباره ما نفرمایید در روز قیامت

از شما شکایت خواهیم کرد که بداد ما نرسید البته باید شب و روز در فکر ما بوده

ما را از یاد فراموش نفرمایید که برای ما ظلم باشد دیگر در قریه یک عمل دختر

روی داده است مدت نه سال است که بشوهر رفته بود حالا باکیره است و ما هم

بخدمت خداوندگاری ها میرعلی اکبر عریضه نوشته ایم و شما هم مطلع باشید و تقویت

عریضه داشت بخدمت بندگان سردار اعظم و سالار اکرم معدن جود و احسان

سید خدایان و رعیای محمد مرتضی

عدل اکرم دام اجلاله العالی الهی همیشه در مسند عزت و جلال مستدام باد بحرمت العباد

و دیگر هرگاه از روی شفقت احوال رعیای و فقرای محمد مرتضی خود الله الحمد لله

به فارغ بالی بار و یاد عمر و دولت سردار عالی اشتغال داریم و عالیجاه مالور گراف

به کمترینان حاکم مرحمت فرموده اند انعم الله خانه آبادان که احسان خود را تمام

فرموده الحق هم چنین حاکم عاقل کامل صاحب کار و کاردان و عادل بی غرض

بی طمع پاک دامن تا حال ندیده ایم و کمال خوشحالی و رضامندی از او

داریم و در نظام نسق هیچ عیب و نقصان ندارد جناب اقدس الهی

سایه مرحمت آن سالار را از سر این دعاگویان کم نه سازد که چنین

حاکم به ما ها شفقت فرموده جناب باری از تو راضی باشد ما راضی هستیم

عریضه بنظر شریف سرکار

امیدگاهی قنی قوف قونسول دولت بهیه روس مشرف گردد

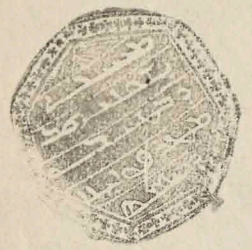

ت بندگان سردار اعظم و سالار اکرم معدن جود و احسان

ه الهی همیشه در مسند عزت و جلال مستدام

ت احوال رعایا و فقرا محل مرحمت خود الله الحمد لله

ر دولت سردار عالی اشتغال داریم و عالی جاه مأمور گراف

ت فرموده اند انعم الله خانه آبادان که احسان خود را تمام

حاکم عاقل کامل صاحب کار و کاردان و عادل بی غرض

ا حال ندیده ایم و کمال خوشحالی و رضامندی از او

ی هیچ عیب و نقصان ندارد جناب اقدس الهی

سالار را از سر این دعاگویان کم نه سازد که چنین

حاکم به ما ها شفقت فرموده جناب باری از تو راضی باشد ما راضی هستیم

Получено февраля 27.

отъ Маранскаго общества до [illegible] съ приложеніемъ пяти-
десяти [illegible] печати разнаго званія людей. Е. Корпусному Командиру

Коимъ управляющій нами военный начальникъ Е. Маіоръ Графъ N.
и офицеръ при немъ находящій, переводчикомъ входя внужды и положенія нашего
старанія о благосостояніи и тишинѣ народа и совершенномъ
безкорыстіемъ и справедливостію съ нами обходятся
справедливые коихъ чиновниковъ, мы еще невидавали за-
каковое обхожденіе ихъ мы находимъ себя обязанными
и даже почитаемъ первѣйшимъ нашемъ долгомъ объявить
Вашему Высокопревосходительству всенижайшую
нашу благодарность и замѣтность которую вы наз-
наченіемъ ихъ, намъ оказать изволили.

همواره ابواب دولت و اقبال ملازمان عالیجاه بلند بارگاه عظمت و حشمت دستگاه دوست عزیزی جناب عنبرآل بنگلای لادمروج خانیقوق دام شوکته

بمقالید الطاف و عنایت رب مجید مفتوح و گشوده دریافت اقصی مطالب و اعلی مآرب دارین باشند بمنه و کرمه

بعد از افتتاح دروب دعوات وافیات و پس از انکشاف کنوز تسلیمات صافیات مکشوف ضمیر منیر مهر انجلا

و خواطر خطیر محبت مظاهر قمر اعتلا دارد چون درین احقاب بشارت لقاب بسمع این دوستدار

مسموع گردید که الطاف شاهانه درباره آن اعزی شامل حال شده او را بدار السلطنت تبریز

بال پاوز تعیین نموده اند ازین خبر فرحناک اثر چنان خرم و شاد شدم که عشری از اعشار آن درین

مختصرات نگنجاند نوشت امیدوارم که آن اخلاق حمیده و صفات جمیله که در شما هست

روز بروز رتبه شما می افزاید و هر کس که افعال و اقوال جناب شما می بیند راضی میشوند از جناب شما

پس از کسیکه خلایق راضی میشوند جناب اقدس باری از همان کس بالمضاعف راضی میشود پس جناب

پروردگار عالم از کس راضی شده باشد امیدوارم حرمت آن شخص روز بروز تضاعف شود چون حامل رساله علی قلی مهندس اکبر اغی

عازم آن صوب مشهد مقدس میشود بتحریر این تهنیت نامه مبادرت گردید عزیز اکرام این حامل رساله چند سال است

که بمن خدمت کرده در خدمت این دوستدار شده است و خود آدم خوب و خوش سلوک است

و اراده آن دارد که بخانه خود رفته قدری در خانه خود مانده باز عازم اینولا گردد فلهذا نوشته از جناب

تمنا و توقع مینمایم که در وقت مراجعت کردن مشارالیه باینولا باو را باشپورت مرخص شفقت و مرحمت

فرمایید که عین محبت و ازدیاد الفت میشود و هرگونه خدمات لایقه داشته باشد مع انضمام صحت مندی ذات خجسته

صفات و فرمایشات قلمی و ارسال فرمایید تا که در تقدیم شرایط اتحاد بعمل آید ایام اخوت و روزگار شفقت بکام باد

دوستی حقوق جناب شاهزاده [illegible]

[illegible] ۲ شهر ربیع الاول سنه ۱۲۷۱

و ارادهٔ آن دلکوکه

تمنا و توقع مینمایم که د

خواهید که عین حجت و

صفات و خرمایشات قلمرو

محب حقیقی

بعد از شرح مراتب عقیدت و صداقت بر صفحه صحیفه دوستی می‌نگارد که همواره طالب و راغب ملاقات

که تحریر مراسلات دوستانه خود را باداور خاطر التفات مظاهر سامی نموده از جمله فراموشان نباشد از التفات

میرزا حسینعلی نام ولد عباس بیک نخجوانی که در خدمت جناب شما بوده است از جمله متعلقان دوستدار است این مطلب را واسطه مراسله نگاری

کرده اظهار حیات کرده و در ضمن آن زحمت افزا و توقع میشود که بقدر حال مشارالیه التفات خود را شامل

احوال او فرموده باشید موجب ممنونی دوستدار است و پیوسته منتظر خدمات و فرمایشات اتفاقیه هستم زیاده چه زحمت دهد

جناب مهمات و نجدت نصاب فطانت و ذکاوت انتساب مشفق مهربان

نظر باقتضای اتحاد دولتین فخیمتین و کمال دوستی و یگانگی تبعه طرفین که جناب فخامت نصاب و شوکت مآب جانشین ممالک

قفقازیه محض اظهار میل قلبی اعلیحضرت قوی شوکت امپراطور اعظم یک حلقه انگشتری الماس بریال

بعنوان یادبود این خادم شریعت مطهره انفاذ داشته بودند بانضمام مراسله آنجناب مشفق مهربان که جاری به تفصیل

این کیفیت بود رسید و مضمون رسیله من المبدأ الی الختم معلوم گردید چون مبتنی بکمال اتحاد و دوستی دولتین فخیمتین بود

خادم شریعت مطهره را مایه مزید خوشوقتی شد ولکن درباب قبول هدیه مرقومه نظر باقتضای قاعده دول و پاسداری اسلام

و اسلامیان که وجهه همت ملوکانه اعلیحضرت ارفع اقدس شاهنشاه الهام پناه بلغه الله کل خیر اراده و اهوازه

و منظور نظر خالصانه اولیای دولت علیه است خادم شریعت مطهره را لازم است که استیذانی از اولیای دولت جاوید مدت

علیه نموده موافق آن رفتار نماید علیهذا بلحاظ لوازم احترام جناب شوکت مآب مشیر الیه هدیه انفاذی را

قبول نموده که کیفیت را استیذاناً خدمت اولیای دولت ابد مدت علیه معروض داشته منتظر جواب

بلکه اگر آنجناب مشفق مهربان مصلحت دانسته که کمال مناسبت را دارد باولیای دولت جاوید مدت

باولیای دولت جاوید مدت علیه اظهار دارند که لازمه کمال دوستی و اتحاد دولتین فخیمتین بتمامها

جناب مجدت و نجدت نصاب فخامت و ذکاوت انتساب دوست مشفق کرم اللهی که [illegible]
[illegible]

هو

قربانت شوم از رضه شد کار والاه حرص شام

رقعه حاجی آقاخان بمیرزا محمود میرزای فرمودی نوشته است در جواب عریضه
که نوشته ام ملاحظه بفرمایید که چه حاجی تحکمی باقی نمانده باشد
بقول عوام قارم نود قورم نود پس هر کلاغ کورم نود
بعد از آنکه بنا گذاشتی شود حاجی آقاخان با آن چک و نوره
الواط نگاه به اعمال و نوکرش در جبار و آن بالا مشغول
نوکر خوش مشغول فراش مرا بجمله خوشان و غیره
میخواهند و میزنند محض رسوخ کلوله میزنند میکشند
و فرمودی محض رعایت اشفاق سرکار والا دیگر
حاجی آقاخان بیست روز سکوت کرده ام حالا هم
باید این رقعه را بخوانم بجهت اطلاع سرکار والا
این عریضه را عرض کردم مطلع باشند از حالا دیگر

ایه کاما حاجی بیک ساعتی نام از رشت گذشته

نفره حاجی بدخت بعد وارد اهر شده

بنابر اینکه سایه مطلب ضروری داشته باشد آنها را

با یک نفر پیاده انفاذ خدمت سرکار عالی نمودم

انشاء الله فردا خود فردی هستم که عرض میکنم

از روز گذشته شرفیاب حضرت خواهم شد

تمام هر شب و اوقات بسته ام با زبان عرض میکنم

هو

محمد کریم مهربانا طلاب مقدمه در زندگی مطالبه حوالات

مستکفیه امر تمام شده است در ظرف سرکار اشرف والا نصره الله

مراتب از جناب مجتهد سلمه الله تعالی اشعار شده بحوالات

در جوف رقعه نوشته ارسال کردم ملاحظه نمودند

خواهشمندم در امر از ملاحظه و استفسار مفصل رقعه بجناب مشار الیه

رقعه نوشته است به شیخ محمد

داده

طمسال

قربانت شوم در باب جعفر شاعر بسیار بعضی

بلکه جواب دادیم که از حق نسبت بتو حالت نخواهد

با هزار ما جرا راضی نخواهیم که فردا بهمراهی سرکار

امر او را صورت دهید تو دانا و خدا بهر طریق

صلاح دانید چنین نامه همچی نکه کرده اند کرده

نفس خود امیر بردی و دیگری نکته نگیری مردی

مردی بنحو خاتمه ها بزرگی کردست خاتمه نگیری

بگیر اختیار داری خلاص نمایی با اختیار ما کاشت

با عالم دلم کم

عن نصاسه

بشرف مطالعه

جناب ملا [illegible] سرکار [illegible]

[illegible]

10

هو

مخدوم مکرم مهربانا

در باب مقدمه [illegible] جواب

میگفتند امر تمام شده است از طرف سرکار اشرف والا نصره الدوله

مراتب از جناب مجتهد سلمه الله تعالی اشرف شده بود جوابی [illegible]

در جوف رقعه نزد شما ارسال کردم ملاحظه نموده مستحضر خواهید شد

خواهشمندم [illegible] ملاحظه و استفسار از مضمون رقعه جناب معزی الیه

11

[illegible]

[illegible] داده

طمنان [illegible]

[illegible] در باب [illegible]

بلکه جواب دادیم که از من نسبت بتو حمایت نخواهد کرد

با هزار ماجرا راضی نمودیم که فردا بهمراهی سرکار رفته

امر او را صورت دهید تو دانی و خدا بهر طریق

صلاح دانید چنین نامه همچنانکه گفته اند که بر سر

نفس خود امیری مردی و بر دیگری نگفته نگیری مردی

مردی بنحو [illegible] گردست [illegible] نگیری مردی

بکسی اختیار داری [illegible] اختیار [illegible]

[illegible]

در باب نوزدهم از قراریکه عالیجاه سید عبدالله طبیب حاجی سرکار جهت حبس رقعه رسیده است

بعضی خان بافی ظلم حاجی لات حسب الحواله جسمع فراغی الله جهت زرع اگر فراغی باد بعض

بجانب شما داده انتقال یافته است بدرجه مرقوم از نقطه خاطر سرکار جناب ضرابال فرمانش

زرع اگر شما را به کیفیت حاصل برسد در باب همین بعضی خان بافی بیشتر از حال کارها

بجانب شرقعه از مجموعه سلسله رقعه نوشته شده است که انشاء الله وقتی در حضور سرکار اشرف اعلی

زرع اگر شما را به سرکشی کارهای خود باشد در حضور بیت هر طرف را عالی قرار بگیرد فرمانش

فرمانه که زرع اگر شما را به قرار رد خواهد مرقوم را که از قرار پاره تومان که در خطه نوشته

بدیه کلاب بعضی دارای هیچ دو دیه آورد و تمام نماید چون فرمانش رقعه انتقال را

مکرر با حضرت سرکار به نعمت آباد نوشته از راه دارم نهاد از خفت عرض خاکم)

در باب نوزدهم در باب در راه فرمانش که فرمانش رقعه که اوضاع اهالی بعضی رقعه

برای خود همه سرکار عالی پیدا است حسب الحکم چه نوشته کلام را اما رساله ام رقعه راه قطع آورده تا اینکه

خاطر خوب را از نخست بنجه هر کار است تان زنجیر کل رقعه خاطر کلام باز در نقش شده اگر سرا است

رسانیده شد به حضرت خود در بعد خاطر است خود احوال کلام عصمی ترنی را از روز ملک خود در حضور

نقش معمار برای خیمه علم جهانگیر خان کاهه از رسانم رقعه که در حضور امیر زاده حضرت عالی کلام از

بارها بطرف این فرمانش و نالیده که رقعه در زمان نشسته بارهای دور را کرده برسانند در باب سرکار خان

دیر استخراج فرمانه رقعه که در وقتی عبور از اینجا ما سرکار سلطان رسانیده خود خود کلام نامه از قرار نوشته کلام

سعی خان را اگر ملک را به خاطر خود از دست رسیده راه ادراک دیده شد که شاه حرف

از شهر حرکت خود کلام از اینجا عبور آمده با سرکار سلطان ملاقات خود کلام را در رقعه نقد در باشد

انشاء الله در نیکشت و کت خود کلام در هر صورت قرار یافته که یکدو روز پیش از حرکت مرحمت علم را خبار

بدیه چون بنده سلطان از راه بهمن نوزده روز در عرض ان حضرت اقدس ملاقات سوال ام ؟)

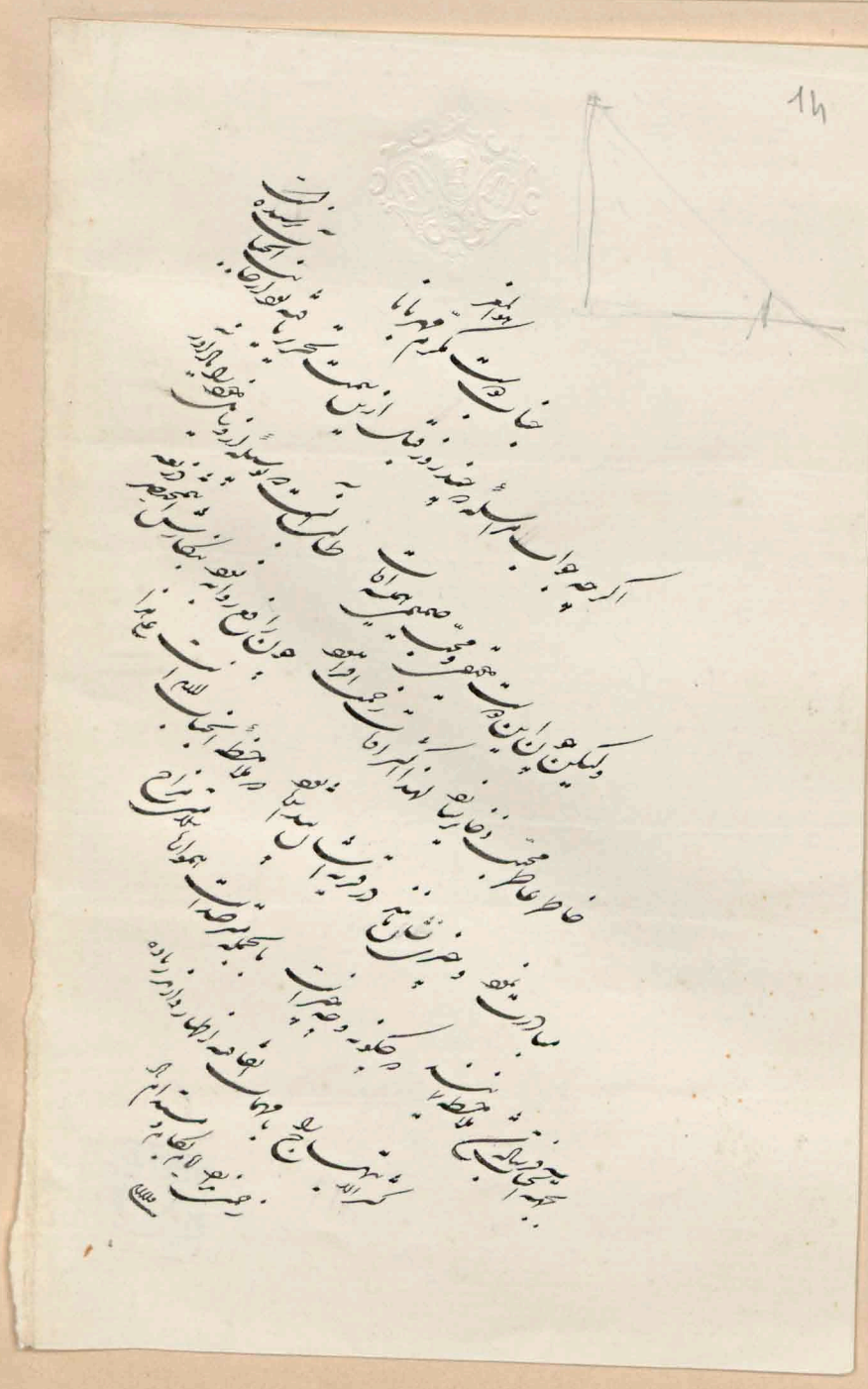

عرض میشود بنده دوست نمیدارم خدمت سرکار اشرف

بشوم زحمت افزا شوم لکن عریضه مینگارم تا اظهار مطالب نمایم

اولاً بنده مدتیست فرمان مستمر سال بدار الخلافه طهران فرستادم

خدمت ایلچی ممالک تا حال اثری و خبری نرسیده است و حال آنکه

باید سرکار صاحب از بنده بسیار سعی و تلاش فرمایند و تا اینجا

در زمستان تنگ ضعیفه که عرض را بخدمت سرکار دیر

بدهند وجه اول وصول نمایند تا حال نه وجه و نه تنگ

باید بدهند نمیدانم دوست در خاطر این طور میشود

و حال آنکه بنده در هر جا و هر مجلس تعریف حقوق

سرکار میکنم و تا حال یکی خلاف در حق ایشان نکرده ام

جواب عریضه را زود التفات فرمایند ۳

Tout corps limité par des surfaces paralelles si nous
par une surface paralelle a deux surfaces opposées
nous le partageons ainsi en deux corps a faces paralelles
chacun aura un centre de gravité, si nous les reunissons
une ligne droite le centre de gravité commun doit se trouver
cette ligne par cette raison le rapport des poids des deux corps
a l'autre est ~~comme~~ egal au le rapport de deux sections de cettes
l'une a l'autre.

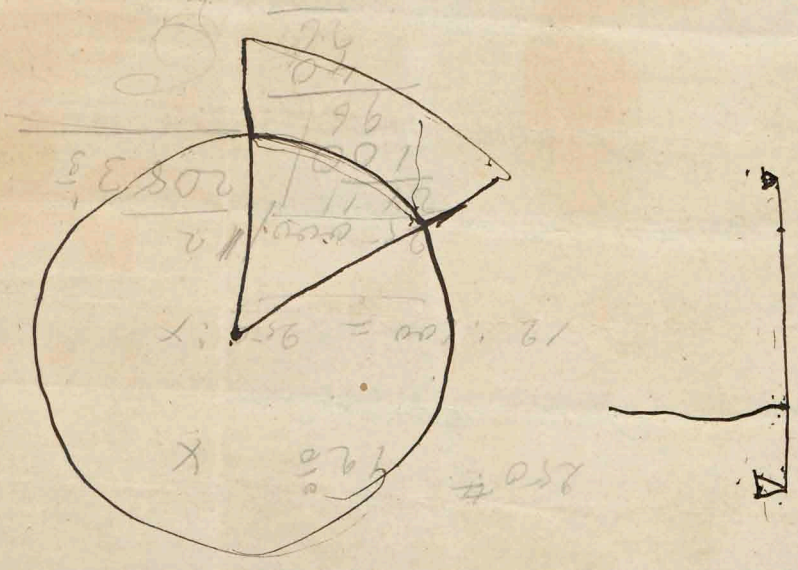

16

در بیت نوشتم   تعلیقه رقعه شرف صدوری را زیارت نموده [illegible] در باب امر جعفرقلی [illegible]

[illegible]

[illegible]

جنرال قونسول [illegible]

[illegible]

17

الولد الصالح [illegible]

معرف [illegible]

جنرال قونسول دولت انگلیس [illegible]

[illegible]

[illegible] جنرال قونسول دولت انگلیس [illegible] سنه ۱۲۷۱

[illegible] ۵۲ [illegible]

18

در بیت نوشتم   در بروز ترجمه فرمان [illegible] اعلیحضرت امپراطور اعظم [illegible]

نواب نصرة الدوله [illegible]

[illegible]

19

در بیت نوشتم   جناب [illegible]

حسب الامر [illegible]

[illegible]

عریضه خدمت سرور سلطان جناب [illegible] آگاهی جنرال [illegible] الاکی [illegible]

فدایت شوم دیروز ترجمه فرمان همایون اعلیحضرت امپراطور اعظم افخم

مواب نصرة الدوله دادم پاره صحبتها در میانه گذشت تفصیل را خدمت سرور سلطان جناب عالی

عرض خواهم کرد بعد وقت غروب دیروز رقعه [illegible] بر رسم که [illegible]

[illegible] از جانب [illegible] آداب تعزیه [illegible]

[illegible]

[illegible] امپراطور اعظم را [illegible]

امروز [illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible] معظم الیه [illegible]

فدایت شوم عالیجناب فضائل مآب میرزا علی پسر مرحوم مغفور جناب امام جمعه طاب ثراه

حسب الامر دیانة از طرف جناب حاجی میرزا [illegible] مجتهد سلمه الله [illegible] امروز

[illegible] ملاقات و باز دیدار سرکار عالی کنند لهذا زحمت عرض میدهد که آیا

کدام روز و کدام ساعت برای سرکار فراغت حاصل است اعلام فرمایند تا از آن قرار

بجناب [illegible] اخبار و اظهار شود امروز که در هوا آثار خوبی مشاهده نیست

اگر عصر هوا خوب باشد امروز بدهند والا قرار را بفردا بگذارند مختارند

هر قسم برای شریف علاقه کرد اعلام فرمایند خلاف امروز [illegible] داشتم

مرتبهٔ ششم مراسلهٔ سرکار عالی را که متضمن اظهار خاطر و دعوای نعمه

بیانه بهره از سی رسیدن روم را بعد حقوم سرکار دیر رسانم و در باب عمل عارض رسالهٔ الحمد

لله زم بعد گفتگوی نکت سرکار در باب شرف دانه کشته مه می گفته که عارض الدوله

مه اخلاص بهرام را از بهر نزد مرتبه و جواب از سرکار خان دیر گرفته از سال صد سنه گذشته

سفرم در باب بار ماری بطری هم که در میزان نهاده بعد که از اهتمام عهدی حقیقت

و در ضمن این انفاق حضور پرنور اسرور عالی گویم حق همین شوق زیادتی سرکار عالی را

راه داشتم که بر جانب مرض نوم بهبت امروز در حضر بکاله از بنده و قلب یافت از روز

ع شرف بنده زاده ماهی شده است با نوشته اوقاتم نخست دیر تر مرض رجوع صبا

و فتنه است هنوز رمانی دیر تر می تاخیر بهمرسانیده است بلی از حکم اوما حرم عارض الدوله

حیر عظیم حکم آنه که اورا در رمانی و بیان تحاریر که له سهنه ا بجهة بریو لاکی همه سرکار الدوله

جناب دختر شیخ خردالهی آظهار دراسته بعد

عالیا! بله بالکها! خردنها!

دیروزم در تصدیق کاغذی ای خردالهی بر دسته از رشته بعد خلع شرار از رفاقت نبلت بصانیر

مطلع بهام بادم خود و بر پیش بعد ای خردالهی آرزشم دختر سو بلند از نزد سرکار بیرد

چند روز در پیش دختر بانه اگر مواقی فاسده متصرف شده فهما و اگر کلاه بانی

باز عاجز شده ایالف بیر مرحمت شیخ الدین و بیعقال دیش خلیفه خود بیال هر طور

این حکم نهانه از اعتبار مجری و معمول دارند لاجرم سالی رقم را مرحمه دراسته بعد

حاره بادم خود مرکی رشتم رضایه لکم الله بسبحه بر دختر در مانت نکنه

اگر میخواهند بدیگری عقد بکنه خود دانند خلی در هر ملت حالی است بنظر آید

دختر مطلقه است و بدیگری بعد محارات زیاده رضی مرازد امر کم سلطان

مرتبهٔ نهم متعهدی خان عنقر خان ترتیب خانه خانه جنلیس بعد بکسد

در سانه بعد آیه قرار داشته که مسترد به خدا پیش از ظهر مرحمت سرکار

رسیده ملاقات نیاه تا در ضمن ان در حضور مزدمات تهمه دارد جناب

بجی کلکر نیاه لهذا در زم دیده مراتب را مرحمت سرکار عالی نوشته مبرض

است تا اعلام فرمایند آیا خدا چه قدر بظهر مانده جهاز رسانیده متعهد

مرحمت سرکار مرقوم کنند در زم بعد رفت عرض حال دالله

[illegible]

بر قطعه جناب

جناب [illegible] گاهی سرکار [illegible] از جزال [illegible] رسیده [illegible]

عالیجاها بله چاپکاها محمد و بابا

جناب دختر عیسی خردآبادی که اظهار داشته بودند

دیروز هم در این خصوص کاغذی اهالی خردآباد به دستار نوشته بودند چون دستار از قانون نیست بفاصله

مطلع نبودم با آدم خود و بریش سفیدان خردآباد نوشتم که دختر را نگذارند که شوهرش بروز ببرد

چند روز در پیش دختر بماند اگر موافق قاعده متصرف شد فبها و اگر کما فی السابق

باز عاجز شد ایشان را ببرند خدمت شیخ الاسلام دیلمقان و پیش خلیفه خودشان هر طور

ایشان حکم نمایند از آن قرار مجری و معمول دارند اما چون شما این رقعه را مرقوم داشته بودید

دوباره با آدم خود صریح نوشتم و خیلی تاکید کردم که البته بهیچوجه به دختر مزبور ممانعت نکنند

که اگر میخواهند به دیگری عقد بکنند خود دانند چون در هر ملت قانون این طور است

که دختر مطلقه است و به دیگری میرود مختار است زیاده زحمتی ندارد امر کم مطاع

سرکار مکرم معظم مطالعه فرمایند

هو الحافظ

...نقی خان رتبت حالا خانه مخلص بود بگفتگو

...ستار را به خود ابتیس از ظهر خدمت سرکار

...ان در خصوص ملزومات مهمانداری جناب

...ه مراتب را خدمت سرکار عالی نوشته معروض

...چه قدر بظهر مانده مهماندار مشارالیه میتواند

...رم بود رفت عرض داد والعلی

24

فدایت شوم — اشعار خاقانی را الفت نویسی کردم و بعضی معانی که تشخیص آن را اگر خواهم عرض نمایم

قبل از تشریف آوردن صاحب معظم میرزا حکیم خان شاه ... کتمان شهادت ندارم او قبول

با قاعده شاهد واحد ثبوت ... امکان ... شهادت ... تحقیق ...

و کار منجر بهمین خواهد شد پس پیش از ... شروع ... تقسیم ...

ثابت معلوم ... معنی ... قسمت ... فرموده ...

و اراده ... بودن ... ایشان ... معلوم ...

کتابت هم کو غلط نوشته آنچه کمترین فهمیده ام ...

چنین سنگ کنجه را در آن کوی — هم سرخ قفا و هم سینه روی

سرخ قفا کنایه از ... صفت ... است

آن سرخ ... — سرخ ... هر ... است

یعنی ... فلان ... خونین است ...

اراده کرده ... سرخ دست شده — آن ... سایر ...

چنانکه ... — ... امید ...

و شخص ... راکو بند ... و کوری

غور ... غول ... غوری ... و مردم ...

یعنی ... خشه بوده ... و احمق راکو بند غور

... راکو بند غول ... و بعضی ...

چون آن ... غور در جهان ... افتاد

... در ... و خاقانی و غیره ... در شعر ...

[illegible]

25

عالیجاها ... دولت ... علیه ... دولت

... در امر ... روز ... محمد حسن خان ... جمع ... کارها ...

... آمده ... ایران ... تکلیف ...

... محمد حسن خان ... سرکار ...

... زمان ... تکلیف ...

... در امورات ... ایلچی ...

... نماید ... نیست ... ۱۲۷۱

26

۸

عالیجاها دوستا — الآن مذکور شد که امروز عصر

آدمی از قونسولگری انگلیس آمده بود نزد داماد پاپ

اینکه مژده بدهد که سواستپول را قشون انگلیس گرفته

و متصرف در آورده است به واسطه اتمام حجت

بود مرا نوشته بود البته در بحضیص ...

حالت اینکه روسیه هم نوشته اند تقصیر را

به گردن انگلیس ... که انگلیس ...

27

فدایت شوم — ... سرکار ... ان ... تکلیف ...

امروز ... که ... برای ... صبح ... نیم

... رقعه ... جواب ... که در جواب ... کرده

علاوه ... جواب ... رقعه ... رقعه ... جمعه

... ان ... اسعار ... رقعه ...

... رقعه ... در جواب ...

... اسعار ... رقعه ... جواب ...

... رقعه ... مرقوم ...

... اگر ... است ...

... هزار ... ان ...

... دو هزار ...

... سال ...

1m. 6c.

18
16 4
1c. 16m

جناب مجلس نصاری و مالیات سرکار سلطانی معظم

در ماه احرام رفتیم و در فرار فرمودند که عمامه‌ی مرحوم و غیره

قبل از طلوع از امامه الروم مرحوم و فرمودند که کارکنان را حساب بهمه بروان برده

و سایر اموال کار مشروطه بوده مرحوم حالا از طرف خود بکن بهمه حکم در اسرار

مرحوم و غیره شده مهدی مرحوم مذکور رفته است که ده بار بهمه حمل

مرحوم مرحوم بکن بوسه را از اکتبات گفته بود باید در زرد از آنجا

بعد از مصلح مرحوم ده بار مرحوم مهدی مرحوم مشاهده نموده است

علی اکبر تبریزی ایشیک آغاسی باشی

قصیده که در جواب رقعه و سه‌هزار دینار بعضی مرحوم

رسید در این ضمن چه دو صاحب نوع سه‌هزار آمده بود حواس

باز دادن آن را از آمدن جهان بکم دلیل چون دو سه‌هزار

بنو که مرحوم مشار الیه باشد لهذا اما بجای نه مشاهده دیگر

در امثال ایشان که بعد تا این روز که مشار الیه نقد بعضی در

دو سه‌هزار افامه بنو دامن برای ماه اوست رحمه کار نوشته

رحمت دلعم که لو تکلف شاد از بعضی شاد خلاف قاعده جاری

باشد طاری بعد که مشار الیه با دعا کرده جای کوشه لند

خلاف قاعده لیس تکلف شاد است سه‌هزار را

حاکم تبریز انم دعوی که از بعضی آن حرمت جهان شاق

باشد تکلف نکنی و سه‌هزار انم لو حمل بنو کار

هر که مقصود نمی‌کند رحمه رحمی علم

خواب شد امروز که در پیشه همه هم ماه فرقه است بعضی آن آمده پای کنی در ضمن

این در ال ضمن سرکار عالی که آورد گفت با این را اسمی بعضی العالیه است خاص آن ذلیل کند

لهذا آدم فرستاده از خانه آب که نه پاک بنو در فردا از ال ضمن عالی کند

و ضمن را غنیمت شمرده عریضه را که در روز ضمن سرکار در فتحه از اسب سر زده

بعدم که قصه از روز صحبتی نیست آمده بود از زمان عرض فرستاده کفو باهمن و رساله صحیفه

رساله دانستم انتقاد فرموده در خصوص فقرا تعارف نواب خانم قفقازیه از جهات حلال

خانم مقام و دوم مجرده از سرکار شرف معلوم نبود هر طرح صلح سه آمده کلمه عدم

و در بهانه انعزال در تنظیم که از اسباب آمده از قبیل رضای او تسبیح مرد در

و اسب هر یک را صلح سه بنه زنده اعلام فاحشه جون حاکم را رسوی رداشه

می‌کوم به مختصر عریضه تعارف ۷ لام الطاف و اشفاق سه‌ام با ارباب کرده ۱۱

جناب حرمت مرحوم حقیقه امروز صبح بسته بود و کام ارادم

و در رخت خواب حالت بخواسته بله نمی‌کردم

همه چیز دنیا از خاطرم رفته بعد بصحت لیس علی المریض حرج

باید با محبت دوستانه که می‌دارم عذر را بشنوند

و فردا صبح بعد قبل از ظهر هتل را خواهم قسمت

همه رساله رحمی دانم لهذا محصر کفایه دارم

Malek Kayvan

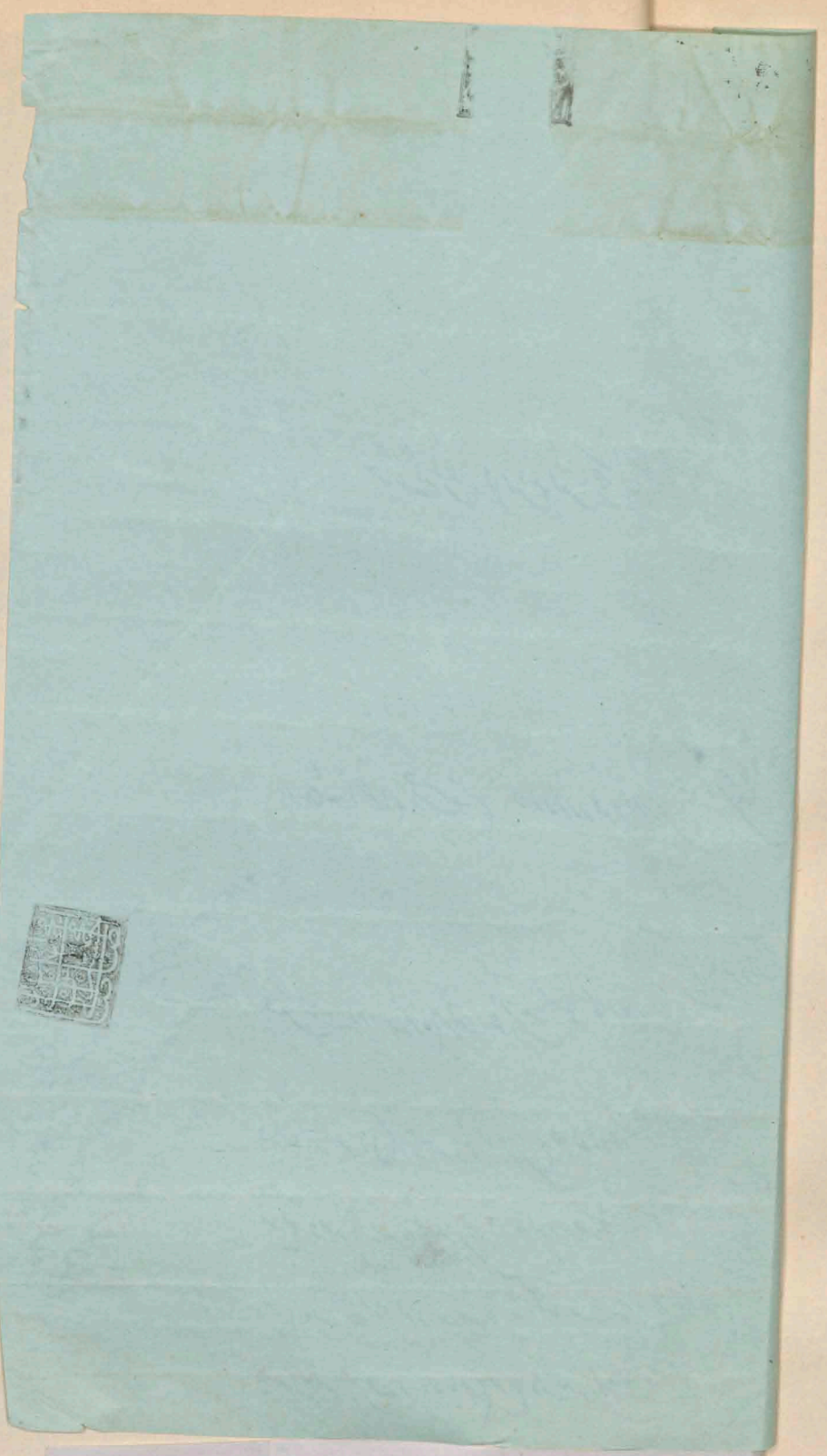

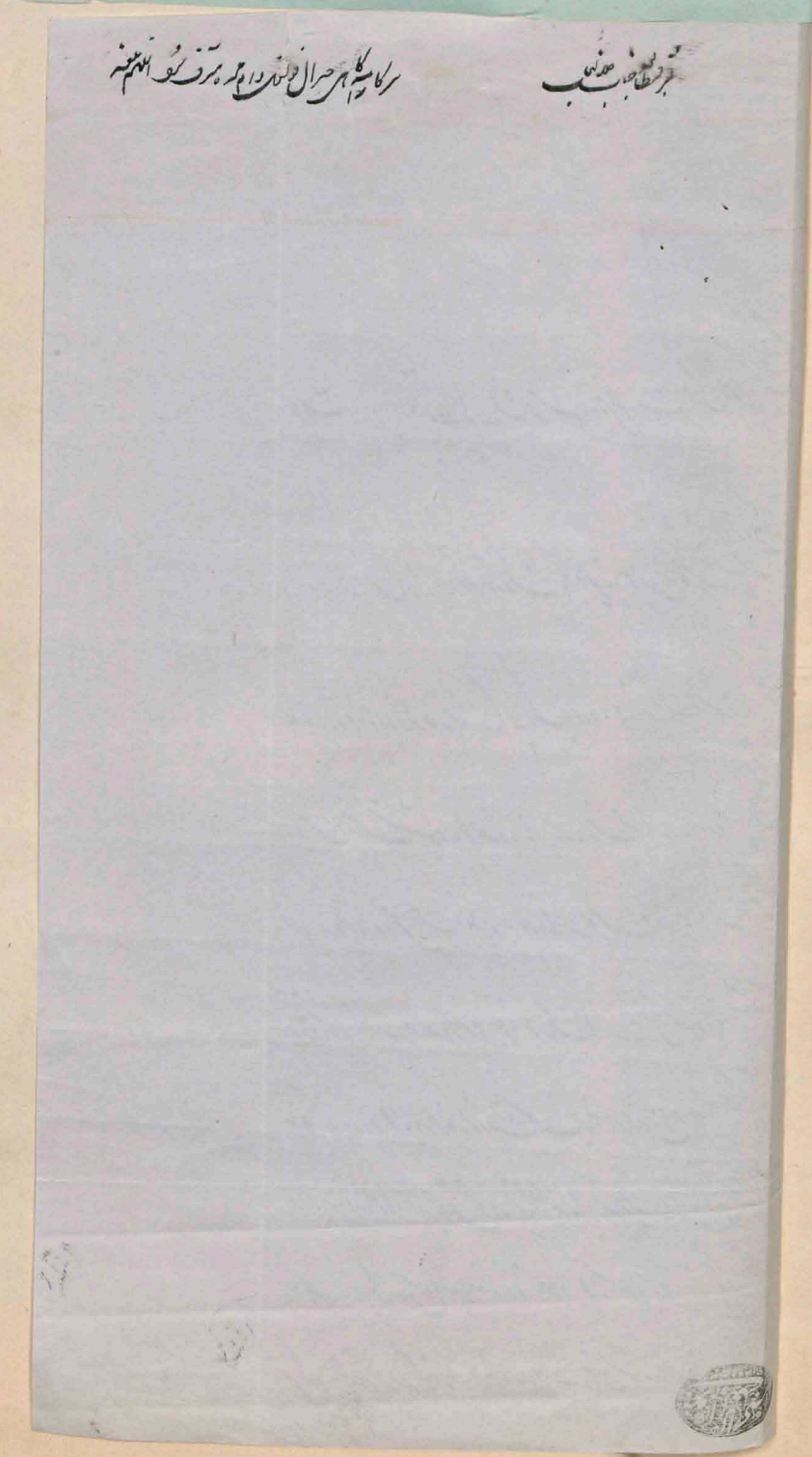

سرکار عالی [illegible] همراه [illegible] جهان [illegible]
جنرال کونسول [illegible]

31

جناب دوست مکرما هو الله حقیقه امروز صبح [illegible] کام [illegible]

و در رخت خواب با حالت [illegible] بکردم

همه چیز دنیا از خاطرم رفته [illegible] مصمول [illegible]

باید با محبت [illegible] که [illegible] دارم [illegible]

و فردا صبح [illegible] از ظهر [illegible] خواهم [illegible]

[illegible] رحمت [illegible] محضر [illegible]

Malek Hayem Mirza

در باب تم در باب عمل حکام و کیفیت مطالب نامه و انعام کرفتن از حکام هفته کرده بتفصیل

رکار عالی رشته و رساله ام ابه انتظار کاری حاصل مرفوعه در باب نزول عالیه شاه جلس کیست کلکوف

دهم امان دو امر در سرکار خان میرا اظهار کوم که چون عالیه عبد حاجب خان مرحوم از دنیا

بهانه اندرم است که ارطاف نهای باغ شمال را ترک رفته اند در دهوا عمل بعطل رد نه نامه

احوالات شهر بعد از این است که دیروز جمیع کفه اما حصر ارسال عرض در مال بعضی شهر به ارطاف

نظام جمیع کفه در سر باز فوج کاظمانه در سر ان قلعه سمان غنت عالیه مبرز رباب دعا حراقان

دعا جو زر اهمه کفه ارا کرفته بقوا الله اهمه به از ان فوز ابزاب اوراق شاهزاده مرد در سرزا

جار خان کفه که با از عمارت پادشاهی بیرون رفته بر هو کنانه بیرون شهر خود از اسکی بلطان

بر هو در جای ادع العجالم از باب اکبر زرا که در اردبیه حاکم بعد بهت انکونه در زرد رفته

در دو اکنانه نشست دعا عارف کفه ایمان مرزوا بر تن بر باز مرده رواه را الله کفه

رشاهزاده و شب کرته شد کنانه بیرون شهر خود رفت کنا خدا با از انکار رواه طبرال نفو

دهکم شده است که مرزا عبد الرحیم خان بر هو بر دو دهم را اهل خرقه است که خدا

با وزیر شاهزاده بر هو دیگر از کفه ایمان جوقه بیکر اهرام کرده که کنانه کمه مرتد

بر بنه رجعت در جا نا کنند با جمله از حکام همین از باب عصمة الدوله حاکم از دهی رضا

مبارزی را حکم کفه که بر نه سلطان جهان از دزدی سلام منف بجز از نیقوبان

حساب جزال خوشنول

روز سه شنبه	جمعه	شنبه	جمعه	روز یکشنبه	جمعه	شنبه
نوالکشی	۳ نفر	۲ نفر	۱ نفر	نوالکشی	۳ نفر	۲ نفر
اعلب	اسب	اعلب	اسب	اعلب	اسب	اعلب
آهک	پنج ۲	روز پنجشنبه	جمعه	پنج ۴	دروازه سنی خان	
جزوار	نان	اسب	نان	اعلب	نان	چوجیه
			۴ نفر			نان بهلی ۱۰۷

ارمغان پنج
حاصل ۱

روز چهارشنبه

شنبه بلیغ	جمعه چهار نفر	کن کن بلیغ	گوش	پنج یکبار	روز پنجشنبه	شنبه بلیغ
۵ هزار	۵ هزار	سه پناه باز	۵ بلد	چهارده شاهی		۵ هزار
کن کن بلیغ	جمعه چهار نفر	کم	کن کن بلیغ	جمعه ۵ نفر	روز شنبه	
سه پناه باز	۵ هزار	۷	سه پناه باز	یکهزار		
کن کن	شنبه بلیغ	جمعه چهار نفر	روز یکشنبه	شنبه بلیغ	کن کن بلیغ	
سه پناه باز	۵ هزار	۵ هزار		۵ هزار	سه پناه باز	
جمعه چهار نفر	کن کن بلیغ	جمعه ۵ نفر	روز سه شنبه	شنبه بلیغ	کن کن بلیغ	
۵ هزار	سه پناه باز	یکهزار		۵ هزار	سه پناه باز	
جمعه چهار نفر	روز چهارشنبه	شنبه بلیغ	کن کن بلیغ	جمعه چهار نفر	روز پنجشنبه	
۵ هزار		۵ هزار	سه پناه باز	۵ هزار		
کن کن	جمعه ۵ نفر	روز جمعه عالی	روز شنبه	شنبه بلیغ	کن کن بلیغ	جمعه چهار نفر
سه پناه باز	یکهزار	خانه قاضی		۵ هزار	سه پناه باز	۵ هزار
آهک یکجز وارنیم	اجر پنجشنبه	شنبه بلیغ	جمعه سه نفر	شنبه بلیغ	جمعه ۵ نفر	گاه
پانزده هزار	هفتهزار	۵ هزار	سه پناه باز	۵ هزار	یکهزار	یکهزار
پنج یکبار	پوشیدن حوض	شنبه نیم	جمعه ۵ نفر	برج سه عدد	حصیر بهلی عدد	
چهارده شاهی		یکهزار	یکهزار	۵ هزار پنج شاهی	نه عباسی	
بول صحرا	نوالکشی آفتابه	شنبه نیم روز	جمعه یکبار	پنج یکبار	شنبه نیم روز	
صد و بنار	تا ب هزار	یکهزار	ده شاهی	چهارده شاهی	یکهزار	
جمعه نفر	پنج یکبار					
ده شاهی	چهارده شاهی					

عالیجاها بلندپایگاها مشفق مکرم مهربانا صاحب منصبان قشون

متوقعین اسکردی حرب کارخانه اوندکاری خان نوشته وقت حرکت کرده اند و بوطاند

جناب سردار اعظم کرجستان را ارضه اوندکاری خان استفسار نموده اند و سکار

ارا نسته از استفسار فرموده اند لهذا بهمان کاغذ ضرار اوندکاری خان کیفیت را

در جوف همین نوشته ارسال حضرت نمو الیه از احوالات مستحضر

خواهیم شد مامول است این فقره را بدوستدار معلوم نمایند

که اوبوطاند جناب سردار اعظم بچه سبب انقدر انما معطل شده

و انکه وقت از انجا حرکت خواهد کرد و بعد از حرکت

از کدام سلا تشریف خواهند برد البته زحمت کشیده تفصیل این

احوالات را بدوستدار معلوم نمایند که خواسته ارام

احوالات شو نوشته بر کارخانه اوندکاری خان بفرستند

Бр. [illegible]

جناب جلالتماب توپچی زادگان [illegible] سرکار [illegible] دام عمره الاما [illegible]

1 — 10	Зуч. 8 — 4
2 — 14	Бас. 6 — 3
4 — 14	
2 —	
5 —	
3 — 10	В.И. 4 — 8
11 — 10	
4 — 10	18 — 15
7 — 10	omdano
2 — 10	~~[illegible]~~
5 — 10	
48 — — komoden	1c
22	
70 —	

Кеша —
еще 7 т. 6 с. 84

gans cuedan
[illegible] 85 р. сер.

Ѣ руб. сер
gano
[illegible]

48
8
56

حساب جنرال قونسول

روز سه‌شنبه	فعله	بنا	فعله	روز یکشنبه	فعله	بنا	فعله
نواکیش	۳ نفر	نفر	۲ نفر	نواکیش	۳ نفر	نفر	۲ نفر
اعلی	اب ۱۰۵	اعلی	اب	اعلی	اب ۱۰۵	اعلی	اب

آهک	گچ ۲	روز دوشنبه	فعله	گچ ۴	ورداسنی خاک
خروار	بار	بنا ۲	۴ نفر	بار	جوجه
ناب	اب ۵	اعلی	اعلی	اعلی ۱۰۷	ناب هفتاد ۱۰۷

روز شنبه گچ
۱۰۵

عالیجاها بلند جایگاها مشفق مکرم مهربانا صاحب منصبان قشون

متوقفین لشکر و شرحی بر کار خداوندگاری خان نوشته وقت حرکت کردن اودیوطاند

جناب سردار اعظم گرجستان را از خداوندگاری خان استفسار نموده اند و سرکار

خان چون از احوالات اطلاع ندارد مراتب را بدوستدار نوشته کیفیت را

از دوستدار استفسار فرموده اند لهذا همان کاغذ خداوندگاری خان را

در جوف همین نوشته ارسال خدمت نمود البته از احوالات مستحضر

خواهید شد مامول آنست این فقره را بدوستدار معلوم نمایند

که اودیوطاند جناب سردار اعظم بچه سبب اینقدر اینجا معطل شده

و آنکه چه وقت از اینجا حرکت خواهد کرد و بعد از حرکت

از کدام راه تشریف خواهند برد البته زحمت کشیده تفصیل این

احوالات را بدوستدار معلوم نمایند که دوستدار هم مفصلاً

احوالات را نوشته بر کار خداوندگاری خان نوشته زیاده زحمت ندارد

هو

بعرض میرساند بحضور پرنور علیحضرت همایون بندگان پناهی امیدگاه صاحب الوام الله اجلاله و عظمته و شوکته و دولته الی

بحمد الله از برکت نفس نفیس سرکار کیمقدار خلد الله ظلال مراحمه بنده زاده لامسرا صدرا و ۲۷ شهر ربیع الاول و ارد قلعه کهک

و انواع انواع نوازشات و التفات جناب صاحب که در حق مشار الیه اظهار و ابراز فرموده اند بیان نموده عرض کنم

نه بنده عرض دارم و نه قلم تحریر و نه عرض مدعا جناب واهب العطایا عوض دهاد و اخوت به بنجیکه لایق رحمانیت است

در حق صاحب لطف فرمایند آیا دیگر چند روز قبل در حق بنده زاده تعلیقه صاحب به دعاگو رسید همان اخبارات التفاتانه

به من بلکه اولاد به اولاد من بس است فبرا حق بنده و دعاگو به جناب صاحب طرح هم اهتمام و امیدوارم ابد الاباد در امور

بنده زاده تغافل نه فرمایند و بفرموده صاحب انشاء الله بزودی روانه تفلیس خواهم شد دیگر چه عرض کنم بی اهم انشاء الله

شرح نامه صاحب بگلشن خواهد رسید بیشتر از این عرض حال فضولی است بحق نعمت جناب ولی النعم بالفعل

هزار و شش صد منات قرض و جمع مصارف بنده زاده بگردن دعاگو آمده و عوض از نقد و جنس ندارم و بغیر از

امیدواری صاحب امید ندارم انها سهل است عمدا مقصود شانی در منصبی و امری که لیاقت روحانیت و

التفات صاحب است انت باری الله عالم است تا حال این نوع جرئت و استدعا از احدی نکرده ام بجناب صاحب

الحاح بنده و باین مقام کشیده و التفات عالی مرا باین نوع جرئت و گستاخی و استدعا وادار نموده است

باقی در پناه جناب باقی باشند خلص و دعاگو حقیقی میرزا عبد الرحیم ساکن تفلیس و مسلم

برادر دلهای

اولا الله برزرگی هر نفس و ارزش در عالم دلهای

توقع دارم در بودن نفس و نفس بصرف این حرف را

در جای دیگر مذاکره محمد هر نفس فرض در اورلق

الله سلطان احمد خان که خرزده این حرف را الله هر

در حضور همه حکام الله رضه هر دار خرزده را

بفظ حرف هر است که خرزده الله

شما از خواطلات حلیم نمود و لعصی تاخالی

محمد هر شه و حرف دارم میگویم

بسم الله الرحمن الرحیم

من فضلاء و عدلاء و خیار جهة کذلک الی الامر الکلیة و خاصة منا اتصال

والعظیم المفخم سرخی خان سلاما دائما امین

امابعد

فاسمی المطالب و اقصی المآرب ان نخصص و نأتی الی

راس الجبل للاصلاح کما وعدتنا بذلک و لا نظنّ

انا مخالفون لک فیما قلنا لک من قبل فانا کنا علی ذلک

الصلح علی مقتضی قولک و لا نتعرضه و لا نضیع سعیک

فی حفظ الصلح و اصلاح ذات البین بین المسلمین

و الله المستعان و لا نظنّ ضیاعه منا حاشا و امامن جهة الروس

فان شاؤا یضعفوا و ان شاؤا فعلوا فهم فیه

مخیّرون فحاصل مرامنا ان نسرع الحضور الی راس

الجبل للاصلاح ان کنّا فیما قصصنا من الصادقین

و اما ما فعل کمری معهم مع الحاضرین علی راس الجبل من المقاتلة

القلیلة فلا نرضی علیه و لا نعتبره و انما صدر ذلک الفعل من

سفهائهم لا من عقلائهم فاحضر سریعا ایها الامیر

و امنع حکماء الروس بعدم سوء ظنهم علی ما صدر من رجال کمری فالسلام

و ابذل طاقتک فی اتمام الصلح حسب طاقتنا بلا کلام معهم فالسلام

جواب نوشتم

آنکه از زاده رافت اظهار حاجی

از نواب شاهزاده خانم فرموده بعد که کهک از ده خلیل آباد

که مدتی ایها اظهار ارادت نسبت بسرکار عالی کهک بود

الله بر همت کهک از ده ایشان با نوازش رضه نسبت از

بکار سابق کهک ایشان که نواب مشیر ایها از حضور سرکار آن

جهة از ده کهک اظهار نسبت بسرکار کهک است رضوان در اردو همین

توقف نفرموده کهک ایشان سلام الله نسبت سرکار سپاه سنه ۱۲۷۵

№ 2й

Письмо Койсубойлинцовъ къ Эрхай хану Аварскому

37

برادر مهربان

اولا ان شاء الله بروز نخواهد نمود و از شما در عالم مهربانی

توقع دارم که بزودی بکشد و نفس بصری این حرف را

در جای دیگر مذاکره نخواهد نمود بر فرض که بروز کرد

الله سلطان احمد خان که خورد که این حرف را الله باید

در حضور همه حکام الله برضه نماید و اقرار و اعتراف

بغلط خود نماید سهل است آنکه خورد الله

شما را مجدداً ملاقات خواهم نمود و بفضل شما خالی

خواهد شد و حرفی که دارم میگویم

39

فدایت شوم اینکه از راه رافت اظهار خاطر

از نواب شاهزاده خانم فرموده بودید که کدخدای ده خلیل آباد

ملک مستوفی الیها اظهار ارادت نسبت بسرکار عالی کرده بود

البته بر سهل است کدخدای ده ایشان باید نوکری و خدمتگذاری

بسرکار سامی کرده باشد ملک نواب مستوفی الیها از خود سرکار است

چه فایده کدخدا خدمتی بسرکار نکرده است و چه آن در اردبیل

توقف نفرموده بودید باری سلام مرا و آن خدمت سرکار میرسانید

فدایت شوم در باب حمل و نقل غله که قرار بود بعد از پنجهزار خروار مقاطعه جهتهای دیوان دولت علیه در سه

بطرف سرحد و حالا نمی‌گذارند حسب الفرمایش سرکار عالی حضرت حاجی قائم مقام حالی گردم که تا ... صفرات

دو هزار و پانصد و هشتاد و دو خروار که حمل و نقل کنار ارس شده است تتمه را الی پنجهزار خروار از قرار

حکم دادن و اجازه سرکار ارفع اشرف اجل اعظم صدر افخم اذن بدهند جواب دادند که بواسطه

قلت غله و گرانی نان و بعد از آن اهالی شهر اذن نمی‌دهند بدهم حتی یکخروار هم راضی نیستم

در باب جناب میرزا محمد منشی حرف زیاد شد و فرش یعنی حرف قائم مقام اینست که باید حکم او را

طهران نمایم اینکه مهدی عباس ادعا می‌کند که باید دو هزار و دویست و هفتاد و پنج تومان معروض است

در صورتیکه تمسکات معقول نقاط در دست داشته باشد اقامه دارد و در جواب قولوکهی نویسد

تا او را گرفته حبس نموده طلب مهدی را گرفته بدهم پاره صحبتهای دیگر کرده بنده جواب دادم

که سرکار جناب جلال قولنی کمال دوستی و مودت را بسرکار دارند لکن در صورتیکه رعیت روس نوشته باشد

بخط و مهر رعیت ایران بجلال قولوکهی اقامه می‌نماید اما بعلت آن چیست معلوم نمی‌شود که تو

دروغ می‌گویی اگر در نفس الامر واقعا دروغ هم باشد بعلت جلال قولنی اظهار مطلب است

و آنکه که خود میرزا محمد هم مقرر معترف به مدیونیت باشد ملاحظه در آخر گفت پس مهدی عباس

فدایت شوم در باب حمل و نقل همه پنجهزار خروار غله که از دولت علیه ایران اذن داده شده است مرا سرکار را

بجناب آقای قائم مقام رسانیده خودم هم بطوریکه مرقوم فرموده بودند شفاها بایشان حالی کرده قدری هم مشوش نمودم

که عدم اطاعت بحکم حضرت اعظم دولت ثمره خوب نخواهد داشت جلال قولنی که کمال خصوصیت و دوستی نسبت بسرکار دارد

تا بحال طوری در این باب متحمل شده بود حالا که سرکار صراحة قدغن فرموده بود که دیگر حمل و نقل بخارج نشود البته

که مراتب را بسفارتخانه بنویسند و حقوق را از ایراد بری نمایند مقصود از حرف و گفتگو او و جناب قائم مقام

گفته من که حرف ندارم البته باید غله که اذن داده است ببرند لکن خودمتی من در عالم دوستی از جناب جلال قولنی

اینست که تتمه غله را که از قرار سیاهه که آدمهای استاد مهدی داده بودند عبارت از یکهزار و شصت و هشت خروار

می‌باشد قدری در حمل و نقل آن تأمل نمود تا چشم اهل ولایت که بجهت قلت نان رسیده است و اسرار را

زیاد و اهمه از کم نانی دارند قدری سیر شود بعد از آن بمرور ببرند تا شهرت نمی‌نماید که غله بخارج می‌برند

زیرا که شهرت حمل و نقل غله بخارج باعث این شده و می‌شود که لامحاله غله تسعیر بهم می‌رسد در باب گرفتن

بارهای کاروان آدمهای استاد مهدی هم جواب داده که چنین چیزی اتفاق نیفتاده اگر کسی مرتکب این حرکت شده باشد

من اینقدر ندارم دو مهدی استاد مهدی بیاید معلوم نماید تا آنکه مرا خصم کاروان انتها شده باشد

مورد تنبیه شود بالجمله از قرار تقریر جناب قائم مقام بهیچوجه نفع در حمل و نقل تتمه غله ندارند

اینقدر خواهش دارند که بکسان استاد مهدی مقرر فرمایند که چند روزی تأمل نمایند بعد بمرور

بی‌مایه و اهمه و حد اغله را حمل و نقل نمایند اما حرف در سر مقدار باقی غله است از قرار

سیاهه که آدمهای استاد مهدی خدمت سرکار داده‌اند تا بحال بقدر دو هزار و پانصد و هشتاد و دو خروار

معروض اینکه بنده داعی سه بار خدمت

سرکار صاحب مشرف شده فیض و شرفیاب نشدم

اینها همه از کم التفاتی سرکار صاحب و کم سعادتی

بنده است بار سهل است هوای تبریز

چنین است و دیگر نماز نام که برادر زن

آقا میرفتاح است و رعیت دولت علیه

روسیه است و با آقا میرفتاح آمده بود و امروز با

مرافعه و دعوای شرعی دارد میخواهد برود و مرافعه را

در نزد شیخ الاسلام ملا محمد علی بکند و از سرکار صاحب

فدایت شوم در ساعت معینه رفتم عماد خان پسر سردار مرحوم را ملاقات نمایم

مشارالیه باتفاق عماد محمود خان بحمام رفته بود و از آنجا سوار شده معلوم نمود کجا رفته

کجا اینهم تدبیر کار بپردازد باشد باری در این صورت نمی‌دانم تکلیف چیست مفصلا

دفعه به محمد خان باین مضمون نویسم که منظور از ملاقات تحقیق مسئله بود بفرموده جناب جلال قولنی

و آن این است که شما رعیت دولت علیه هستید امر اطوری هستید لازمه این بود که از ورود

خود جلال قولوکهی را آگاه ساخته ملاقات با جلال قولنی نمایند تا تقویه لامحاله در خصوص

ورود شما هارکه بطهران میرود بسفارتخانه اشعار کرده باشد تا به بینم او در جواب چه می‌نویسد

هرچه می‌نویسد در دست شده است بالجمله امر طور دستور العمل است از این قرار

رفتار نمایند باز دوباره خود صبحی آدم بفرستیم یا رقعه بنویسیم امر قسم صلاح است اعلام

فرمایند از این قرار رفتار کنند ... عرض دارد

[illegible] جناب

جلالتمآب سرکار [illegible] دام [illegible]

[illegible]

[illegible]

56
2 000
112000
1 333.3
113 333.3

4000 | 3
31 | 1333.1
10 | 10

920 | 121
847 | 0.760
730
726
400

100 | 28
84 | 0.3 57
160
140
200
196
4

بشرف مطالعه جناب

فدایت شوم در ساعت معینه رفتم عماد محمد خان پسر برادر مرحوم را ملاقات نمایم

مشارالیه باتفاق عماد محمود خان بحمام رفته بود و از آنجا سوار شده معلوم نشد بکجا رفته

کجا اینهم تدبیر کار پرداز باشد باری در این صورت نمیدانم تکلیف چیست مفصلا

دفعه به محمد خان با مضمون نویسم که منظور از ملاقات تحقیق مسئله بود بفرموده جناب جنرال قونسول

و آن این است که شما رعیت دولت اعلیه هستید اگر طوری هستید لازم است این بود که از ورود

خود جنرال قونسولگری آگاه شده ملاقات با جنرال قونسول نمایید تا تفرقه لازم که در خصوص

در دو سه ماه که بعد از آن هر دو بسفارتخانه اشعار کرده باشید تا به بینم او در جواب چه می‌نویسد

هرچه می‌نویسد درست است بالجمله هر طور دستور العمل است از آن قرار

رفتار نمایید باز دوباره خود صبحی آدم بفرستیم یا رقعه بنویسیم هر قسم صلاح است اعلام

فرمایید از آن قرار رفتار کنند ز الصدق عرض دارد

44

[illegible]

45

[illegible] از قرار یکه از دیروز [illegible]

[illegible]

46

[illegible]

[illegible]

47

سواد نوشته قائم‌مقام به کینیاز [illegible]

عالیجاه رفیع جایگاه مجدت و نجدت [illegible]

عریضه‌ای را که آن دوست مهربان در باب تنبیه مقصرین مقدمهٔ ایلچی خدمت نواب مستطاب ولیعهد نایب‌السلطنه روحی فداه

نوشته بودند بنا بخواهش آن دوست مهربان که سعی و اهتمام در استحکام روابط دوستی [illegible] دارند

نواب اشرف والا عریضهٔ مذکور را [illegible] که به نظر همایون شاهنشاهی رسانیده [illegible]

از آنجا که [illegible] در استحکام دوستی و تشیید مراسم الفت و یکجهتی بهیچوجه مضایقه و کوتاهی نخواهند [illegible]

[illegible] هنگام تشریف بردن نواب رکن‌الدوله [illegible] خدمت سرکار اقدس

همایون شاهنشاهی عرض [illegible] که [illegible] رای مبارک اقدس اعلی [illegible] باستحکام دوستی [illegible]

[illegible] تحریرا فی شهر صفرالمظفر

۱۲۴۵

Верно: Майор [illegible]

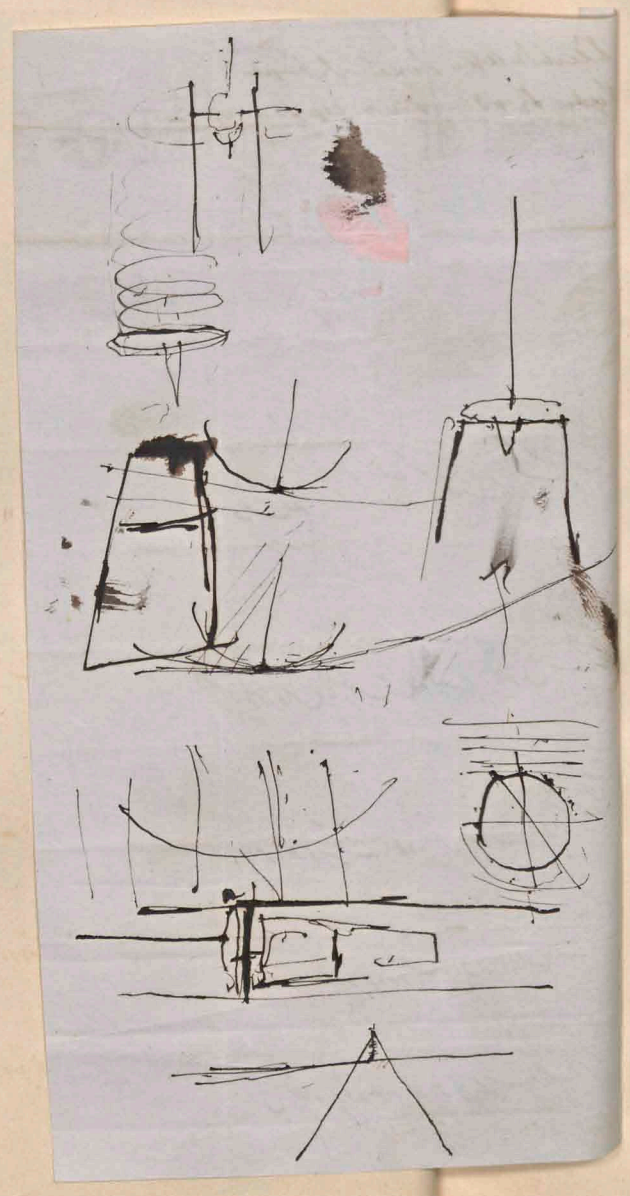

مرحمت طالعه

جناب جلالتمآب سرکار [illegible] آگاهی [illegible] روسیه دام [illegible]

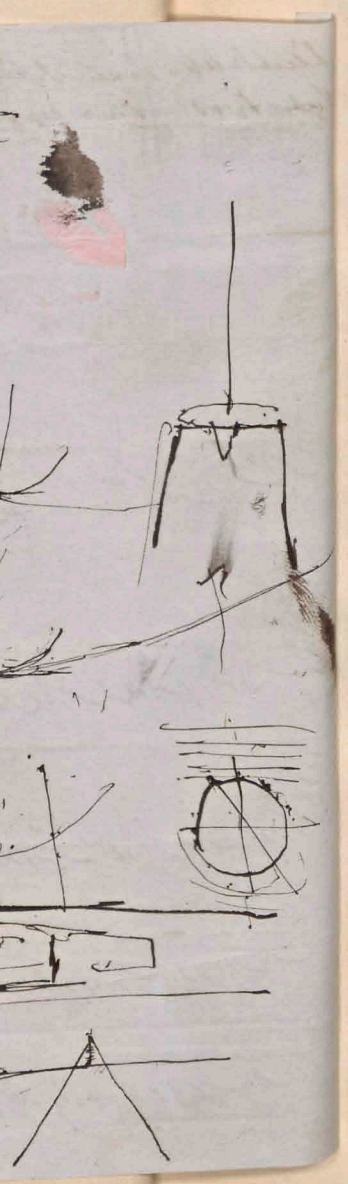

47

سواد نوشته قائمقام به کنیاز [illegible]

عالیجاه رفیع جایگاه مجدت و نجدت پناه دوستا

عریضه که اندوست مهربان در باب تنبیه مقصرین مقدمه ایلچی خدمت نواب مستطاب ولی النعمی نایب السلطنه روحی فدا

نوشته بودند بنا بخواهش اندوست مهربان که سعی و اهتمام در استحکام رابطه دوستی دولتین بهیتین دارند

نواب اشرف والا عریضه مذبور را انفاذ دار الخلافه داشتند که به نظر همایون شاهنشاهی روحنا فداه برسد

از این طرف ان شاء الله تعالی در استحکام دوستی و تشیید مراسم الفت و یکجهتی بهیچوجه مضایقه و کوتاهی نخواهد شد

یادداشتی هم که آنجا هنگام تشریف بردن نواب رکن الدوله بایشان داده بودند خدمت سرکار اقدس

همایون شاهنشاهی عرض داده است که ان شاء الله تعالی رای مبارک اقدس اعلی زیاده باستحکام دوستی و حفظ

روسوم یگانگی تعلق یابد تحریرا فی شهر صفر المظفر ۱۲۴۵

Верно. Маіоръ Меликъ Сеифоровъ

48

[illegible]

جناب [illegible] مشفق مهربان

چندی است که از آن [illegible] مکرم خبر ندارم [illegible]

[illegible]

یا اینکه به [illegible] نعمت آباد [illegible] شنیدم [illegible] ایلچی مخصوص [illegible] طرف [illegible]

[illegible] ممالک روسیه [illegible] قبل از [illegible] بطهران [illegible] نواب والا نصرت الدوله [illegible]

ایلچی [illegible] اصرار کرده [illegible] مجلس [illegible]

[illegible] در شهر [illegible] عیادت کریم خان [illegible]

[illegible] در آن مجلس [illegible]

که چرا از این فیض عظمی محروم شدم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

49

[illegible]

51

[illegible]

50

[illegible]

[illegible]

Lang Grammatik der Mundart von Jagst

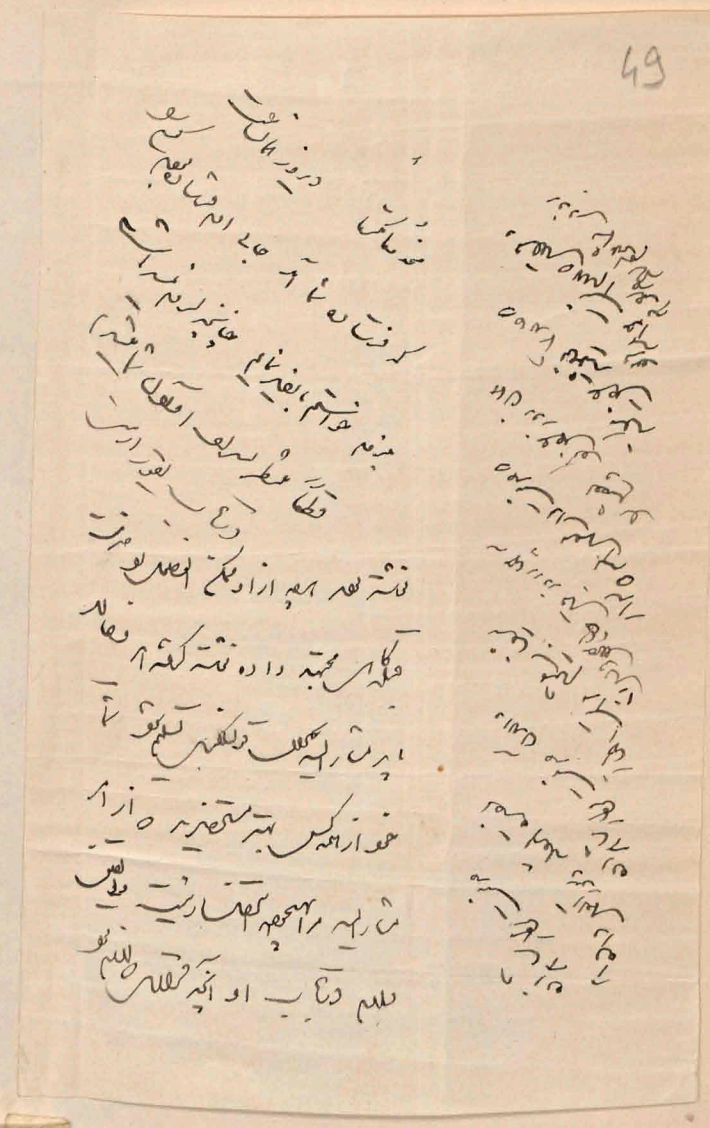

530/35
351 15,14
180
175
50
35
150
140
10

~~66~~

~~6776~~

6777/2
6 3388
17
16
17
16

3388 ½/16

1694/2
16 847 ⅛
9
8

847
3
2541 7/16
423 ½
2964 15/16
233
63 m.4c. 15/16

3 ½
8
7/16
~~6776~~
346
~~6776~~
~~7000~~
224
~~6776~~

قربان وجود فائض الجود کرم

عرضه داشت مکرر مداح بیریا گوهری شاعر است

حق مهام ابرام و اصرار کرد بعد از ابلاغ نمودن قصیده شد

لذا بت پرستی و اضطرار بود من باب خدعه یا طمع نبود

مشهور است آئین تقوا ما نیز دانیم لیکن چه چاره با نجم یکراه

صفات راستی و درستی از هر پرتو نام از حد گذشته

چرا نام با سیدی در حضور معروف دستور همت گنجور عالی متعالی

زحمت افزا شده قصیده عرض نموده زیاده جسارت نیست

هی عمر کم طولی

در نسبت نوم — در نسبت مطلب شاهزاده داماد شاه بر اهمیت نفوذ

بنده فرستاده پیغام داده بعضی که هوا اختلاف بهم رسانند از فرد

دلوکلک نیز چون جناب جلالت نصاب ایلچی دام حمره صحابی عزیز مآب

بجوا هم بهمه جهت برای آن جناب رخوش بگذرد اگر فردا از اینجا

حرکت بنماید اولا روز چهارشنبه آخر ماه است جهان منیت ندارد

ثانیا با این هوای سرد در برف دلوکلک زحمت بکشد زمان اینکه

اسعه که در حق جناب ایلچی طالبیم بهتر آنست که حرکت فردا را

موقوف کنند پس فردا که روز پنجشنبه است در روز مبارک تشریف ببرند

لهذا لازم دیده مراتب را خدمت سرکار عالی نوشته معروض داشتم

با جناب ایلچی حرف زده در صورت قابلیت و عدم اعلام فرمایند بنده کار

اشرف و دلخواه جلیل نوشته مهر شاه زم واجب بود معروض گردید

در نسبت نوم — در باب تعیین وقت ملاقات جناب ایلچی با نواب

شاهزاده فیروز میرزا امروز خدمت شهزاده رسیده اظهار کردم مراتب را

بفرمودند که نوشته امروز را عذر خواسته که اولا هوا انقلابی دارد

عجب زحمت جناب ایلچی شده و ثانیا امروز چهارشنبه است

هر ترتیب ضروری فوری که دارند تمام کنند برای بنده انشاء الله صرفه

بجمعه پریروز بطور خوشی عذر امروز را بخواهم آنها را مخفی داشت

ظهر بکلی عذر از ظهر گذشته هر وقت برای سرکار جناب ایلچی رخصت است

بعد از ظهر برای شکار سرکار عالی زحمت عرض خواهم داد

در نسبت نوم — جواب نقل تشریف سرکار عالی خدمت نواب اشرف داده شده

در باب مطلب معهود بقرار یکه دستور العمل عالیه است از قرار عرض کردم است اعلی

بت بهانه بطور معمول خواهد داشت و طوری که مقتضای دلجوئی سرکار عالی از جناب

ایلچی مخصوص است رفتار خواهد شد دیگر در باب حضور سرکار شاهزاده چه عرض کنم

دعا می دارند جناب ارفع اشرف صدر اعظم مرخصه گاه تلفات مشهدی بهمط مبارک

اعلیحضرت اقدس شهریاری ابد الله شوکته و ثالثه دو سه روزی عالیه که بکمال خاطر جمعی

دو سه روزی متعلق انجام فرمایند جناب ایلچی هم از نقص عرض منتظر نمی شوند

باری تقاضای رسانیدن خدمت سرکار عالی معروض خواهم داشت زیاده عرض دارد

در آیت نهم در حسب فرمایش سرکار عالی و جناب آقا علی بوان سلطانی در خصوص اشاره بنهوه بکار آمدن

که در سه سطر اواخر تاخت رفته است شرح کتاب جبرائیل سوسوف مرحوم در خصوص آن تعلیقات

جناب خانم مقام را که سخنان را بقصد ضرورت همراه کاروان بخارا برانند مقصد انهار آبادی

بر نهج بیان سوم در نهج سعوت کسی تنفس نمی‌نماید خانم مقام عالی گوهر در خصوص مرحوم

برای رسانیدن کلمه جناب جبرائیل و نسبت به جناب جبرائیل سوسوف در خصوص مرحوم

به حاکم خمس و اواخر حاکم فاسه که حال نوبت را به رساله سرکار سلطانی در نوبت رسان

و صورت تمام مالی نخواهد محله بعمل آورده سواره بقصد تکلیف همراه نامه که بالا

و خطر جمعی و خطر و رساله را به اورخی شخص رسانیده جناب خانم مقام جهت مالیات

جناب جبرائیل و نسبت کلمه جبرائیل منزل الله را بنویسند و آدم را شخص فاسه ماهم اجتماعی که بدرا

حاکم میان و رساله آن برهو چون انتشار سلطانی عالی زمرات مزبوره بدرم بعد

بعرض رسانیده رفت انتظار خطر رسید کلمه بالام لطف نسبت ام الرزاق

در آیت نهم در قرار سوم که جناب آقا علی خانم مقام و آقا مقام بر بهر زمان تکلیف بعضه

رفته و نسبت آن نوشته از قرار سوم روی سرخانم داشته بگوم که سرکار اصرار

را از تنق مقامات سرکار را در نهج که در همین جا مقامات در خصوص صحت کار

اشعاره حاضر تا در جواب مرقوم است لعله که خانم را از تنق مقامات

آن زمانه ساعت ۴ بعد از ظهر که اهل سواری آن است

از وقت هر وقت تکلیف چاه نه لباس جنب است همه اندرم بدره

مرتب را از قرار عالی معروض بعد اگر بعضی کمر بها تکلیف دهد

خیلی جنب است حالا از دوازده که نوشته بعد بردن می‌آید

هیچ مقامات نامه دیگر نفر خانم عمه رضه لی مادرم

لالا خانم مقام بر همه باز بر بانجا وقتی که تکلیف می‌آورید

رضه لی خاطر نامه بر را که رضه لیهای آن بعد بر طبق آن

در آیت نهم در باب پاشا دلمه قاسم قرابی فرستاده بعضه در نامه تفحص بعمل آید

حسب الفرمایش بیرازوده بر شهر آقوم فرستاده چه جا شده بگفت سوم معلوم نیست

از قرار که بیرازوده تفحص شد کیا پاشای شاه رلیه با نفر قبیل خود از باغ

همان روز ما در مقدمه قتل بعضی اتفاق افتاده بود در مارد انسرای شاه

بعد نه و بیرازوده مقدمه قتل پاشا را بیشتر که بعضه بیرازوده است

و ترتیب کلیه نفر قبیل خود بیرون مقتول است پاشا با دشمنان خود از آنجا

بیرون آمده خبر زود هم در مارد انسرای بیرازوده بیرون رفتا اینکه

روز دوم جناب ملا قاسم مقام و آقا مقام بر شهر از مارد انسرای

بیرازوده هم بود در شاه سر خبر از قرار که در مارد انسرای

بعضی که نزد کیا پاشای شاه رلیه سلطانی قریه جاجر قبیل در اردو

حساب نوشتن

روز یکشنبه	یکم یکم	جمعه	روز دوشنبه	یکم یکم	جمعه	
نیا نفر	۵ نفر	نیا نفر	۵ نفر			
اعنب	اسکا	اعنب	اسکا	اعنب	اسکا	اعنب
اعنب	عاجز بوجمعه	روز سه شنبه	یکم یکم	جمعه	اعنب	
حروف	اسکا	نیا نفر	۵ نفر	۵ نفر		
		اعنب	اسکا	اعنب	اسکا	
عاجز بوجمعه	روز چهارشنبه	جمعه	روز پنجشنبه	یکم یکم	جمعه	
۵ نفر	یکم یکم نفر	۲ نفر	نیا نفر	۵ نفر		
اسکا	اسکا	اعنب	اسکا	اعنب		
	وارد کشتن خاک					
	نو اکتن	عمله				
	۲ نفر					
	اعنب					

بر قطعه

جناب جلالت مآب آقا [illegible] کارگزار [illegible] دام [illegible] مشرف شد

بر قطعه

[illegible] کارگزار [illegible] خبر [illegible] مشرف شد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حساب نوشول

روز یکشنبه	یک یکن	جمعه	روز دوشنبه	یک یکن	جمعه	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	عاجز بوجمعه	روز سه شنبه	یک یکن	جمعه	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
عاجز بوجمعه	روز چهارشنبه	جمعه	روز پنجشنبه	یک یکن	جمعه	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
	وردانکش خاک					
	[illegible]					
	[illegible]					

در اینولا نوشتم بتاریخ عصری سرسی بوات بصره الدوله هرداد و هرروز سرسی از روز غایت

بصره رسانه منفی چهارشنبه ذیقعده از روز نامه ساع شمال رفته از جای کاغذ عالی کاغذ آن

نیست که در اوراق علامات عالی اظهار رضای کرده و همین سلیم اظهار تعالی منفعه عرض

لیکن چون در اینولا بعضی در سرکار جناب جلال و نعمی در پای تشریف نهاده و دو روز که قوم

اگر اینها بر لوحه خوشحال حضرت رسوم مادر کاهی و بعضی بر آورده باشی بعضی هرداد کثرت

بکلمه بهاری تنی مارک بعضی اینها بعضی در اوامه معنی را داشته و هر دو تای دیگر کلمه

در اوراق شده از باع بر عمارت نهر لکه که بنزل رسیده تشریف سرکار در عالی

بصره رسانه باری چون در روز غایت حمله را بنام رسانیده در حین کلمه

که اینکه کلمه را خدمت عالی نوشته سورض در اوراق را بصدر عرض (۶)

در اینولا نوشتم از قراریکه چاپار جناب ایران داروغه کاغذ جات از نگاه عنقی حال

جناب جلال بر دسیوف الحجی مصدوم حال عمده رسیده در پنجم شهر حال ذی قعده بجهم از نیاز ایشان

حوک کعبه از قرار جناب منازل اگر بگذرد در زنجان توقف نموده که روز پنجشنبه بجهم است

دارد اگر که خواهد شد سرکار جناب نظام بجرد اصالی عبر خارج منازل عرض راه رکاب

رعایت تمام و نیز جناب الحجی مصدوم بدرنه اهتمام را عرض دارند از قرار که در اوراق

نوشته که جناب عباسقلی خان نامزد الحجی مصدوم ایران سم در بازدهم شهر حال از دار الخلافه حرکت

کونی بعد است از آنجهه جناب صدارت نصاب نظام مقام دولت مقام را منتظر مصاحبت جناب ارسرکار

عالی باشد که آیا در جناب نواب عالیش نفرمایند که کدام یک را از تشریف شده مرداد حرب

دیاب و بیاب رضای جناب سرکار مصحت بنه تا از آنقرار در مذکور آن باشد لکه

در اینعرض در خدمت سرکار رفته از عالی نوشته بنعت آلا و نامه بوم که باوسیله اول

انعالیه سرکار باشد حال نزد که چه عازم و در اینجا حضور سالی بتوسط سابق بعد برای بالا در آن

بحرر عرض معین رفت آنکه دیگر اخبار تازه که قابل عرض باشد بعرض آن

مصدع اوقات فرخنده علامات سرکار باشد را صدر حسب الحکم بزرگ نوشته شد

در اینولا نوشتم از قراریکه عالی معلومی حال آقا جان خان سرتیپ رفته بود است

در دسته از فوج بهادران الحجی در ماموریت قرار داده نواب جناب الله رحمانیه از روز

بار روانه شده در آن دسته مامور چهار نفر در جزو قرار داده سرکار عالی است

بیاد عرض شده روز دیگر عرض در روز نوشته لله بهات اسنوز چهار نفر

قرار اول ادا نیاده لهذا جناب انجمن آتش سرتیپ سفری الله خدمت جناب عالی

رخصت عرض سه مسفور فاسه این چهار نفر در دولت تازه را بنظر کعبه

عرض انها از نعت آلا بر خرص فاسه پیشه رجب حکم دولت حسن

در مامور سفر بروند تقاضای ما جوال هزار و چون سال روانه حال چهارم

نفر از انجمن رخصت انقضای طرف سرکار سازم را صدر عرض که

نام انعاف در در در در در الحجی الا در شیعه عرض که

خدمت سرهنگی سرکار

رفیعه از جناب جلالت مآب آقا [illegible] جنرال [illegible] [illegible]

بر قمطالیه جناب [illegible] آقا [illegible] جنرال [illegible] [illegible]

بشرف مطالعه جناب

جلالت مآب [illegible] جنرال قونسول دام مجده الاعلی [illegible]

عریضه [illegible]

جناب جلالت مآب [illegible] جنرال قونسول دام مجده است

در نیت شوم هزار سه روزه کم مانده بود که از طرف کارداران آدمهای عالیجاه علی افندی نوری در شهر

رود و حضرت پرنور به افندی رسید بر آنکه آدمهای رود در زیر پای مکفوف نه کرده به عالیجاه حاجی رسید

نشسته بعد حضرت پرنور را خود انجا نه افندی آنچه بمقام تظلم آمده بود که کاسه ایها بعضی عثمانی دست دارند

در خانه حاجی سر رسید حضرت سکنه اند و اخبار ادب رزاز با سر نه افندی جمع نموده آنکه پرزوری

به حاجی رسید نشسته اند و در اخبار بینند که حضور نهر سخ ها اغر غوری نموده حاجی می گوید من کاری با او ندارم که ایل

افندی روم منفعه در نه پاره نوشتاب می کرده آنو اندر افندی شرح مذکوری مسئله دی مدت ایام زده

جنوبیه شاهزاده ام حرب سختی به آدمان افندی سرحه بوده از آن کاهی نب لاناه نام تعام دارم

جنوبیه دارشاهزاده کلمه می کند از طرف مدیا خبر دارند ده اهل شهر بمقام همه سر آمده که

دلهای افندی حضرت را که سر بالا است در خانه حاجی سر رسید طرف سکنه خانه بعد در حاجی حوضه آب

افندی در سفر نه خبر دور می شود که اهل دیدن حاجی ترتیب دارند که رفته اتفاق افندی حضرت پرنور را مسئله

بادوزه و نخو افندی رود خانه حاجی حضرت سر بنا مسافه ایه رود اهل حضرت را بخانه خانه حاجی لاکر اصلی

سبوت که در انجا باشد تا مایم اغر غوری نموده در آن خاک سر حاجی سر رسید طرف در خانه او از طایفه

انانیه چند نفر رفته در خانه لا بر راضی و بجا از آن آمده مشار الیها بعمل آورده کرده پرنور

۸

عالیجاها بلند جاها کرم مشعل جهانا رقعه در خصوص عالیجاه

عبد شوم نکشس خرد بالای سوزده و بحری نقوات بسیه از منصوص اطلاع عالیجاه

آدم جناب خلیفه مذکور حضرت آدم عالیجاه اشاره الیه را بحری نکهه و سالیانه

خوش بحری نکهه است امید دارم تم آن اله اهمیک و قوی مرا آباد دانشتا

عرض نکهه از باری بنا بعوانی شاه الله آدمی روانه نکهه دکاندر نسیم

باور و ایمان داشته نکهه نیست موقع در ترتیب عورسی فایده لا ایمان قرار

شاه توقع دارم بنکهه دکشهای دات شناسی فرغ فایده بهمه دات دیهت دوران

اخلاص کنند و پیش رعایا اهل بکاره چیزها اتفاق بیفته و نگهدارند در دات راه بود

الوسط

بعرض جاسیقان جناب

جلدان جرال و نوکل دولت

بلبه زرد بسته

مبلغ چهارده هزار دینار رایج

داخل دعا نموده در کاه

تحریر ۲۹ شهر رمضان المبارک

هو

خدای و جهو مبارک شوم چنین نامه ارادت

دیر نکهه بود خواستم که از جمله فراموش شدگان

خاطر دریا مقاطر نباشم لهذا چون جناب سعادت مآب

آخوند ملا حیدر عازم خدمت دیوان بیت دسته

رنجی سفیه از آدم داعی ارباب خدمت کرده

زیاده عرض ندارم جاه عمر کم طویل

بر قطعه جناب

جناب [illegible] کاهی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

۸

عالیجاها بلند جایگاها مخدوم مشفق جهانا رقعه در خصوص علی محمد بیک قلمی نموده بود

که عبدشو نام کشش خیرآبادی را زده و بیحرمتی نموده است رسیده از مضمونش اطلاعی حاصل گشت آیا دیروز

آدم جناب خلیفه مذکور شده که آدم علی محمد بیک امثال ایشان را بیحرمتی کرده و شما فرمایش فرموده اید

که خودش بیحرمتی کرده است امیدوار هستم که انشاءالله هیچیک وقوعی نداشته باشد و اشتباها بخدمت شما

عرض کرده اند باری بنابفرمایش شما الآن آدمی روانه کرده و کاغذ نوشتم فرستادم که

بیاورد همین که وارد شد بخدمت میفرستم که مراتب را عورتی فرمایید لا یمکن قدر از سرکار

شما توقع دارم که بخلیفه ها و کشش های دهات سلماس قدغن فرمایید که بعمل دهات و بعمل دیوان

مداخله نکنند که پیش رعایا افتاده یکباره چیزها اتفاق بیفتد و نگذارند که امر دهات راه برود

[illegible]

عریضه

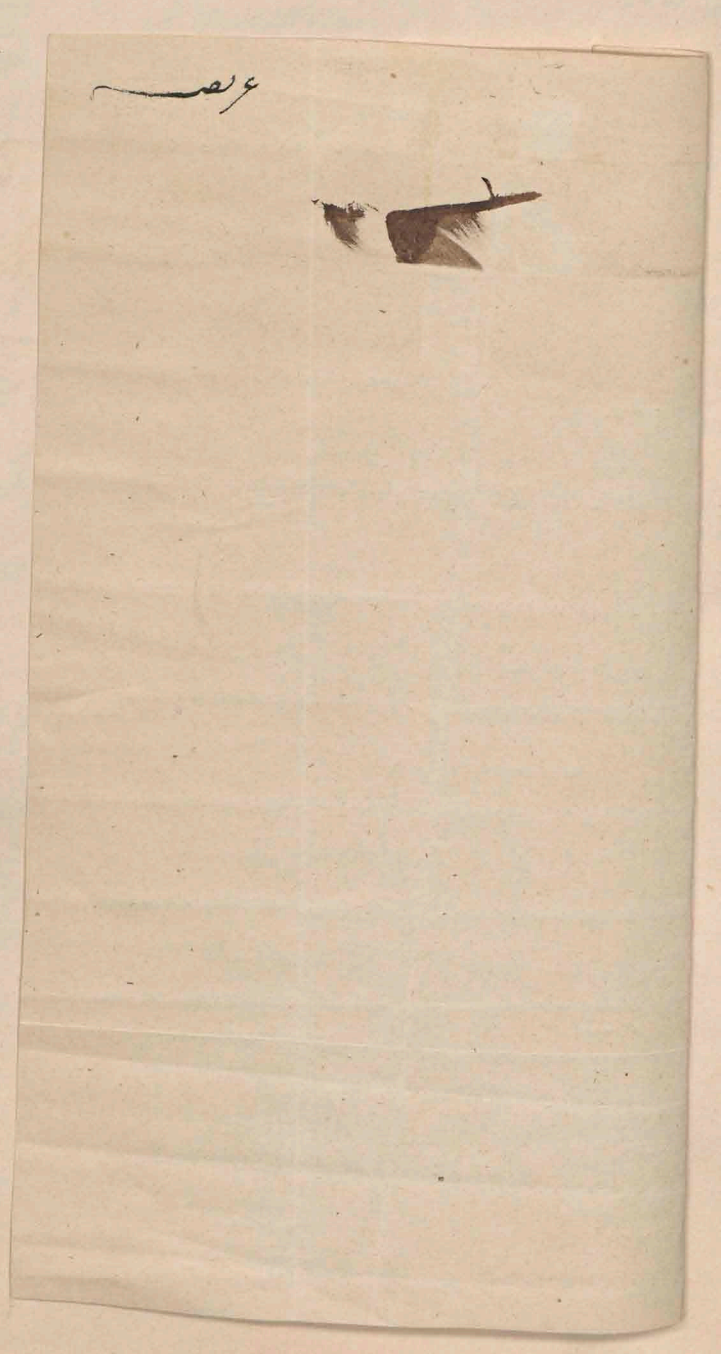

فی اغلاط الکتاب ولغاته المشکلة

فقره اولی در نسخهٔ اصل چنین است کمینه بنده ارسدکان اصلش حاصل سو
کهمت عرصه میدادو بزودی رطرتش ادراک آخشیجان اصل هر شیئی
وعناصر اربعه انها بمعنی اعلم است عکاف صیغهٔ مبالغه از اعتکاف
کیران زحل است الوالدلبار در نسخهٔ اصل لفظ است نیست در لفظ
هرچند هر چهار نسخه بدلست از بین سی سر دزدان چکاد کله است
با واو غلط است آذر اسم ماه روز یست بلی ابر آذر بمعنی مثل ابر بهار

آذرگشسپ در معنی دلدار یکی بمعنی آتشکده است در کشاسب در بلخ بنا نمود دیگری
اسم فرشته ایست در آتش موکل است بجای حسب جهان محبوب از محبت
نکوهیده بمعنی ناپسند وقدمش بر سیاست لفظ افراسیاب و خصم مطلب نزاد

بجای از بی حسب از بی خشیت است آموز مملو لفظ بند که در اصل نسخه نیست
بمعنی نجیبه کنار دشمار حرف با نمواه
آینده قوی در لفظ هر کسی را حرف یاء زیاد است بجای انکاری انکار است

در ترم عنکبوت و پرنیان لقاح ضب و نون مثلث است در عدم اجتماع زیرا که ضب
بمعنی سوسمار حیوان بر است و نون بمعنی ماهی بحر است اجتماع شان در یکی ممکن نیست
مراد اینکه ما نزل عبد العظیم در ملک ما نون اجتماع ضب و نون در جمع نمیبود

مجهول شتر

در باب معادات زنهار کانی آل و اتباع سکنه رابت
در اینجا لفظ والدی زاید در آخر لفظ ها سقط شده مراد اینکه کیو برت
نیز مثل در عداوت اسکند مقتول ها بت در رایج نبود بر طایفه ساکنان

شده بمعنی ستد و سر حد والدی صفت آن هر دو بسوی محمود اضافه شده مراد اینکه کیو برت

بر طایفه بر رکاب و محمود مال خداوند مغلوب است فراسوی بمعنی آنطرف

یعنی اعدای خداوند بغداد میخواهند بپرورش تجسس و سوال احوال بجای سبز لفظ نه مناسب است

نام رنگ است نهال ~~[illegible]~~ مروت بسوی حو اضافه شده نکیه کلام است حوالی بلد زمان

بعد از هوش در قرائت بحر طیر لفظ علم منجم در کشور لفظ ستان زاید است سلوی مرد در اضافه شده

رادی بمعنی جوانمرد است معروض رفض آمد یعنی عمل واجب ترک شد در دولت است بمعنی واه

در ترتیب در روز در نسخه جناب عالم علام الله تعالی لعلم احوال ارباب

سامی که بر سینه که جناب حرال و ملک به تهنیت تشریف آورده نه جناب ام محمود

که در ماه عاشورا تمام نشده تشریف آورده به نسخه که لطافت خضر آب آتش داده

تمام شد بنیه جناب شیخ تمام عدد از نمونه صحیفها که ها تشریف نمود

که جناب عالی تشریف آورده به نسخه اسلامی بروند لهذا امر انشاء نمود

رکاب عالی تشریف فرما عالم اگر از احوال جناب سید الملک الحجر کبیر استعلام

نمودند که بعد از ماه عاشورا خواهند تشریف بکر تازه فتح

عرض نمود که رخصت الحضر و طریق عالی لعلم یام رفتن الله سلام ام؟

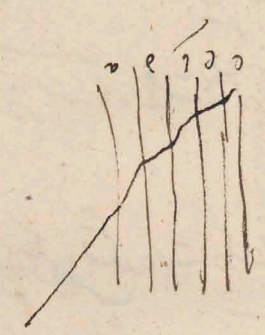

مرقعه خان معلی

نامه آگاهی سرکار رفیع مدار جمال قلی بیگ ایام عمره الله تعالی

مرآت سوم — رقعه که عطوفت صحیفه شرف صادر از ذات در باب خاطر بحث که مناسب

در نسخه بعید زیاد بنظر انظر آدم فرستاده بعض بحسن بعضی آورده آنوا هر از کسوت کار

خاطر را که کردیم بر سنه سنت بنظور شرط که آنرا نه فقط صحیح تحت رابسته الی ظهر بیان برسانم

زیرا که این نگاری ما بهای خود را بگرایه ماه بار بکی گفته که سار ما بهار افقوا روزانه سعه آباد خود

لکه بدین ایم در این خاطر نقوا که بجسته است الی ظهر بیان برسانم که تقوته بار ما بهای نیش را که سعه

بار بکی تیه بار گفته ما بهای دیگر بر سنه سنت وجه کرایه را هم ماه ام در بیخانه کرده

برای بیشتر کار عالی رخت عرض ماه دیگر ثبت رقعه مفص به بر کار حساب للماه

سلام را تمام بنده را خواسته بعد که امروز چهار ساعت بغروب مانده باغ زدیم

بکر نه نشیم برای حیث با مجموعه از زنوانه هین کار که نوشته بعد ما به نوشتن که بسالار

نمرکی عارض مزاج کوس سلامی سنه ۱۲۷۳ باشد نه از عالم وجود بجود عالی را مصون و محفوظ دارد

مرآت سوم — نواب مستطاب شاهزاده را اطلاعات کردم در باب اعیان شان دهانی

مرحله دو فرع خاخت و ناز و فتنه نفس که در مرحله اتفاق ایام هر روزه بکه هر بی سقف

در باب ای مهربانه با جو عنیت رسی هر اگر کردم در باب فقرا آخری و بعد که اگر حضرت

رد در زان را با تراب و نظر و نها برده نه در انجا کم گفته نه مهربانه باز در نعض

رخصتی عفت نخواهیم در خصوص امور اسب مرحله جواب ماه نه از رسان آمده حساب

جنرال قونسلی و تاری که در دارم است ماه نخواهیم هر قسم رقم و معاش ضرور باشد خواهیم فرستاد

در باب تعلقات سرکار بنا هزاده قرار ماه که فقط اشکش دیم ادا ساعت

بظهر ماه دار اگر اتفاق بعد در ماه ساعت بعد از ظهر تشریف بعد تعلقات

بنا به رای سرکار عالی هر طرح عمده که بگیرد بنی شی در ظهر دیا بعد از ظهر کدام یکی

بعضی سرکار عالی بعد در است اعلام خاص جنس فرمایش سرکار شاهزاده اجازه دارند

بدرم بعد بجهت ابصار سرکار رفت عرض و اظهار ماه تمام ایام

مرآت سیم — در باب روزانه کون صدر یک بطریکه فرمایش در بعد بعضی

انعامی را با دوازده طغرا حکم که به نواب شاهزاده جهانگیر میرزا نوشته می بعد

خفقه خان که بهمان کاغذ حکم است جای بر مهر سرکار ماه ام و بسردم کاغذ را تکلیف

بار تعدی را برای خود ادب بدارد و اگر مشاهده در بیان فتنه باشد در نصیحت کاغذ را

بی بار دو کاغذ خیال سرکار را بزودی رساند جواب گفته بیارند مشاهده در روز

که جهانشه بعد رفت دیگر در باب مجموعه بعضی روزی ام بعد در که مرقوم

داشته بعد بالی نعمت رقعه بنفس ایشان و هر زنده و نام در جواب رقعه

فرموده بعد که در جرف این ارسال نمیکنم تا به نیم حساب خانم بفرستم

چه جواب باز خفقه حال ع العمله برای ابصار تعلقات همه در عرض کنم تعلقات ام

الوالی
شرف کار سعادت جانب صدر نیابت
جنرال و لی در لب عمده روسیه تعلقات تعیر کار
در باب عمارت شاهی در دولت بطریکه
حیاط و ولید حیاط و دل قلعه بنا
عیب
امر ناصر
دنبال
سالیان
عیب
امر ناصر
سلک
سلک
سلک

بتاریخ ۱۲۷۳ ماه صفر المظفر

Acero: 38 Tuyum

بر قطعه

حسابات جلالتمآب سرکار رفیع ارتباط کاهی جنرال قونسول دولت علیه روسیه دام مجده العالی مشرف شود

بر قطعه حساب

جلالتمآب سرکار کاهی جنرال قونسول دام مجده العالی مشرف شود

مرا بت شوم نواب مستطاب شاهزاده را ملاقات کردم در باب اعتبارات و ما امنی

سرحد و وقوع ناخوشی و ناز و قتل نفس که در سرحد اتفاق افتاده هر روزه تجدید می‌شود

در باب مال مهندسه تاجر عینی روسی مذاکره کردم در باب فقره آخری فرمودند که اگرچه فرزندان

رد دزدان را تا تبریز و اطرافها برده‌اند در آنجاها کم کرده‌اند مهندسه باز در تفحص

و تجسس غفلت نخواهد شد در خصوص امور سرحدیه جواب دادند بعد از رسیدن مراسله جات

جنرال قونسول قراری که لازم است داده خواهد شد هر قسم رقم و محصول ضرور باشد خواهم فرستاد

در باب ملاقات سرکار با شاهزاده قرار دادند که فردا یک ساعت و نیم از دو ساعت

بظهر مانده و اگر آن وقت مقدور نشد دو ساعت بعد از ظهر تشریف برده ملاقات

نمایند رای سرکار عالی هر طور علاقه گیرد یعنی پیش از ظهر و یا بعد از ظهر کدام یک

بعد سرکار عالی مقدور است اعلام فرمایند تا مخلص خدمت سرکار شاهزاده اجازه سازد

ملازم بود [illegible] سرکار رفت عرض و اظهار [illegible]

[illegible]

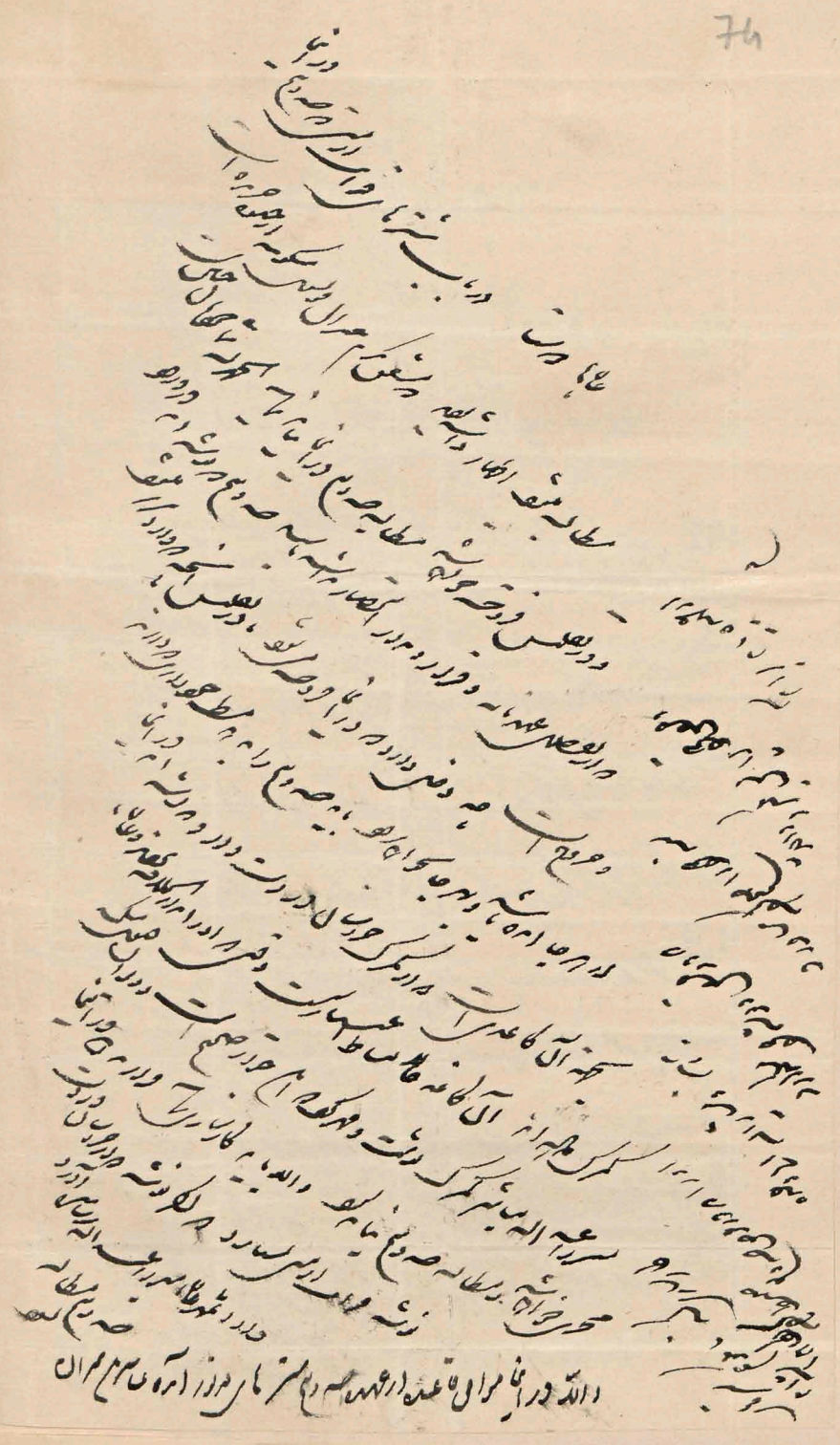

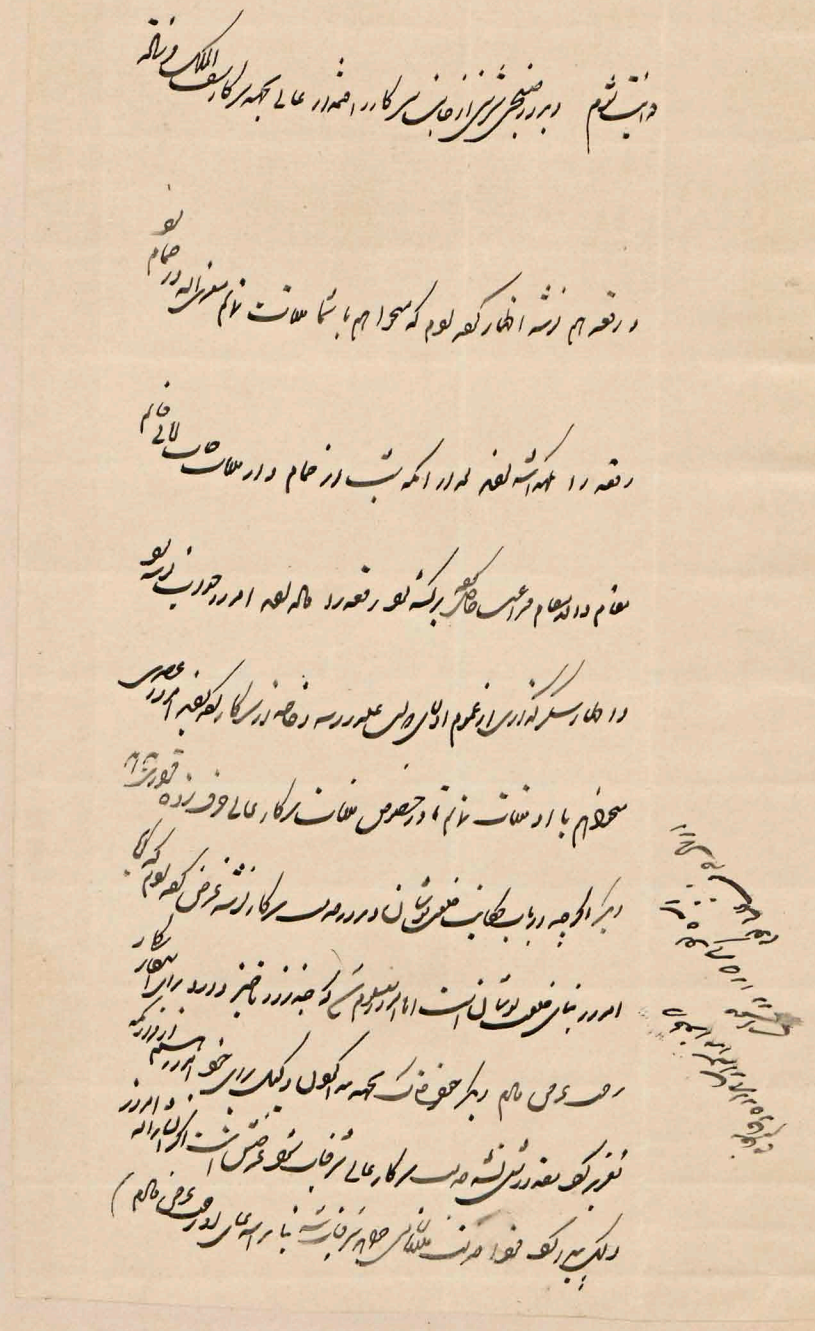

[illegible]

[illegible]

خدمت بارفعت جناب مستطاب فخامت و مناعت نصاب جلالت مآب غفار آل قونسول دولت جاوید مدت قوی شوکت علیه بهیه را

دوستانه فراوان ورود

و تحیات بی پایان مشفقانه میرسانم

در این وقت که عالیجاه محمد همراه عبدالله آقا عموزاده دوستدار عازم حضور سعادت دستور آن جناب مستطاب [illegible]

محض استحضار و اطلاع از سلامت احوال سعادت اشتمال از جمله لوازم [illegible] متوقعم که آن جناب مستطاب [illegible]

مبانی دوستی و یکجهتی همه اوقات بتقدیم سلامت حالات خیریت علامات و ارجاع خدمات دوستدار را قرین سرور و مباهات

فرمایند دیگر عالیجاهان محمد همراهان هاشم آقا و عبدالله آقا عموزادگان این دوستدار مدتها است در خاک [illegible]

توقف دارند از قراریکه فهمیده میشود در آنجاها این اوقات چنانکه شایسته است اوقات [illegible]

نمیگذرد لهذا بآن جناب مستطاب زحمت افزا میشوم و خواهش مخصوص دوستانه مینمایم که همیشه

توجه مخصوص بزرگانه خودشان را شامل احوال ایشان فرموده هر گونه مطلب و اظهار [illegible]

در انجاح و انجام آن التفات بزرگانه را دریغ نفرمایند که انشاءالله از حسن توجهات و کمال مراقبت

بزرگانه آن جناب مستطاب اختلال و پریشانی امر ایشان بالمره رفع شده و آسوده احوال باشند

بدیهی است که انشاءالله توجه بزرگانه خودتان را بهیچوجه در جانبداری و حسن مراقبت احوال

ایشان دریغ نخواهند فرمود در غره شهر رجب المرجب ۱۲۷۳ [illegible] مرحوم [illegible]

[illegible]

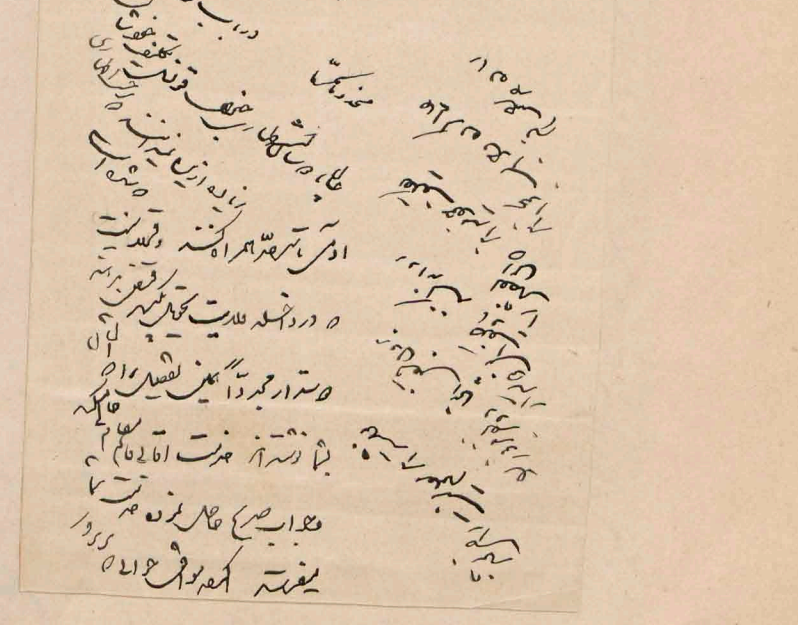

فهرست سوم در باب قرابت [illegible] شتر [illegible] آورده [illegible] شکار [illegible]

[illegible] از [illegible] حاکم [illegible] از [illegible] حضرت [illegible] عریضه [illegible]

که [illegible] نفر شتر در جنوه [illegible] آورده است [illegible] شتر [illegible]

که [illegible] شتر [illegible] در [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] چون شتر [illegible] در جنوه [illegible] نخواهد [illegible] خواهد [illegible]

[illegible] خواهد [illegible] دیده [illegible] سالت [illegible]

معروض [illegible] در [illegible] آنچه [illegible] است

[illegible] از [illegible] که [illegible] برای صاحب شتر که [illegible] است [illegible]

[illegible] است [illegible] خواهد [illegible]

[illegible] در [illegible] حضرت [illegible] در [illegible] سازد

واجب [illegible] معروض [illegible]

$$\mu = \frac{T u}{\mu L = 2\pi r d\xi . u}$$

$$u = \frac{\xi^2}{3 l \rho}$$

$$a l \int_{-\xi}^{\xi} \partial \frac{(du^2)}{2} + \frac{\partial (u^3)}{3\rho}$$

$$\frac{1}{2}(2\pi r d\xi - 2\pi r d\xi^2) + \frac{1}{3\rho}(2\pi r d\xi^3 + 2\pi r d\xi^2)$$

عالیمقدار مطاع مهربانا چند مدت است که مخلص در خصوص استرداد

بخواه از عالیجاه خانخانان بخدمت عالی زحمت داده‌ام و سرکار

عالی هم از قراریکه عالیجاه مخدوم مهربان میرزا علی اکبر بمخلص نوشته بودند

مراتب را سرکار عالی بایروان مرقوم فرموده‌اند لکن نمیدانم

جواب از ایروان بخدمت عالی رسیده است یا نه چگونگی را

دو کلمه مرقوم فرمایند و اگر تا بحال جوابی بخدمت عالی نرسیده

باشد پس معلوم است که در ایروان دفع الوقت می‌نمایند پس در این

صورت تکلیف مخلص چه چیز است بخدمت عالی مشخص است

در این مدت مخلص چه قدر زحمت و خرج کشیده‌ام بعد از این

فدایت شوم خبر وحشت اثر غم و کدورت پرور فوت اعلیحضرت امپراطور

مرحوم جنت مکان را که ملازمان جناب عالی مرقوم و اعلام فرموده بودند

انتشار حاصل انواع کدورات و مصائب بر خاطر اشرف مظاهر این مخلص مستولی گردید

اما از اینکه از فضل خداوند یگانه مثل اعلیحضرت ولیکن امپراطور اعظم افخم

الکسندر دویم ادام الله ایام سلطنته و ملکه در تخت حکمرانی و سلطنت ایشان

مستقر و برقرار و در رعایا و برایا و اجداد لشکر و جنود نصرت نمود بوجود و بجود

این خدیو بی نظیر و مخلص و شاکرند باد شکر خدا را بجا آورد و دعای زیاد

عمر و دولت و پایداری و استواری مبانی سلطنت پادشاه جوان بخت را

بصمیم قلب بدرگاه الهی رسانید و از روی صدق اشرف کمر خدمت را بست

[illegible]

[illegible]

از آن جناب خواهشمندیم که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مطلب بکنند دعاگوی دولت ابد مدت شاهزاده ملک قاسم میرزا تا قدر یا بعض بسند بتاریخ ۶ شهر شوال المکرم

اولا همیشه قرار بعدالت بکنند در عداد ارباب احترام محسوب بوده نزکی در دیده خفت و بی احترامی آنها باین شدت نمی افتاد بنحوی که این کمترین
و بر کسی مخفی نیست والد بیک رشته خالی الوجه در دست حاجی محمد شریف نام است و مرتبا او را جواب خواهم گفت که کار دولت
در دست دفعه جعفر قلی بیک بدارت و قرض به تبریز بیاید و نهایت رسیده بود و در آخر خود دیگر بر ایشان که ایام
میکند لابد شود تا به من اینها

ثانیا تحقیق نیست قرار فرمایش که رعیت ایران استریاد بر روی ایران نوافق شرع عمل خود است یا نه و جواب عرض را
بروفق شرع بگوید اطاعت کنم آمدم با آمدن من باز جعفر قلی بیک را هم آورده نداده هم رسیده است و بر بست و نیست انم
چه عمل است لکن طرف حرف و دعا او بود باین عاجزه چه رجوع داشته و لکن بکمینه است آن بیچاره چرا آواره و در بست
بله خلاصه حرف بر این است چند نفر واسطه آن بیچاره مرد حاجی محمد شریف نام شده اند و امر او را بسپاه
به جناب جنرال و قنسول عالی کرده اند والد حاجی محمد شریف نام و کمینه اهل بیت تلت هستیم شریف یا از دست ما هم نرفته اند
قرار در خصه ما از قرار که میشنویم رضای طرفین داده اند که رضای الطرفین به سرکار جنرال و قنسول قرار فرمایند
و من داد و نشسته ایم با هم بر خیزیم هرگاه بجز دو من چیزی دارد آنهم بحساب عالم شریف هر قدر
میه هنه اطاعت دارم والله بر جمیع عالم آشکار است که او پول به من داده و منهم اخراجات ضروریه بوده را
بکدا و قرض میکنند ام و از قرار تا اینجا هم دیگری تحمل اخراجات نشده است و اینجا هم که آمدم شخص دیگر
به پیشند کسی بکدا نه پول سیاه به من نمیدهد یا نه باز چون شنیده ام سرکار شاهکار [illegible] دیگانی را با جناب جنرال
و قنسول داریه بنا رخصت که واسطه اتمام امر و استخلاص ما محض خاطر خواهان شبیه خصوصیت این والد بجهت و از زبان
حرف نیست دیاره حاجی شریف که سه نفر آدم در بست حبس هستند و از دیگر کسی نمیرسد در اسم تلت و بدهند
روا نخواهند شد سرکار جنرال و قنسول هم راضی نخواهند بود که بدون جهت و مانعه بجز ادعای پیشانی حاجی محمد شریف
این بیچارگان در اذیت بسر بسند محضا لله مراتب مسطوره را بطلبند و استحضار این بر سانند به خاتمه

اقل دعاگو مهدی عابدین و میرزا احمد و خواجه اوک و کیل حکیم و جمعی

در منزل داعی حاضر بودند که اوانس نوکر قزمیری صاحب ولد

شده در باب خانه باغچه مرعقلی گفت ای من است و بسیار

بخلیفه فهمش داد و مذهب خلیفه را بنای فهمش زدن

گذاشت که داعی کیفیت را اینطور دید همان اوانس را از اوطاق خود بیرون نمود

جناب مهربانا

بموجب فرموده شما اغافون داویدیچ حکیموف را دیدم

خیلی بختیار شود اگر بجناب شما ملاقات و آشنائی حاصل

خواهد کرد خلاصه درین روزها بعضی اشیا را نیز

به تفلیس میفرستد اگر وقت داشته باشید

امروز یا فردا در ساعت پنجم و ششم بمنزل

اوتش ببرید در خانه خواهید یافت باقی

السلام ثم السلام الی من اتبع الهدا الکاتب معلوم

Акимовъ живетъ надъ милитюнемъ ловкими въ 3-й стаже первой болконъ изъ дума.

[illegible]

بخدمت جناب سرکار جلالت مآب جنرال قونسول دولت علیه روسیه

عریضه از طرف یحیی بک زقی

از برای اینکه بنده یک عدد مهر کهنه بحاجی موسی نام زقی که آدم برادر جناب

سرکار کنیاز عقرین باشد بمبلغ پنج تومان ده هزار پنج صد دینار فروخته بودم

و بعد از آن پول کمترین را نداده با همراهی برادر جناب کنیاز عقرین بدار السلطنه

تفلیس رفته بود و حالا که مراجعت نموده است پول خود را از مشار الیه

میخواهم میگوید که پول شما در خدمت برادر کنیاز عقرین است نه اینکه در نزد

من و حالا توقع و استدعای کمترین از جناب سرکار جنرال قونسول آنست

فدایت شوم در این وقت که نوروز علی بیک روانه خدمت سرافراز عالی بود لازم دیده

به نحوی که اسلوب زحمت عرض میدهد که از قراریکه معروض داشتند سرانجام خارجه از جناب سیف الملک

در روز کاغذ رسید جناب معزی الیه در روز جمعه بود وارد اهر شده دیگر روز در اینجا بنای توقف

داشته است و نواب شاهزاده میخواسته که ساعتی برای ورود او معین نماید در روز چهارم

سوگند دیگر شب قبل در کاروانسرا یکنفر جهود را یکنفر کرد رعیت عثمانی با خنجر زده کشته بود

کرد را گرفته بودند میرزای افندی مقام حرف برآمده اظهار کرد که دو لا جهود

دیگری کشته است نه کرد و بر فرض کرد کشته باشد هر دو رعیت عثمانی است دخل بزرگان

ایران ندارد اما از قراریکه بعد از تحقیق بعمل آورده است خنجر کرد مشارالیه دو نفر خون آلود

بوده است چون هر دو در یک حجره می نشستند و با هم حسابی کار داشته که کرد پاره اشیاء حجره

بوده در بیرون گذاشته به بیچاره جهود را کشته است بالجمله قدری ترسیده رجوع

[illegible]

هو

بعرض جناب صاحبی میرساند

چنانکه داعی دوام دولت قاهره بقدوم میمنت لزوم جناب صاحبی مسرور و مبتهج شده و این معنی را در حقیقت

موجب ترقی بخت و طالع خود دانسته و در جمیع جهات بداعی خاطر جمعی رو نمود لیکن امروز چنان مسموع گردید که

اراده فرموده اید که به نعمت آباد تشریف ببرید صاحبا چون جمیع امورات داعی بصواب دید جناب صاحبی

بخوبی تمام انجام پذیر شده حالا هم استدعا میشود که التفات بی نهایات خودتان را شامل حال دعاگوی صمیمی

فرموده هر چیکه در امورات لازمه داعی صلاح دید رای سامی صاحبی بوده باشد معلوم خواهند فرمود و

دو طغرا عریضه که یکی از جناب آخوند ملا علی که استاد داعی است و یکی از جناب آقا سید مصطفی که از

علمای کربلای معلی است و هر دو تا بجناب صاحبی نوشته اند مرسول حضور گردید باقی امر کم مطاع

[illegible]

[illegible]

سرخط نامه سرکار رفیع مدار

جناب مستطاب امیر کاشی جنرال و [illegible] علیه روسیه دام مجده [illegible]

آب جیحون آنرا آب آمویه نیز خوانند شهری عظیم
دارد و در شرقی ایرانست از جنوب بشمال رود و یک
شعبه از کوههای تبت و یکی از جبال بدخشان و یکی
از حدود اصفهان و یکی از اطراف اطراخیلان بر
میخیزد و هر یک را با هم پیوستن چند شعب دیگر بدو
پیوندد و بعضی ازین شعبها بر بلاد بلخ و ترمد میگذرد
و چون با هم و از دره که آنرا اشک دمان که شیر خوانند
نزدیک دیه لوقب از توابع هزارارب بگذرد و آن
دره در میان دو کوهست که چنان بهم رسد که مسافت
در میانشان صد گز است و آبی بدین عظیمی از آنجا
میگذرد و در میان زمین و ریگ پنهان میشود و فرسنگی
از ظاهر نیست و بر آن ریگ محال و امکان گذرند
از جیحون عظیم برگرفته اند و بر آن زراعت و عمارت
فراوان کرده اند و هر یک از این نهرها کشتی با آسانی

در آب نشیم در آب نشستن هر زاده را دیدم و در آب تعارف شاه پولوگ یک داولت

قرار شرح که اندک آدمی بوار کعبه مطفه تا شاه بدک برای خود عالمت رایه مطفه

شاه کسانی برای دادم از دو بعد برشه و هستند حراب کاغذ سرکار صد هزار حساب

هم بعد به هر شاهزاده تزغ دارد رخصت کشیده و هر کلمه به پولوگ بگذرانند و نغمه رنجوا

شان چنین به انسنه که پولوگ امروز نخواهد رفت از آنجهه عمله هر انشه بار

سرکار عالی کاغذ پولوگ را نوشته حاضر سازند اول حاضر شاه بار

صرف سرکار عالی می آید تا کاغذ سرکار را گرفته با شاه و پاک بعد آب در مرز

به پولوگ برسد چون تشکر ملاقات میدهم بعد رخصت عرض شاه

بجناب داداب کریم جناب داداب نقولای داداب مرود خانیو

از سمت مورخه ۱۱ شهر ربیع الثانی ۱۲۵۳ دیطاب

شیخ ابراهیم شیخ حسن اوغلی

مرخص نمودن

بنا بر چون مقرر شده در سیم عطیه اولیا مستقیمین و خدمت جلیل نمودن عبد نسبه دیگر از بعد بردن

مبلغ چه مقرر میدارید و داد میفرمایید آیا مانند سابق تحقیق معلوم میدارید آنکه بجناب وارم باشد

حسب مطلب ایشان نمود و بیاد آنکه جواب بنده بجناب شاه حاضر میکنم همین ماه بجناب شاه حاضر میکنم

همین مطلب و ملکی عطیه هستند بنده بر آنچه بر آنچه از بر آنچه مستقیمین هم و داد و حقیقت

نمودن مقرر دارند حسب المقرر شد که

شیخ ابراهیم شیخ حسن اوغلی

در بلاغ سیب دیطاب

میرود و بعضی از این نهرها بجره خوارزم منتهی میشود
و عمود آب جیحون از خوارزم گذشته از عقبه علم که
بزرگی لاوی گویند فرو میریزد و دو فرسنگ آوازش
میرود و بعد از آن بجر خزر فرو میرود بزمین که آنرا
خلخال گویند طول این رود پانصد فرسنگ است
و این آب در زمستان چنان سیخ می بندد که چندگاه
قوافل بر سر آن روان می باشند و آنجا چاه بچندین
گز فرو میرود و تا بآب میرسد

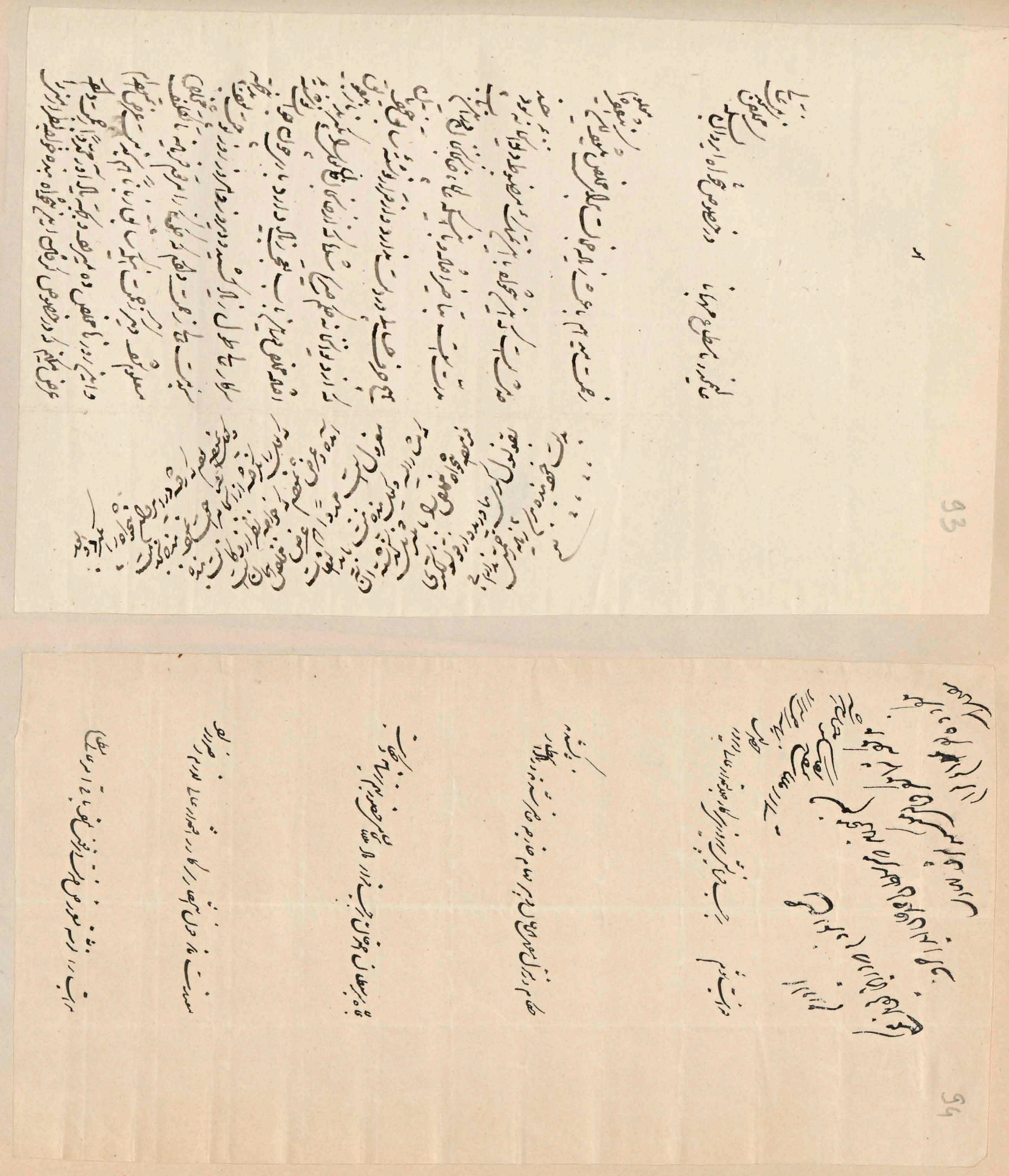

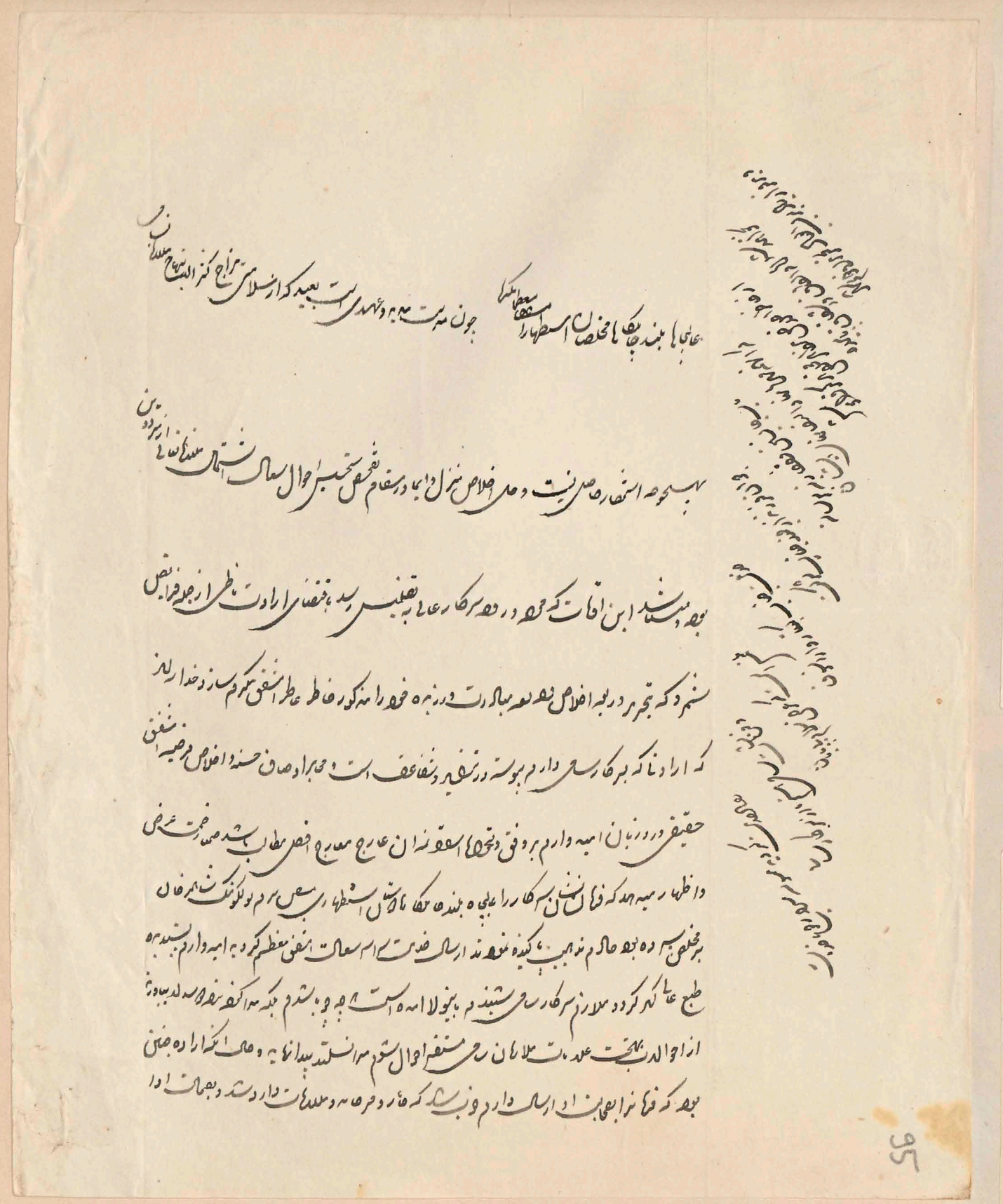

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عالیجاها بندهای مخلص اسطهبار [illegible] چون مدت [illegible] و عهدی است بعید که از سلامی مزاج کنز الفتوح [illegible]

بهسوجه اشتهار حاصل نیست و حسن اخلاص نزل دایما در مقام تفحص تجسس احوال سعادت اشتمال [illegible] از [illegible]

بوده باشند این اوقات که محمد در [illegible] سرکار عالیه تقیس رسید بمقتضای ارادت [illegible] از جمله فرایض

شمرده که تجرید در بعد اخلاص [illegible] بعبادت در [illegible] خود را مذکور خاطر عاطر منفق مکرم سازد خدا را [illegible]

که ارادتی که بر کارسازی دارم بوسته در تزاید و تضاعف است و جبر اوصاف حسنه اخلاص فرضیه منفق

حقیقی در زبان امید دارم بر وفق [illegible] اسقوتر ان عارج معارج فضل مطالب باشد [illegible]

و اظهار رسیده [illegible] که فدای نفس سرکار را بچه بندهای [illegible] [illegible]

بر مخلص [illegible] حاکم [illegible] ارسال خدمت [illegible] منفق معظم [illegible] امید دارم پسندیده

طبع عالی [illegible] ملازم سرکار [illegible] بنولا [illegible] چه [illegible] بلکه [illegible]

از احوالات [illegible] ملازمان [illegible] منفق احوال [illegible] [illegible] که ارادهٔ [illegible]

بوده که فدای [illegible] ارسال دارم [illegible] که [illegible] و [illegible] [illegible]

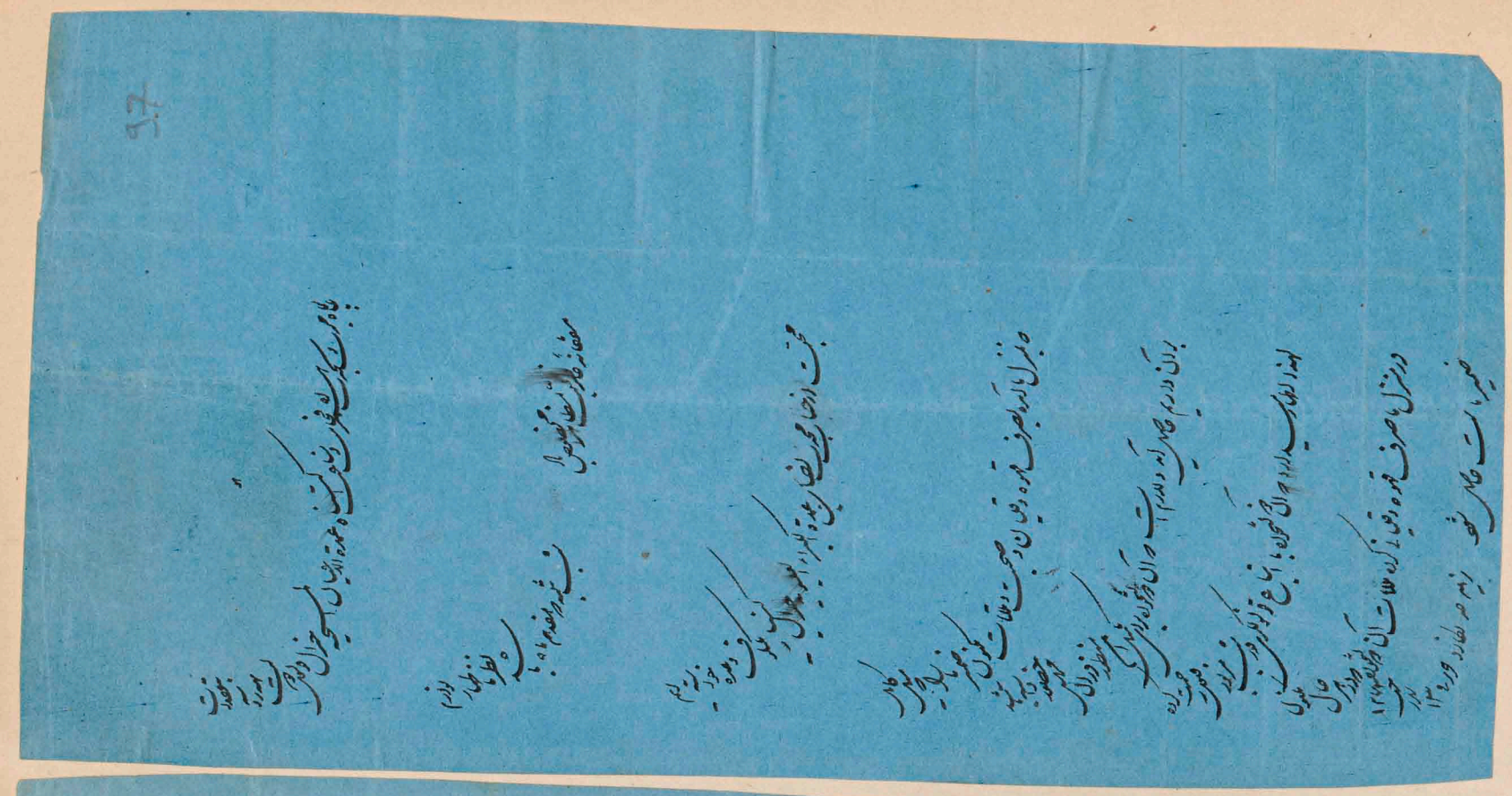

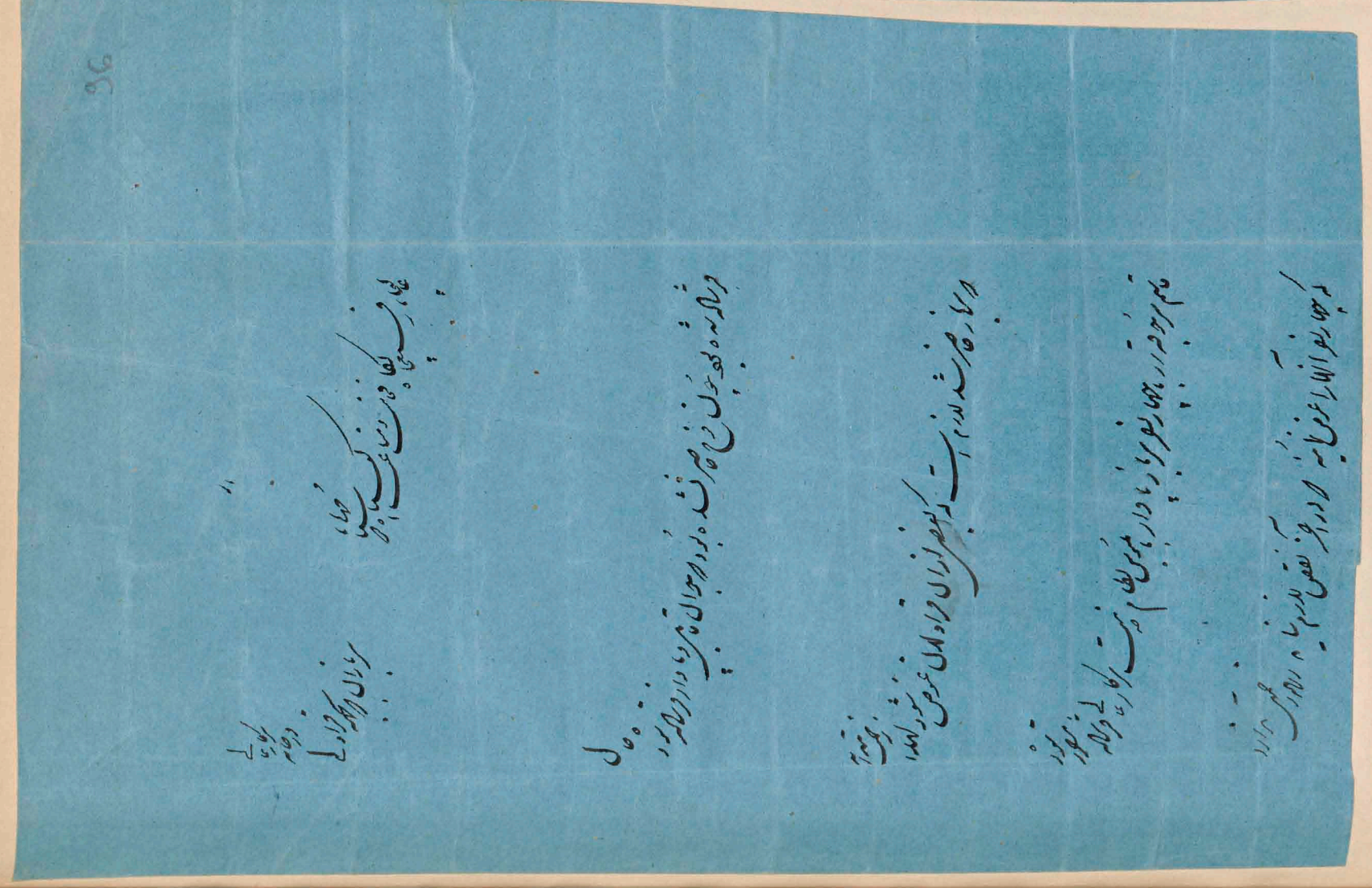

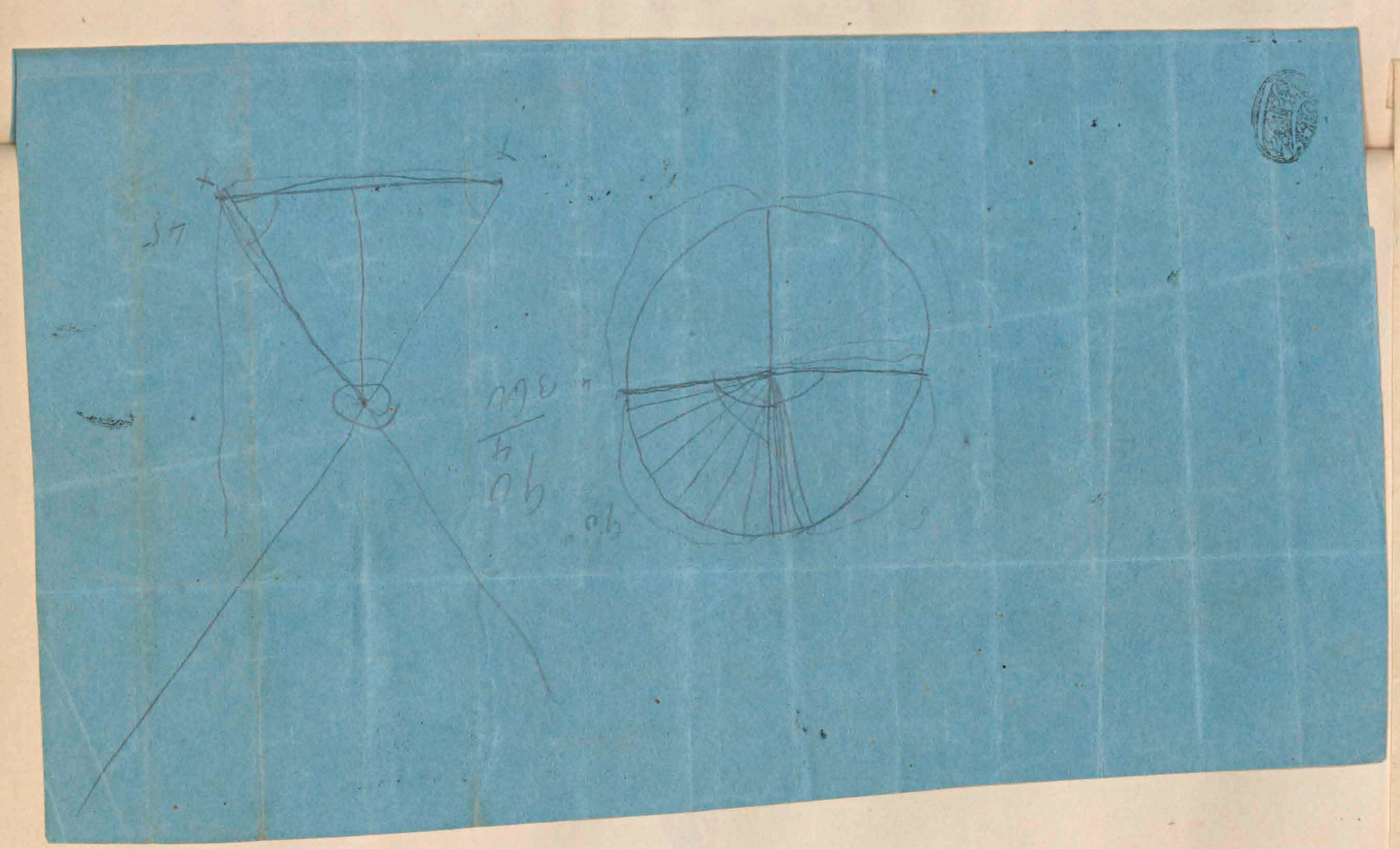

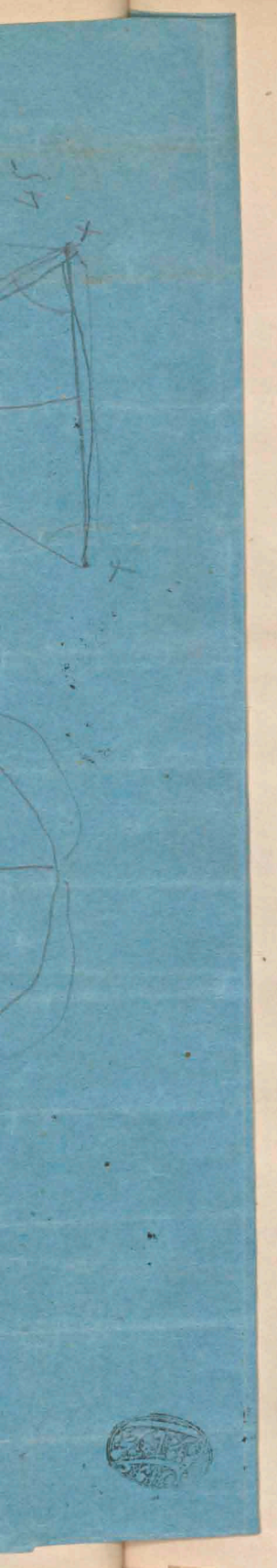

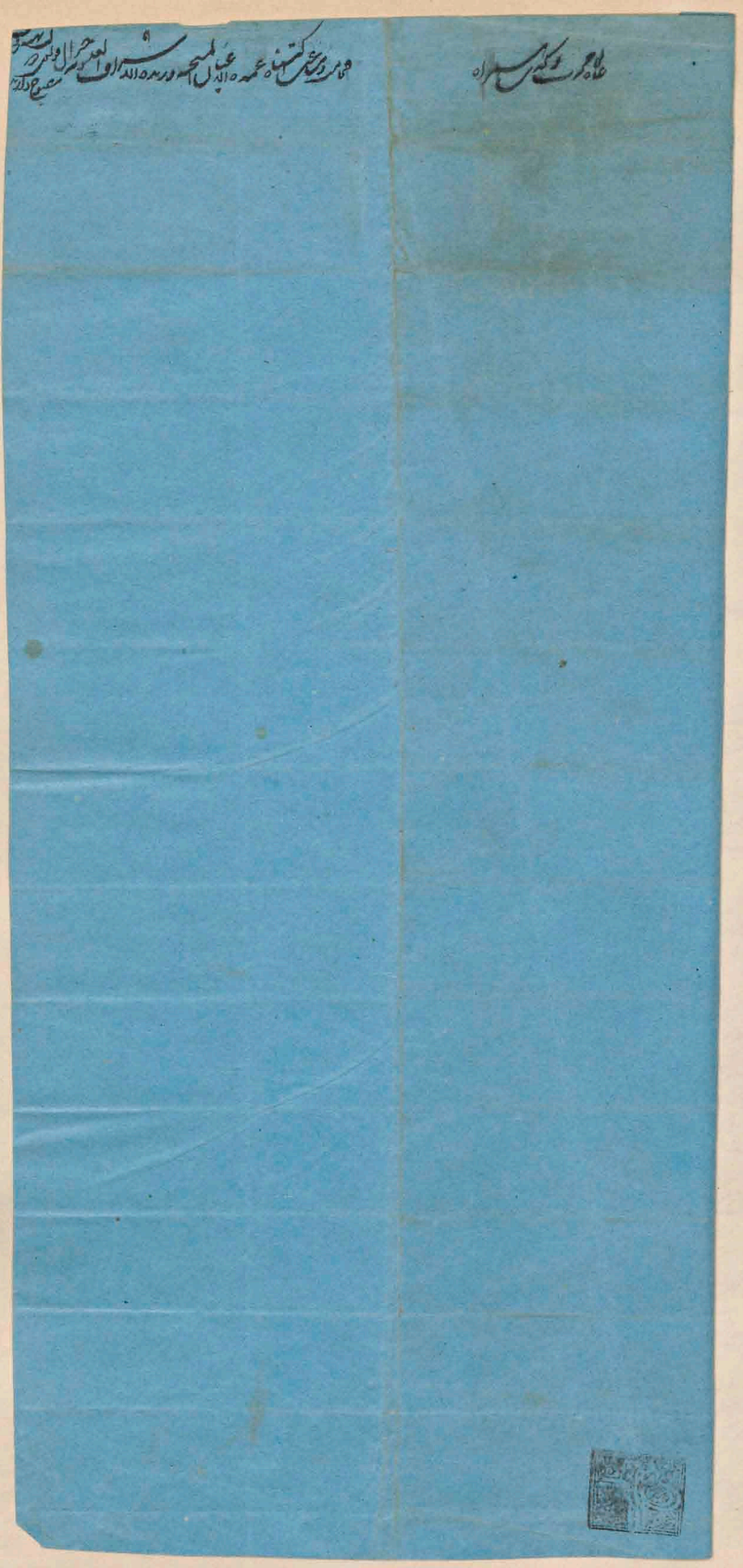

هو

عالیجاها در سپاهان رقعه حالا عالیجاهان [illegible] مشفق مکرم جناب [illegible]

نوشته و اظهار و شعار داشته بودند که یکی [illegible] منصب [illegible] قرار داد

جناب مقرب الخاقان امین الملک برای تعلیم مشق نظامی مدار الکلمه [illegible] وارد [illegible]

گشته و خواهش کرده بودند که منزلی برای [illegible] در چند روزه توقف او

در سفارتخانه باشند تا فردا منزلی برای او کرده قرار [illegible]

در تبریز خواهد بود منزل معینی داشته باشد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

Mor

الداعی رضا صفوی مرحوم مرزا احمد

[illegible] جناب [illegible]

سرکار [illegible] خزانه [illegible] دام [illegible]

102

محب محبت آیات بر صفحهٔ صحیفهٔ تودد و موافقات می‌نگارد که

چندین سال است که دوری از دیدار آن غیر محصور بوده و از رفتاری حالات خیریت علامات آن

دوست حقیقی اطلاع کاملی بدرجهٔ حصول نرسیده لهذا از لوازمات نگاشته مقام احوال

پرسی درآمده تا موقع یکه هر اوقات حوالجات و یا هر گونه خدمات دارند بارها فرمایند

و چون آقا کریم ولد حاجی حسین شیروانی از منتسبان اینجانب بود لهذا التماس می‌نمایم

که مشار الیه هر گاه لیاقت داشته باشد به حضور صاحب برده مورد نوازشات سرکار

نمایند باقی ایام کامرانی بکام باد برب العباد محبکم الحاج عبدالحمید شیروانی

103

هو الله تعالی شانه العزیز

جناب جلالتمآب دوست معظم و مکرم جنرال قونسول دولت علیه روس احمد آقا دام

میشود که به همه جهت و به حرف مبلغ دویست و کماه تحویل بقیه وجه امروز

[illegible]

دو بسته از لازم شده بیست و شش را انشاءالله تعالی الی مدت چهار روز

و یا یک یک به خدمت عالی صاحب نوشته خدمت سرکار روانه نمایم

روز جمعه از حق و یا از دیگری به آقا امروز [illegible] انشاءالله تعالی

[illegible] امیدوارم انشاءالله تعالی در روز جمعه

[illegible] زحمت را خواهم [illegible]

104

[illegible]

ذریعة المودة بمطالعه شریف اخوان مهربان میرزا حسن و میرزا بابا رسید

هو الله تعالی شأنه العلی

جناب جلالتمآب دوست معظم و مکرم جنرال قونسول دولت علیه روس را زحمت افزا

میشود بی همه جهة و بی حرف مبلغ دویست و سه ماه تومان نقد وجه امروز

ما خاصه

بدو سه ماه لازم شده است که انشاء الله تعالی الی مدت چهل روزه

و یا یکماهه حجت علیحده نوشته خدمت سرکار روانه نمایم

و وجه از خود و یا از دیگری پیدا نمایند که امروز انشاء الله تعالی

بر سه عمل است فوتی امیدوارم انشاء الله تعالی در سر وعده

بندگی شود زیاده زحمت داد خواهد عفو نمودم

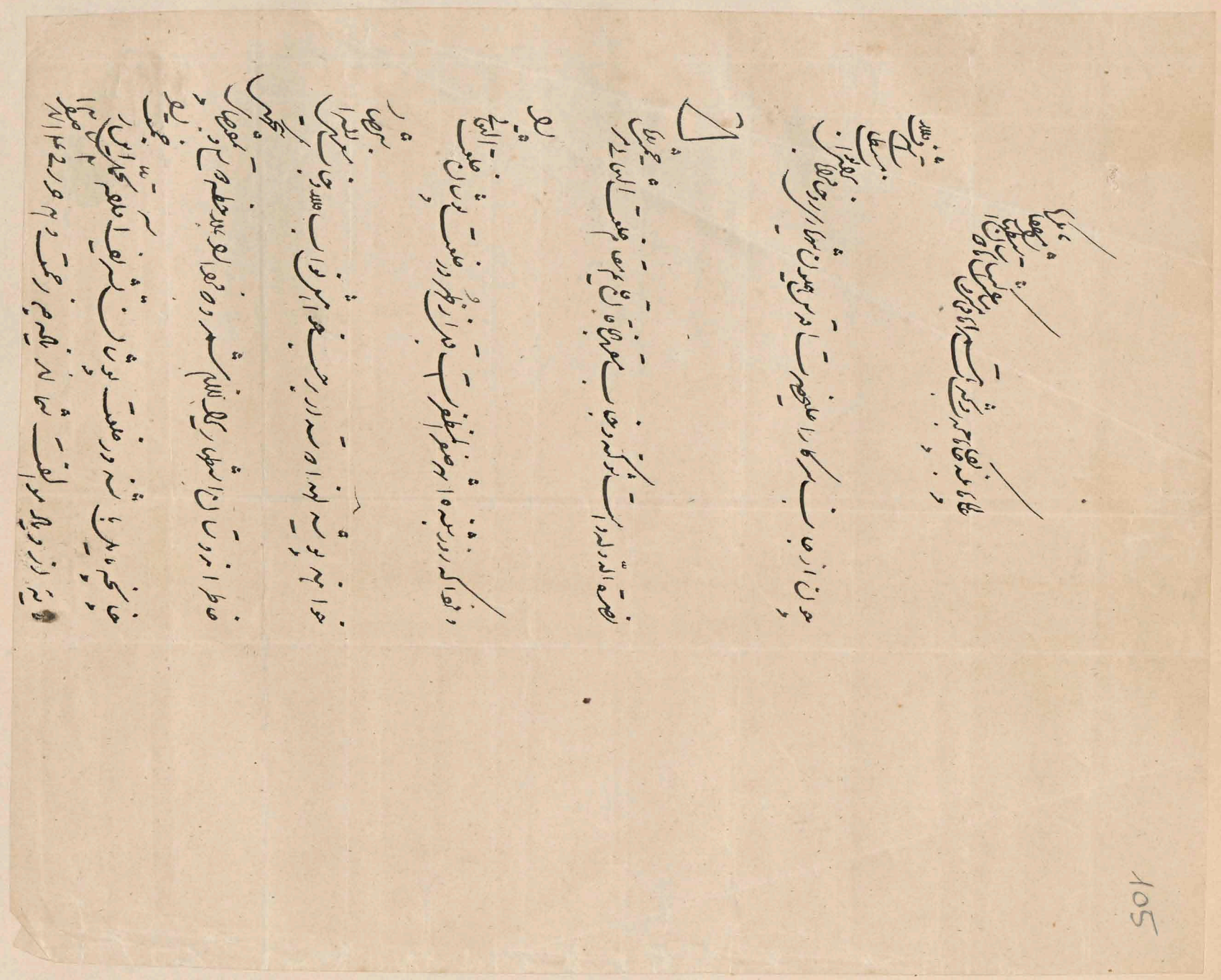

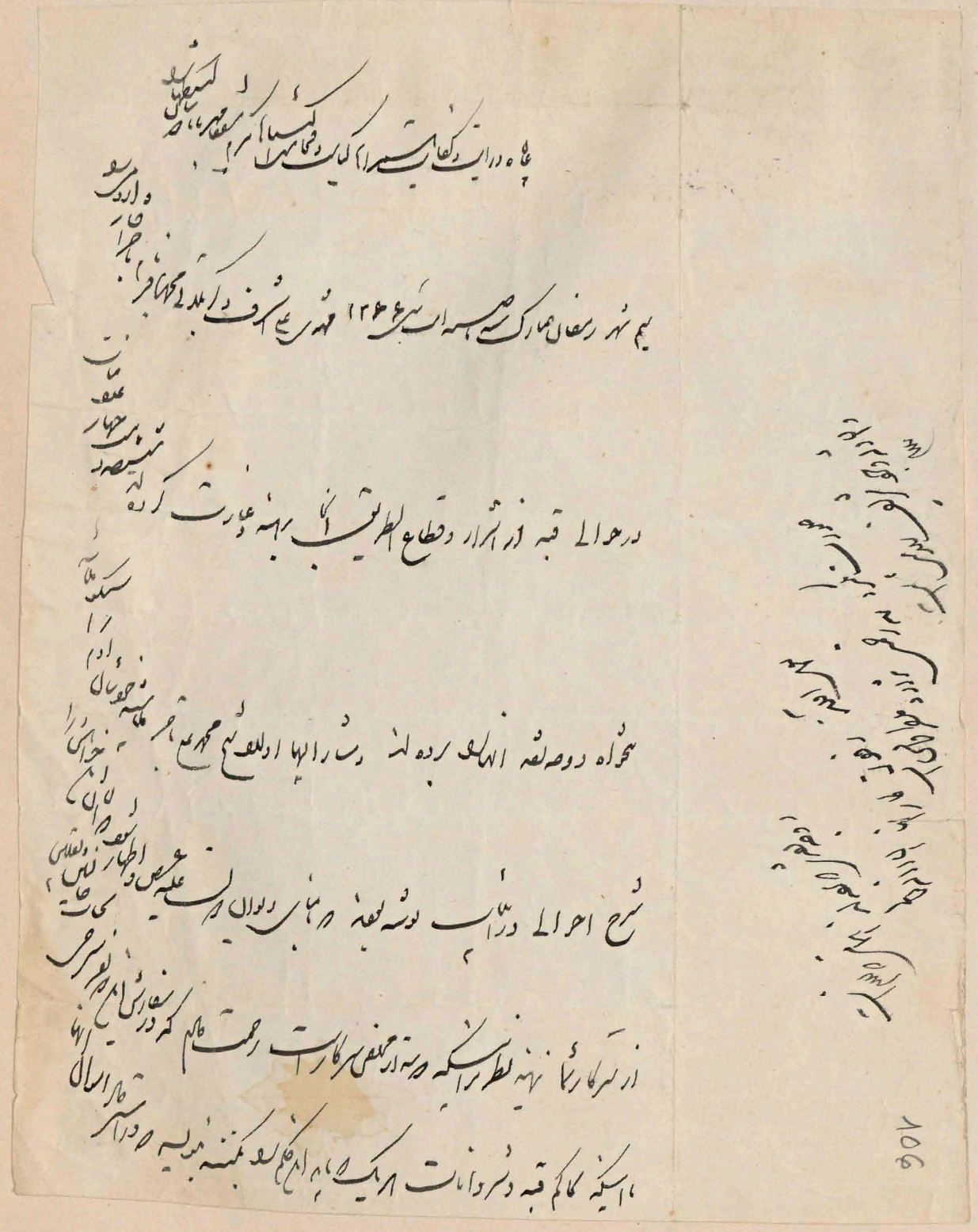

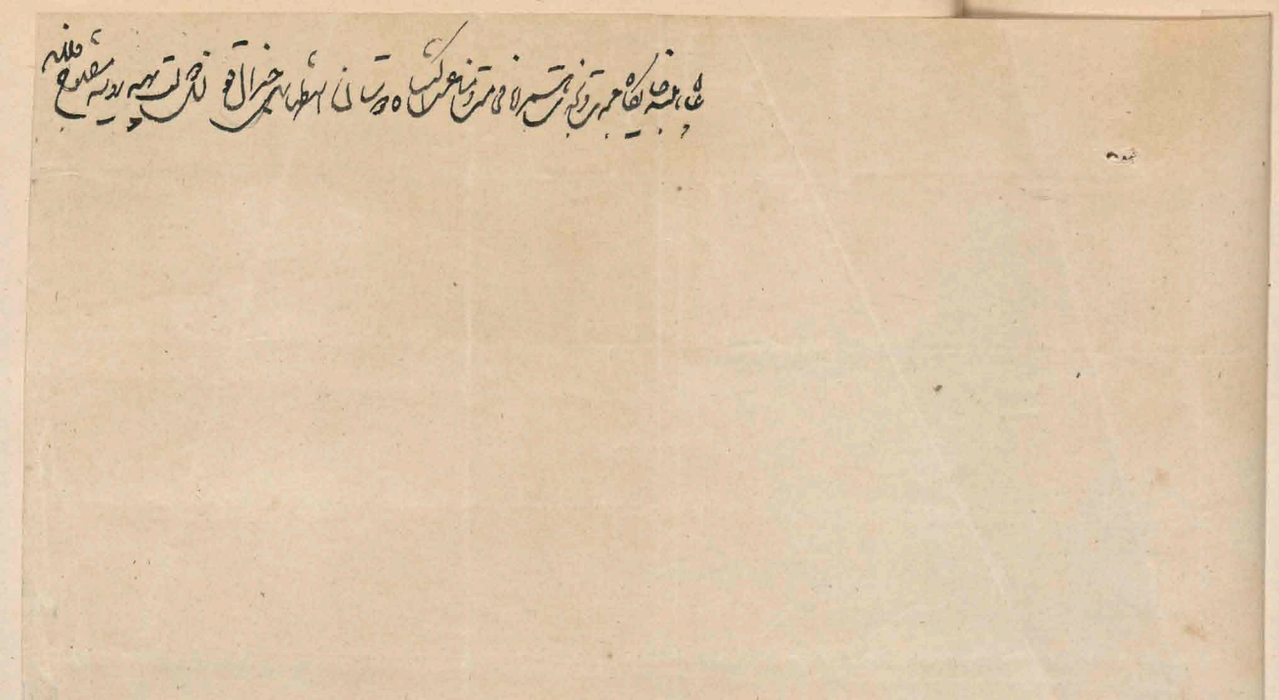

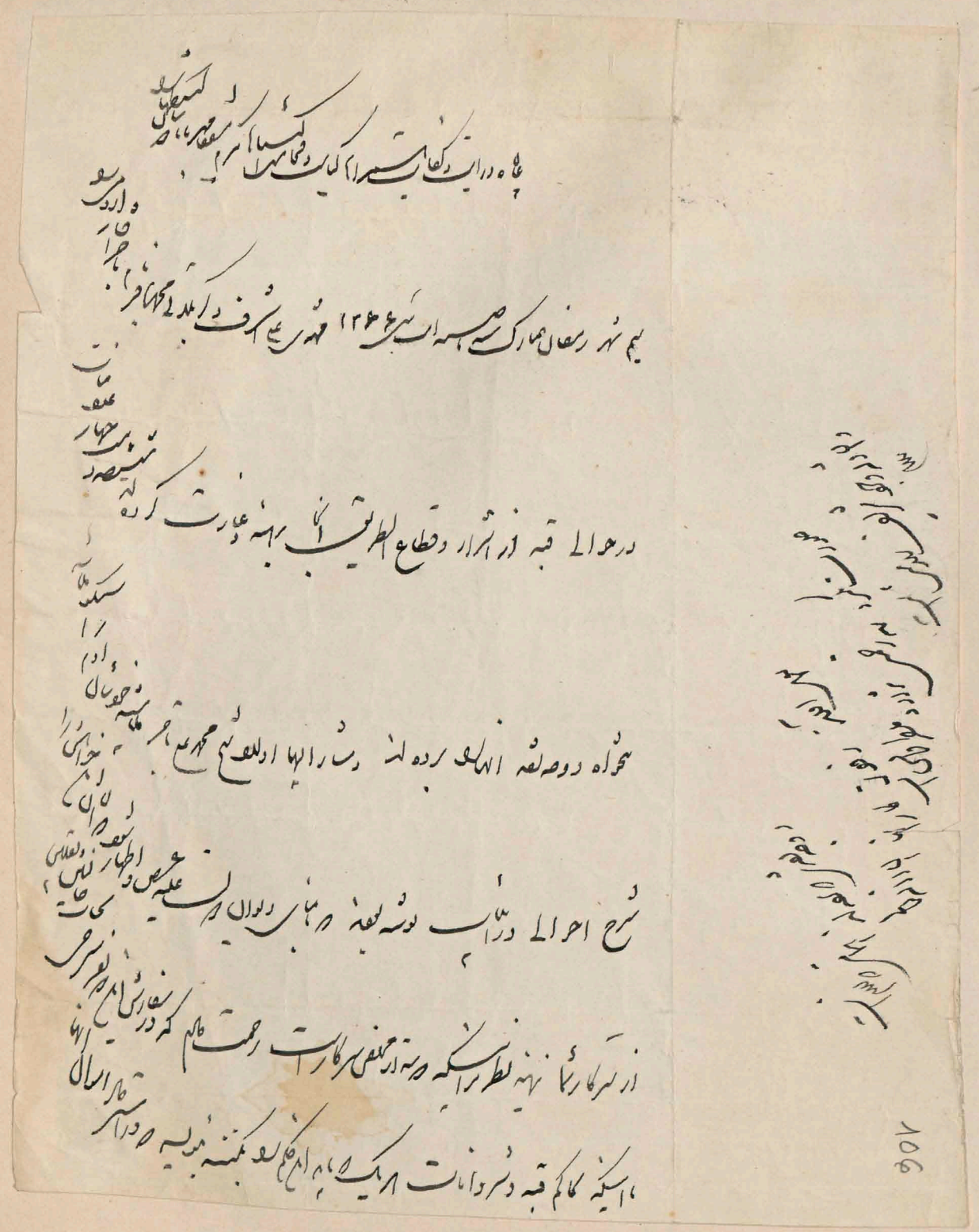

چاپ و درایت و کفایت [illegible] کتابت و فتحنامه [illegible] مرحوم [illegible]

سیم شهر رمضان مبارک سنه [illegible] ۱۲۶۶ مهدی علی اشرف [illegible] بلاد [illegible]

در حوالی قبه از اشرار و قطاع الطریق آنجا بهانه غارت کرده [illegible]

[illegible]

شرح احوالی در [illegible] نوشته [illegible] دیوان [illegible] علیه [illegible]

از سرکار [illegible] نظر [illegible] رحمت [illegible]

[illegible] کاکم قبه [illegible]

[illegible]

106

هو الله تعالی

بندگان پناه صاحب خداوند نگارا

چون شکرگذاری مرحمت و عنایات و الطاف و اشفاق سردار والاتبار در ذمه این بنده درگاه عالم پناه لازم و واجب میشود بعلت عرض

و بهمه اهل عالم مشخص و معلوم بود که این غلام آستان دولت پادشاهی داخل اموات صد ساله شده بود از راه عنایت و ذره پروری

فرموده از خاک مذلت برداشت و سرافراز فرموده بخود این بنده درگاه سهل است بهمه اهل عالم و جهانیان حق احسان و نعمت بر ذات

مشخص شده اما این بنده درگاه عالم پناه معطل مانده و بچه زبان شکرگذاری حق احسان و الطاف و اشفاق آن سرور عالم را ادا و بجا خواهد آورد

بوده و همه بدن ما زبان باشد شب و روز عمر و اوقات خود را مصروف بدعاگوئی و شکرگذاری احسان و عنایات آن خداوندگاری کند مشخص است

و حق مرحمت سردار والاتبار کثیر الاقتدار سو ادا نکرده و بجا نیاورده بعلت امیدواری بدرگاه قاضی الحاجات برداشته و از درگاه خلاق

می کند انشاء الله تعالی دوام عمر و دولت و شوکت و عظمت پادشاه جمجاه اعلیحضرت قدر قدرت کیوان رفعت عالم پناه اشرف عالم مستدام و پایدار بوده

و مرحمت پادشاه عالم پناه از فرق عموم اهل جهان و جهانیان کم مباد و تعلق و مرحمت و عنایت سردار والاتبار کثیر الاقتدار دایم الاوقات شامل حال

و سایر بندگان صادق القول اخلاص شعار دولت خواهان دولت بهیه پادشاهی بوده چون درین اوان مکاتب سنیان عالیشان

می نمود لهذا از جمله لوازم و واجبات اخلاص شعاری دیده بتحریر عریضه صداقت فریضه مراتب عقیدت و ارادت و صداقت و امیدواری دعاگوئی عرض

جرعت نموده جنات اقاصی الله شیخ الاسلام و ولایت تقوی و از جمله دولتخواهان صادق القول و فدویان اخلاص کیش دولت قاهره پادشاهی

بسرکار کثیر البرکات سردار والاتبار را نزدیکه در انولایت به تحت سایه مرحمت و عنایت پادشاهی قرار گرفته است دایم الاوقات در صدد اظهار

معاف گرفته امیدوارم که مرحمت و عنایت سردار والاتبار شامل حال او بیشتر زیاده از آن اخلاص و دولتخواهی و امیدواری بمراحم و الطاف سردار والاتبار

و این بنده درگاه عالم پناه مراتب اخلاص و فدویگی و صداقت آن دودمان نثار دولت بهیه پادشاهی معلوم و مشخص شده است چون عرض مراتب

سید عارف

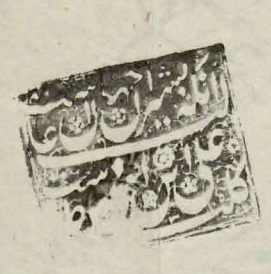

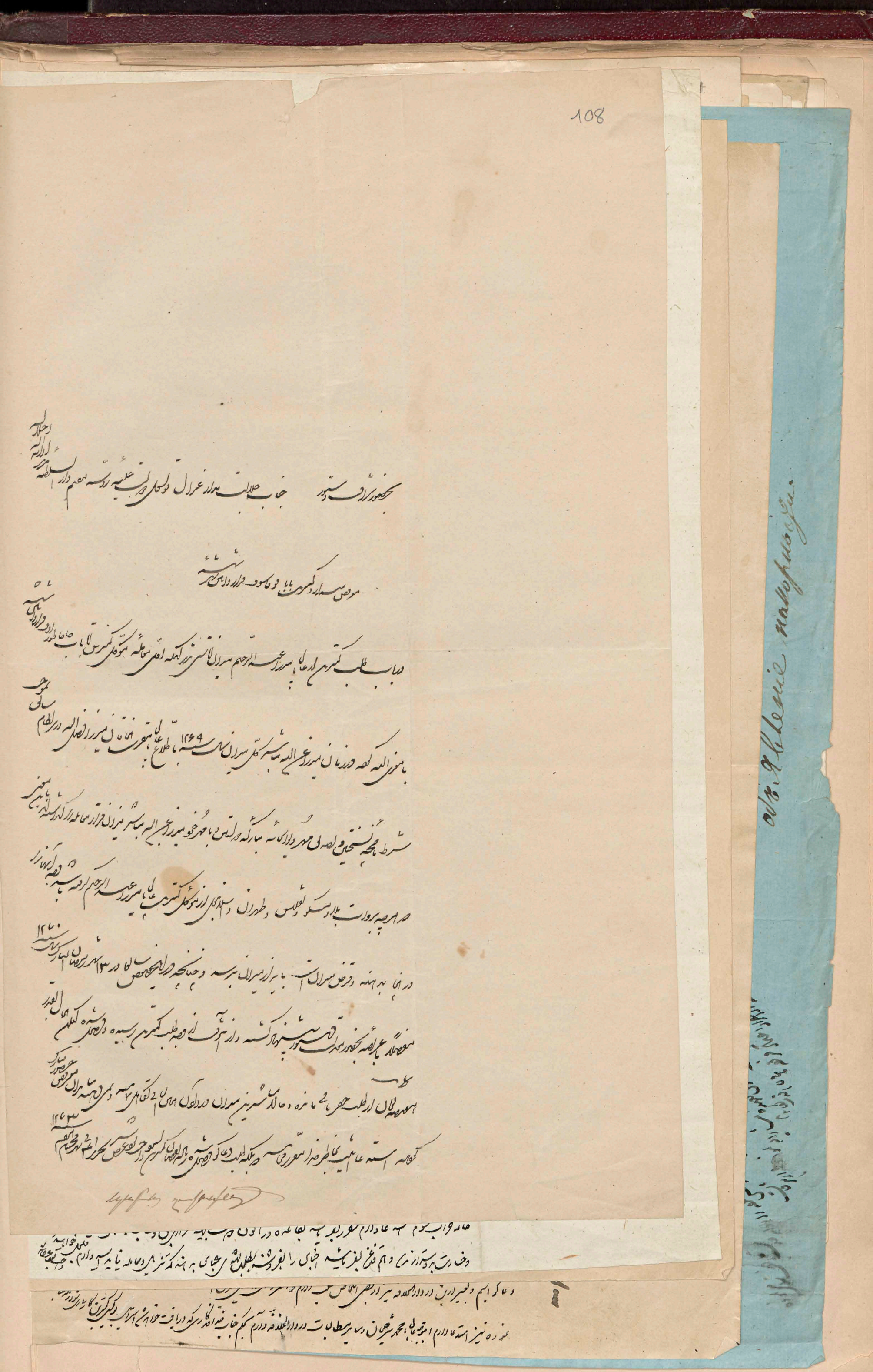

Hallofuo Alkemie

بحضور جناب جلالت مآب جزائری و نسقچی دولت بهیه روسیه معروض میدارد جناب طلب علی تاجر باشی به دهستان رفته

و قرار معامله علیحده را به دهستان کارخانجات عرض و طی نمایم که قرار معامله دهستان با علیحده تاجر باشی چطور بوده است

که در سنه ۱۲۶۴ در میان دهستان و تاجر باشی گذشته است بموجب سیاهی عهده نوشته بحضور شریف فرستادم

زاکنهن از دهستان معامله در آنچه بگیرد اقل معامله دهستان با تاجر باشی که در سنه ۱۲۶۴ واقع شده است و آنچه مازاد نقد او جنس بخواهد

بدهستان دلقه است از قرار تفصیل ذیل است و از اول روز تا آخر تومان شش هزار مثقال آن چیزی باید که در دست تاجر باشی

	لاعت مثقال	
نقد دلقه	قیمت سیاه رضائی	از خواجه اله ولی جنس و نقد
اعت مثقال	اعت مثقال	اعت مثقال

از قرار آن هفت شاهی از دهستان معامله کرده است صنع دهستان در خانه جناب شیخ الاسلام بریز در دست نوشته بعضی تاجر باشی

مصالح از دار نخلستان طهران آورده بها قبر علیخان بر سر دهستان مصالح گذشته و بها قبر علیخان هم بر سر نوشته و گرده گفت بها طلب تاجر باشی

هی دیناری که از قرار آن هفت شاهی معامله بکنی دهستان هم بدهد مانده از قرار هفت شاهی معامله کردم و آنچه تمکن اول

در پیش دهستان خارج است و سوای چهار هزار تومان نقد و جنس بخواه علیحده بدهستان نقد است و در باب همین چهار هزار تومان

در وقت بست نشستن مسبوق هزار تومان مثقال تومان چهار هزار تومان نقد و دینار دلقه ام در دست جناب کلوان قبض

رد کرده ام هرگاه بفرخه تاجر باشی رجوع بفرماید آن وقت صدق عرض دهستان بر سر کار آنجناب ثبت و معلوم خواهد شد

و علاوه در باب تمکن شش هزار مثقال آن فعلا بموجب قبض تاجر باشی و خواجه اله ولی مبلغ چهار هزار تومان و شصت و

نه هزار یکصد و پنجاه دینار دلقه ام آن قبض ها در پیش دهستان موجود است و هم بر سر کار معلوم شده است که جنس و نقد

هر چه بود و نبود در نزد علیخان مهر عباس تاجر تلاغر رهن گذشته مبلغ یکهزار و یکصد تومان مثقال آن بخواه که به تاجر باشی دلقه ام و قبض هم

کرده ام تا مال دهستان نقد رهن هم باز بخشه دهستان خلاص نشود از عدالت و انصاف آنجناب جلالت و از نیکنامی

جنس دهستان در حجره مهر عباس بماند بفروش نرسد روز بروز تنزل بر سر بخواه مهر عباس بیاید دهستان را

خانه خراب شوم سه عادلم مقرر بفرمایند بقاعده و زاکون دولت بهیه قرار بحق و حساب تاجر باشی بگذارند که آنچه از ضرر

و خسارت بدهستان زده و هم قدغن بفرمایند جنس را بفروشند بطلب مهر عباس به هند که تنزل در معامله نیاید دهستان قبض خواهد شد و حساب

و عاکر ایم و بعبیر ارین در دار الخلافه بیرار بعضی اشخاص [illegible]

عمده نیز امتدعا دارم امتوجه بها محمد شیعیان و سایر مطالبات در دار الخلافه دارم بکم جناب صدر اعظم کار [illegible]

مقدمهٔ مهمانی احمد خان مراغه

هفتاد سال قبل از این احمد خان بود مراغه با اکرادهای بالباس ادعای دوستی و تکجهتی میکرد و در باطن دم از مخالفت میزد

و در ظاهر از دوستی گکرش آقا و بابور آقا که اعیان اکراد بالباس بودند احمد خان مزبور آنها را به مهمانی

دعوت کرده مشارالیهما با دو هزار نفر سواره با جلال تمام وارد شهر مراغه گردیدند بعد از ورود بمراغه

آنچه ملازمان بی عزم و جلال بود قسمت کرده هر دو سه نفر را در شهر مراغه بخانهٔ مهمان داده و آنچه مقربان حضرت بودند

احمد خان در حصار بیرون مراغه در خدمت خود جای داده مقرر فرمود که بازیگر آمده با طوری بازیگری بکند که آقایان

و مقربان اکراد مشغول عیش و عشرت بوده باشند و سابقاً احمد خان به آدمهای خود تعلیم داده بود وقتی که آواز نقاره

و کوس بگوش هوش آنها برسد هر یک بمهمان خود در آویخته بدار عقبا بفرستد از قضا بازیگر آمده آلات

بازیگری از اعیان مجلس مطالبه کرده آلات هستی آنها را گرفته بنای بازیگری گذاشته بعد از بلند شدن آواز نقاره

و کوس هر کس بمهمان خود در آویخته بقتل رسانیدند بعد احمد خان فرمان داده که تفنگچیان شلیک کرده آقایان را

مقتول سازند حسب الفرموده مشارالیه تفنگچیان شلیک کرده بعضی را مقتول بقیة السیف و گلوله خودشان را

به اسطبل رسانیده اسبهای خودشان را پی کرده آخر الامر آنها هم در دست تفنگچیان احمد خان مقتول گشتند

دعا گو باشیم و بغیر از این در دار الخلافه نیز از بعضی اشخاص [illegible]

[illegible] نیز استدعا دارم [illegible] محمد شریف خان و سایر مطالبات در دار الخلافه دارم بحکم جناب خداوندگاری که دریافت خواهد شد [illegible]

عریضه داشت کمترین بنده
اندرون مسمی ولد کمر کرتوف تخمه ارلی

بموقف عرض و حضور عدالت دستور جناب جلالتمآب رفعت و شهامت انتساب فخر خداوندی کامکاری وزیر مختار دولت بهیه روسیه مقیم دارالخلافه
مسلغ سه هزار یکصد و بیست و هشت تومان از قرار تمسک معتبره بعالیجاه محمد شریف خان بدون هیچ عوض این بنده کمترین است از قرار مرقومه
و عده تمسک بقصابیاقه بود مراتب انرا اینکمترین بخدمت وزیر مختار جناب رفعت مآب وزیر مختار روسیه عرض نمود چون معزی الیه حکومت سرداری
باذربایجان بجناب ایشان کنیت را بسفارتخانه دارالخلافه اظهار نمود هر برای اینکه معزی الیه در سر راه بسفارتخانه خدمت جناب وزیر مختار روسیه و حوالی
قرار داده که معزی الیه طلب کمترین بنده را در اذربایجان کارسازی نماید که جناب وزیر مختار و مقرب الخاقان میرزا شعبان خان بقوسلکری دولت بهیه و سفارتخانه
قسمی اظهار داشتند بعد از رجوع عالیجاه محمد شریف خان باذربایجان کمترین بنده را بتعهدات تعدیدات مطلبی نمود در اندک زمان طلب برآمد بهم بعد از چندی
منظور معزی الیه این است که طلب کمترین را تعویق بیندازد عریضه بخدمت سرکار خدایگانی جنرال قونسل مقیم دارالسلطنه تبریز داده مراتب را اظهار و معلوم
دستگاه ایشان انچه در ذمه سعی بود و بهر جا واجب اظهار بود نموده طلب کمترین را در اذربایجان بگیرند و بکمترین بدهند کار صورت در سی هزار تومان
تا اینکه معزی الیه بطهران آمده اند مجددا حکم کمترین محمد شریف خان بدارالخلافه میرود باید بخواه راهم در انجا بدهد تا برین احوال خود اینکمترین
البته جزئا معلوم و مشخص شده است در دارالسلطنه تبریز بسر رشته قلیل کسب تجارتی هیچگونه راه میروم بیاره اشخاص بدون اهم و از بعضی کسان طلبکار
اگر طلب خود را بگیرم و طلب طلبکاران خود را بدهم در میان تجارتی و این بیچاره دلیل بر خرابی کار و افتضاح کمترین در نزد خلایق خواهد بود این عزت
تبعه دولت بهیه بلطف و سایه دستی انجناب ضد اقتدار است که معزی الیه تا بدینمدت هر انجیله و تعهد در سر گرداند و طلب کمترین را تعویق
اندازد در دارالخلافه کارسازی طلب کمترین را بازنکنند در قوه تجارتی کمترین اقتدار و معنی بدلو مسلغی در پیش معزی الیه نیست تا بدهد و مسلغی در سایر اشخاص
بیفتد مجددا از حضور فیض دستور انجناب ضد اقتدار کاری متدعا دارم کمترین امیدواری بدست آویز انجناب ضد اقتدار کامکاری را دارم که معزی الیه روانه
بدارالخلافه شده اند توجه طلب کمترین را مقرر فرمایند اینقدر تاخیر نموده بر بعضی در دارالخلافه از عالیجاه معزی الیه بگیرند و بکمترین بدهند از التفات جناب ضد اقتدار
کمترین کارسازی نمایند و کمترین طوری تواند بجزئی مایه تجارتی از سایه مرحمتی انجناب ضد اقتدار کامکاری توکلی زاید حاصل نموده بعمر و دولت جناب ضد اقتدار
دعاگو باشم و بغیر از این در دارالخلافه نیز از بعضی اشخاص طلب دارم و اسرائیلی در دلیجان کمترین است کلا مراتب انها را جناب ضد اقتدار کامکاری عرض
نموده نیز امیدوارم امر توجه عالیجاه محمد شریف خان و سایر مطالبات در دارالخلافه دارم بکم جناب ضد اقتدار کامکاری که در باب خواهش امر بدلیجان کمترین کارسازی شود

انشاء عبد العظیم بسلیمان شاه بن داود

عالیجاها رفیع جایگاها حمدت و کمالت و مساعی انتسابها سهامت و حمایت دلالت اکتسابها شوکت و عظمت و حشمت و دستگاها امیر الامراء العظام سردار ذوی الاحتشام

ملاطفت نامه دوستی طرازیکه در خصوص خدمتگذاری دولت علیه شهنشاه عالم و خسرو اعظم و خاطر جمعی این محب صدیق ارادت شیم قلمی و بصحبت عالیشان مناص بیک

ارسال و انفاذ فرموده بودند در بهترین اوقات و خوشترین ساعات عز ورود و شرف وفود ارزانی فرمود از مضامین دوستی و مشافهت مشحونش استحضار حاصل نمود

بوساطت و التفات سردار والاتبار این محب صدیق را خاطر جمعی تمام رو داد و بکمال امیدواری و خاطر جمعی طوق اطاعت خدیو کشورگیر را در گردن

بندگی استوار و با صمیم قلب مستعد و اطفا را گفته قبول نموده و دیگر اظهار فرموده بودند که بقدر قوه خود در خدمتگذاری و پیشرفت امور دیوان کیوان

نشان مضایقه و مساهله نشده خود و ما سردار والاشان کسی که مرد شد و لباس مردانگی در بر کرد و اطاعت بزرگی را قبول نمود یقین حاصل است که مادام الحیوة

از عهد و میثاق خود نکول نخواهد ورزید و هر چه در قوه دارد در پیشرفت امور دیوان بهیچ وجه مضایقه نخواهد نمود و بلکه با جان و دل و بارکان متصل

در تقدیم خدمات دیوانی مساعی جمیله خود را بظهور خواهد رسانید چون عالیشان مناص بیک در محل مراجعت بود بتحریر صحیفه الاتحاد مورد جواب گردید و دیگر

از هر بطون نام ارمنی سفارش و اظهار فرموده بودند که آدم دوستدار در سر وعده نرسید چون دیروز آدم خود را روانه قزل و انک نموده

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

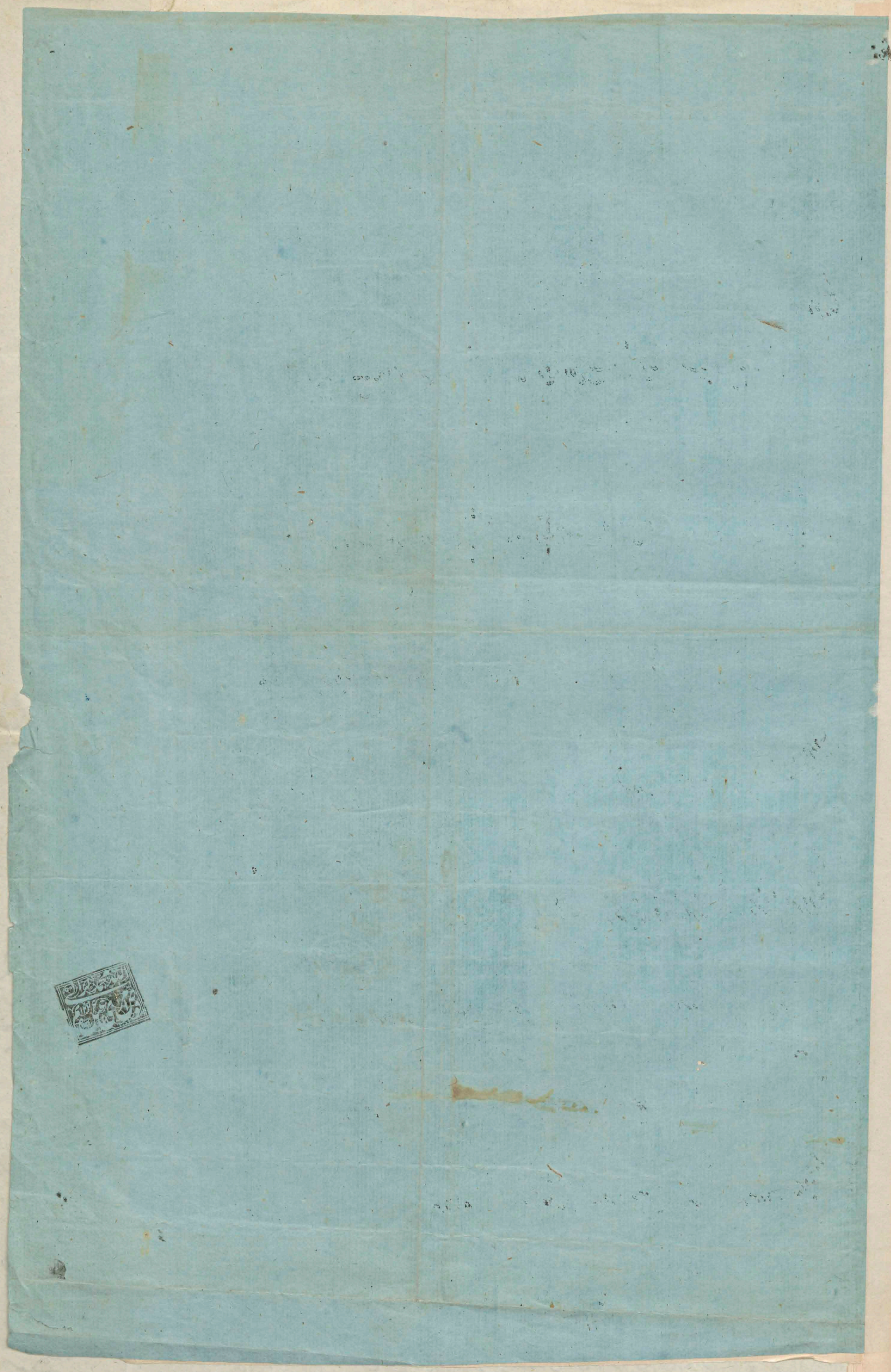

عریضه میرزا ... ماقاردیر گیرد کور ادف ... بموقف عرض حضور مدل و مهر جناب جلد لقب ... جناب ... خبر ال ... مقیم ... لیطفیم ...

چون در پنجم شهر یوتوار هره ... هزار هشتصد و پنجاه و پنج ... اجماع دارد ... مسکین ... کمرش ... خبر ... اسحاق ... کارداسرای ... جهور ... مقیم ... ارارنه ...

هجره خوانسته که مردمان مسلمین از در کاردانسرا ... بام کاردانسرا که هجوم آورده بعد ... هجره خود ... بعد ... سبب ... دار ... کبه ...

برداشتم ... خود را از میان این ازدحام و غوغای مردمان بر بام ... کثرت ازدحام ... برای خود ... کرده از میان ... نشان ... خود را ... بکنار ...

بعد در پنجره هجره را مضبوط کردم بلکه بنظر خود را از شر ... خط ... لکن از ضعف طالعی ... میسر نشده زیرا که خلایق ... شارخانه را ...

چوب و قمه کشی نزدیک بهجره کمرش شدند از طرف بام و از طرف کاردانسرا بهجره کمرش هجوم آوردند از طرف ... خلایق ... در ...

و از کاردانسرا در هجره را شکسته داخل هجره کمرش شدند و بنای غارت کردن و زدن و مرا کشیدن گذاشتند ... چندین ... کمرش ...

با تهاسحاجت کرده و اظهار عجز و التماس کردن با تهاعموم که ای تقصیر چرا مرا اذیت میکنید و میزنید هیچکدام قبول نکردند و هر ... شارخانه را ...

بعد همه را بردند و از اشیاء هجره هر قدر که دستگیر تهاشد هم بردند و مرا از توی هجره بضرب مشت و چوب و قمه با ... کاردانسرا آوردند ...

در جیب خود هشت ... از نقد و غیره که داشت همه را در آوردند ... قدر تهارا با شیاء همه ... بتصیل علاوه ... در حوض ... بازار ...

هشت ... خدمت عالی ... و از میان کاردانسرا کمرش را بضرب چوب و قمه بخون آلود سر و پا برهنه کشان کشان از میان ...

بدر خانه جناب عالی قایم مقام که میبردند در اثنای راه از بس زده بودند سه دفعه ای حال شدم که حرکت مقدور نبود که دست ... کمال ...

کلوبند کمرش انداخته قریب بود خفه بشوم با ... کشیده ای اختیار مرا بدر خانه ایشان بردند در جای تفتیش محبوس نمودند تا وقت ... فردایش ...

چون زیاد خون مرا ... در اثر ضرب ... در ... غش کردم که آب دادن و دیدن جزئی کمال خود ادم ... مقدمه ...

و از صدمه ... وقت ناخوشی زیاد کشیده هنوز از ناخوشی درست کمال نیامده ام بنابران چگونه را جسارت بعرض و اظهار ... نموده ...

استدعا از مرحمت عمیم و از لطف جسیم ان دارم و در خصوص این ظلم ای نهایت ای تقصیر که کمرش نموده اند و در باب بقدر و حبس هجره کمرش ای جهت ...

آنچه لازمه عدالت است انجام فرمایند که کمرش هم از آستانه التفات عالی ای هنر و مایوس نیاید کمرش را هم برای گذران ...

خبری ندارم سرگردان و معطل مانده ام لازم بود عرض شد صاحب اختیار به تحریر عریضه و هم شهر پیتر دار سنه ۱۸۵۵

کمینه بنده از بندگان اخلاص خاصش بمنت عرضه میدارد که دایم کف میمون گهرپاش
خداوندی که از روی تفاخر نعت بکرانش کواکب قرطه گوش نهم گردن ملیار نگین سازد و بوسیدن
تمنا دهد دلدار بزودی در کنش ادراک آنگاهش برافرازنده این کنبه فیروزه بی آست
بحکم آخشیجان همنشین سازنده با جان و خرد مرزدق گردانادر که بعد از رفع ارکان مبانی
هوادار دلخواهی انهای ضمیر انور عطاف کیوان سای درگاهی که خاکش توتیای دیده ارباب
اولوالالباب دکان گوهر نیک اختری هر چیز میداند که از آغاز تا انجام بردی هر نهانی
همچو خورشید جهان تابت نی سهو گفتم هر از و نیز آشکارا تر که او بر موجب فرمان ان یکچند در آمل
طوبها الیه ساکن خواست بود تا هر انگاه در استدعا رفع از پس سر دسه دنان امتثال کیه بروی
واجب است اقبال خود دانسته گاه لذتا رکه که از چگاه در رفع قدم سازنده سوی حضرت اعلی لسان ابر آذری
نه هر آذر کشب آب پرین گیرد الدا نه در آن ایام که بی نمازی ملحد ناپاک اصلی سو که محسوب
از محبان با اخلاص و هوادار طول عمر و ازدیاد نعمت و جاه بزرگ مغیره کاذ غمت کم نام نکوهش
بکنه رسیدت بیان و قدمش بر سیئات از فرط کج بینی و گمراهی و نادانی مصر بود ابو جهل یار
و قرین و مثل و شبه و مونس فرزند و زن صاحب کفایت از بی خبری بنا بر حسب فتوی از لباس جسم
بآموزی و بگوهر به تیغ او معمور شد از آنجا سید آیدی ابقا ماشاء الله در اوارد مثل ما
والا اباه قبل هذا خاطر عاطر از و رنجیده گشت و مرکب پالان مجموع اعتدالش را
بیغابرد یاری و چه یاری بگشت و گفت اگر ما زندان جای منست و مردمان او رعایای منند و نوکران
من دیگر کس چه یارا و مجال آنکه یکتن سوا زایشان کم کند یا خود بدشنامی دل افکارد
دژم هر آدمی زادی که از وی این عمل زاید اگر بر کله کلاه دارد و یا بر لب سخن در ملک من
بی شستی آن و بی گفتی این سایر گردد و توقف آن در صفحات من با کینه آشکار
از حیز امکان بکنار و مانند لقای ضبت و نوتست و بایه اقامت آن بر غربت
بایه باشد بناچار از وطن که مسقط راس و منشا خود بود فرار نمود تیز تک بیجانید
و بدار الملک رستمدار خراسیه و در وی نازل آمد از برای آنکه آنجا مهتر و سالار کشور سرو
بستان مروت در دریای فتوت گوهر کان نیکوکاری ملک زاده کیومرث ابن شاه غازی
وقاه الله من کل البلا یا در باب معاملات شرنگانی آل و اتباع اسکنه ثابت و بر طایفه
ساکنان سده والد مخدوم خداوند باستحقاق و اطلاقت که از آن اعدای یزدان
و رسول او فراسوی عذاب النار میرانند و با ارباب آداب و احباب دولت اشفاق بیحد

و عنایات بیعد و نوازشهای بسیار و پیروزشهای بی حصر و بی قیاس و تربیتهای فزون از حد
نه کردن اطلس فام بالاتر هم افراز داد الحق شرط انصاف و حفاظ حق شکر و مروت
شایه که تا چندان بزیر سایه پرمایه شاخ نهال بخت سرسبزش که جاویدش از آسیب
زوال باد هر سرد و تنه و برف و باران خزان بجز در رنصیب و بهره دیگر مبادا از کنه بر کمال
ایمن بر آسایه که چون فرمان خداوندی عدو کوزی دلش دمرسه بر امتثال بر همانموجب
که در نامه محرر شده کمر بند اگر گویه که چون حالش بر همینوال بود او سو بسوی قبله آمال و اهل مکتب
تمیز و هوش و علم و بیدار دل اعنی فلک رفعت جناب میر میران و خدیو کشور مردی
داد و دانش و رادی عنان عزم تا بیدن نماز بیع وقت آن فریضه بود دیگر جایها از مستحبات
در حقیقت رفض فرض و اختیار مستحب آیین اهل دانش و دین نیست بر درکش ایشان اس
ایشان این عمل مفروض رفض خواهد آمد این سخن آسان دهم آری ولی ادراک آن حرکت
بلا زاد و الدغ و زین و بار خرج سوا و خیمه و خاصه کسی سو که بر این نهج و رسم سیما هنگام
سرما رسی از سما پلور و کوه موش جز بر شواری میسر نیست بلد مطلق ولی
ارض مسقدام ایوان حنیف و منیف و قطب گردان مهر پرتو سرافرازی و شاهد
چشم مدلله که از روی کرم کان باغ وفاداری سهی سرو کم آزاری ملک زاده
کیومرث معین سو بفرمانبه که تا از بهر این چندانکه در املاک رستمدارش استاکان
روا دارد از ماکول و ملبوس آنچه محتاج بود حاصل کند قصه پایانی شه وزیر سپهر
نیز سیما هر چه شاه جمله پایانی لعل الله عمره و جاه مخدوم سلیمان شاه بن داود فلیعلم الذین یلقیه
کا الحاس

در خصوص آیه که شب گذشته در سر آن صحبت میداشتیم در تفسیر صافی چنین نوشته است

القمی قال عنی بطعامهم ههنا الحبوب والفاکهة غیر الذبایح التی یذبحونها فانهم

لا یذکرون اسم الله خالصا علی ذبایحهم ثم قال والله ما استحلوا ذبایحکم فکیف

تستحلون ذبایحهم وفی الکافی وغیره ان المراد به الحبوب والبقول وفی بعضها

لا تاکل من ذبایح الیهود والنصاری ولا تاکل من آنیتهم وفی بعضها اذا

شهدتموهم وقد سموا اسم الله فکلوا ذبایحهم وان لم تشهدوهم

فلا تاکلوا وان اتاک رجل مسلم فاخبرک انهم سموا فکل علی بن ابرهیم قمی در تفسیر نوشته

ترجمه اش بدین نحو است گفته قصد کرده خدا بطعام اهل کتاب در اینجا حبوب و میوه را غیر ذبایح چنان ذبایحی

که ذبح میکنند اهل کتاب آنها را پس بدرستی ایشان ذکر نمی کنند نام خدا را خالص بر ذبایح خودشان بعد از آن

گفت یعنی امام علیه السلام قسم بخدا حلال نمی دانند اهل کتاب ذبایح شما را پس چه طور حلال میدانید

ذبایح ایشان را و در کتاب کافی و غیر آن بدرستی مراد از طعام حبوب و ترها یعنی سبزیات خوردنی و در بعضی روایات

نخور از ذبایح یهود و نصاری و نخور از ظروف ایشان و در بعضی روایات وقتیکه دیدید ایشان را که نام خدا را بردند

پس بخورید ذبایح ایشان را و وقتیکه ندیدید ایشان را پس نخورید و هرگاه بیاید پیش تو مردی مسلم پس

خبر دهد بتو که ایشان یعنی اهل کتاب اسم بردند پس بخور

علامه در کتاب تذکره نوشته اوانی المشرکین طاهرة ما لم یعلم مباشرتهم لها برطوبة یعنی ظروف مشرکین پاکند مادام که معلوم نباشد مباشرت ایشان با ظروف برطوبة

بخدمت جناب معظم نوشته است اما باز با عالیجاه دوستان استظهاری رحمت میدهد

بسم الله الرحمن الرحیم

116

عرضه داشت کمترین بندگان عرض بحضور معدلت دستور جناب جنرال قنسل دامه اجلاله و مزید عمالکا

از طرف خدا قلی ولد علی عباس طبله قبای من قرایای لنگران چهارده روز است این بنا کمترین عریضه در باب اموال و اجناس غارت شده

هیچ جواب صادر نشده و این کمترین را چندان خرج قوه ندارد دو سه روز در بیجا سکنی نماید در این وقت استدعا و توقع کمترین از جناب جنرال قنسل نیست

اموال غارت شده کمترین را بموافق نوشته سابق از اردو خان بک بازیافت فرمایند و در این باب یحیی خان ایلخانی

بخدمت خداوندگاری دبیر نوشته بود اردو خانبک را خود بیاورم بدار السلطنه تبریز هنوز خود آمده است اردو خانبک را

نیاورده است و خود باین کمترین مدعی شده است و بنده را چندان زور زهره ندارم جواب ایلخانی بدهم لازم شد معروض گردد سنه ۱۲۷۱

بخدمت جناب معظم نوشته است اما باز بالعالیجاه دوستان استظهاری رحمت میدهد

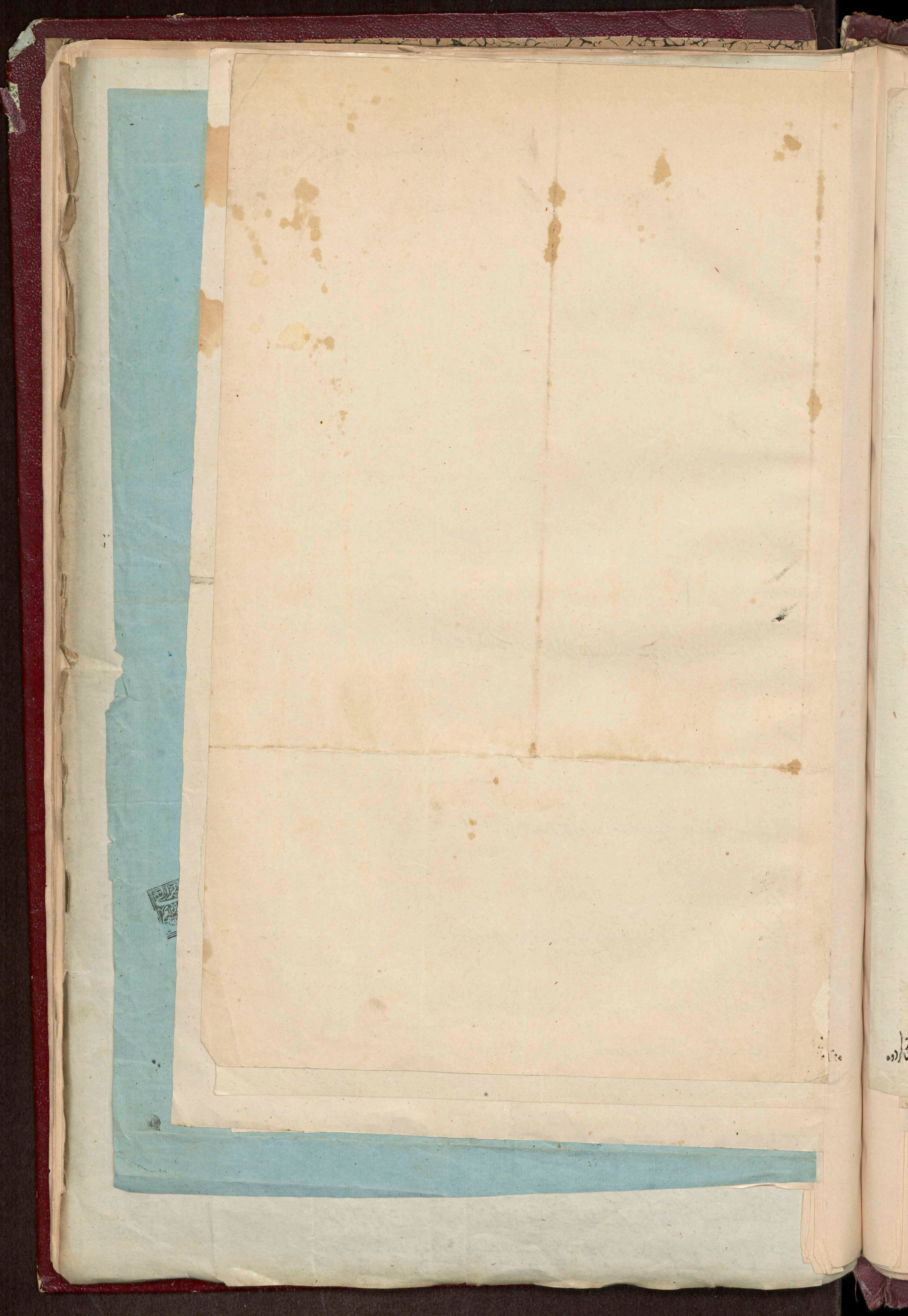

ولد

گو از رنگ تاریک تا دامن شیر آفاق
ساخت از شیر آفاق تا بهر کو آفاق

قربان در رنگ او عزل تازه برگ
عزت شرف غایت تشریف قرق

ولد

چشم تا به لیلی دیده گر باندا
چشم تو زبر گشته ره طوفان ندا

بانی بارش بانی دم رعد بهار
اشک و نقش گریه شد و افغان ندا

بیت

نه او دلقطه گو او بیت چه چادر
نه لعل خوش او در بره بیت ندا

بیت

ماتمی سر طره پر چش بادا
هر تا یکی با ریگ گل نامه بیادا

نوبه چکنی نیلوفر و جلوه رقص
شرمنده دلی زهره زهره ایسادا

بیت

نه که غلام مه در زلف بر دته
نه چکنه لعبی سیه بال دو دیادا

ولد

سرمایه تو دا که دلین زلف دو تایه
هر عشق یکی صد از شوب تیر ایه

بیت

بیده بدم شیعه تو شیفته چاک
بیچه نلم او تیره بود دوانه زد ایه

اوحاکی دره مسکن صد سلسله شیر
جا کلدم تو بیم سلک بوفایه

زلفت سبیه دل بگذارت که بود
سیچ تره دا تیر دلته چو ایه

بیت

بطلبن قدت لبه تیشه غنچه گرده
غنچه هم شیر منه دقطه بشکر بگرده

تخت سلات نو بشر دیو شکوه گرده
تو که دو بشر تر لدم دل دم حمت گرده

تخت در تان بیکون یا باغ و بگرده
سر دیا ده لیب بنه دمتر بگرده

گلشن دیبش حمت شهد بشر تر گرده

جناب جلالتمآب شهامت و نسبت اسباب دوستان استظهار مشفقانه

در وقت شرفیابی خدمت ارباب استخوانهای سنگ شده که در مزرعه دریافت شده فرمایش کردند مهجور بعد از ورود ادومهای باسر رشته

فرستادم بلکه بتوانند استخوانی شکسته در آورند چون آن حالی که این استخوانها در آنست از مرور دهور متحجر شده استخوان شکسته بیرون بیاید

مقدور نمیشود چند پارچه بزرگتر که بیرون آمد بخدمت فرستاد امیدوار است هر نوع خدمت که باشد مرجوع و محول فرمایند

و توقع دارم از اخبار جنگ فرنگستان و ورود جناب جلالتمآب سفیر کبیر سیف الملک دام اقباله که دوست مشفق مهجور است اگر چیزی در خدمت باشد از علاقه دریابند

بخدمت جناب معظم نوشته است اما باز بالعالیجاه دوستان استظهاری زحمت میدهد

جناب جلالتمآب شهامت و نسبت انتساب دوستان اشتهاری جنرال قنسول دولت بهیه روسیه مطالعه نمایند

دوستان استظهار را

نظر بوفور اخلاص قلبی همواره طالب است که بتحریر ذریعة الخلوص خود را

مستذکر خاطر مودت تخمیر نماید لهذا درین هنگام که مشهدی تقی حامل را روانه تبریز می‌نمود لازم افتاد که باین چند کلمه مختصر

فاتح ابواب موالفت و اتحاد گردیده ضمناً مصدع اوقات میشود که مدتی است بانفاذ مراسلجات مودت آیات

مخلص حذاقت بنیان را یاد و بارجاع خدمات مسرور و خوشحال فرمایند و در هیچوقت شیوه فراموشی را شعار

خود نفرموده مراسم موالفت و مهربانی را مبذول نمایند چون مطلب دیگر نداشت زیاده زحمت افزای خدمت نگردید باقی ایام عمر بکام

بخدمت جناب معظم نوشته است اما باز بالعالیجاه دوستان استظهاری زحمت میدهد

سواد تلگراف جناب
وزیر مختار دولت علیه ایران در فرنگستان
بسفارت انگلیس

محل مهر مبارک

وزیر خارجه

نامه‌های مستر موری را که خطه کلوم بجناب صدر اعظم در نامه خودش نوشته بود که داده‌ام
از جانب خاطر مالکیه صریح مادام که در آنجا صدر اعظم نوشته است و اقدام بآن کلیه است کلاً بحکم همان بصر ایران
مرادم که از خارجه امورات داخله مملکت ما را اطلاع بدهند یا شهرهای تهدید آمیز در شهر از طرف سفارت داده
نکردم حقیقة شاهی از سفارت شما بود اما بیگانه مستر موری تقویت میکند آنچه شما کارهای او متوجه
در عوغا و مراتب در میدولت صدر است یا هر اگر ترک مخالفه کرده است و نسبت از طرفین رد و بدل
خوش بیان شما است دیگر که بمطلع نیست چه دیار کانه در نوشتن چه صورت دارد پس کار غنی دارد و دلش
هیئت سبق خود را بلند یا هر که از قاعده دلیلش میبرد خودش همه از هر لیه دارد پس انگلیس همیشه طالب این گفته که
استقلال سلطنت ما کجا هم بر دو خودش هم بهمان عقیده است سوای آن دولت عجب طالب استقلال سلطنت ما نیست
میخواهند قدرت و اختیار ما را حتی از خانه و عیال مخصوص ما هم سلب نمایند هر روز فرمان میرزا عمومی ما را حاضر و تقویت
بیگانه در ما بیگانه شود و تمرد از حکم ما نمایند و هر روز نوکر خانه زاد ما را علانیه بر خلاف رای ما لصاحب همان
امروز خواهر زن ما را بر در خودش مطالبه نمایند نمیدانم همه موضوع مسئله دارد دلعه مستر موری مستقصود
نیست که خواهر زن ما را بر در خودش ببرد حکم آنست که ما را این خفت نمیدهم و نخواهیم داد دار
صدر اعظم هم مثل سابق از طرز ملاقات و هر اراده خاطر خواهی با سفارت پیش گیرد تا چار حفظ شان
سلطنت بر هر نوع ملاحظه لقمه تمام خواهم کرد در نمیشود مستر موری همچون از صدر ادب خارج و از هر آنها
حقوق سفارت دانکه بعد از قطع مراوده بیگانه بیرون بود ضبط انهم بهیچ شایسته نیست البته پس به همه دیگر
داریم و دیگر سوال و جواب و گفتگوی بیمعنی با هم ضرور ندارد توهم اذن ندارد دیگر یک کلمه سوال و جواب

بخدمت جناب معظم نوشته است اما با زبان تا لیجاه دوستان اسطهاری رسید

هو

عالیجاها بلند جایگاها فطانت و فراست همراها متانت و کیاست آگاها دوستان استظهارا مشفقا مهربانا

مکتوب مودت اسلوب که از راه کمال یگانگی و اتحاد و یکجهتی و وداد نگاشته مصحوب عالیجاه شکار برسکی صاحب

ارسال داشته بودید رسید و از مسطورات دوستی آیات آن استحضار حاصل گردید از اشعاری که بر صحت

و استقامت مزاج و خوشحالی آنعالیجاه دوستان استظهاری داشت سرور بی اندازه بر خاطر دوستدار همیشه

طالب و شایق اینمعنی است روی داد فی الحقیقه چه خرمی بهتر ازین خواهد بود که در ایام دوری و زمان مهجوری

شرح حالی از جانب دوست مشفق رسد و خاطر مشتاق را تسلی و آرامی بخشد اشعار داشته بودید

که از نوشتجات عالیجاه بلند جایگاه جنرال قونسول از حالات دوستدار متفقد و مستحضر بوده اید اینمعنی

آشکار و مستغنی از بیان و اظهار است که دوستان حقیقی را از یاد همدیگر مجال غفلتی نمیباشد

خاصه در مادهٔ دوستدار و آنعالیجاه دوست مشفق مهربان که سالها میباشد مراتب اتحاد و موالات

در خاطرها ثابت و راسخ است بلکه در تزاید و فزونی آن آناً فاناً اهتمام لازمه مرعی و مبذول میشود

درین حال محال است که اگر بپارهٔ عوایق و موانع جزئی تاخیری اتفاق افتد حمل بفراموش کاری شود

در باب اظهار عطوفت و التفات جناب جلالتمآب جانشین و حرم محترم ایشان نسبت بدوستدار

که نوشته بودید دوستدار از ادای شکرگذاری مرحمتهای ایشان نهایت خجلت را دارد و در ضمن مخلصانه

بخدمت جناب معظم نوشته است اما باز بآنعالیجاه دوستان استظهاری زحمت میدهد که از زبان

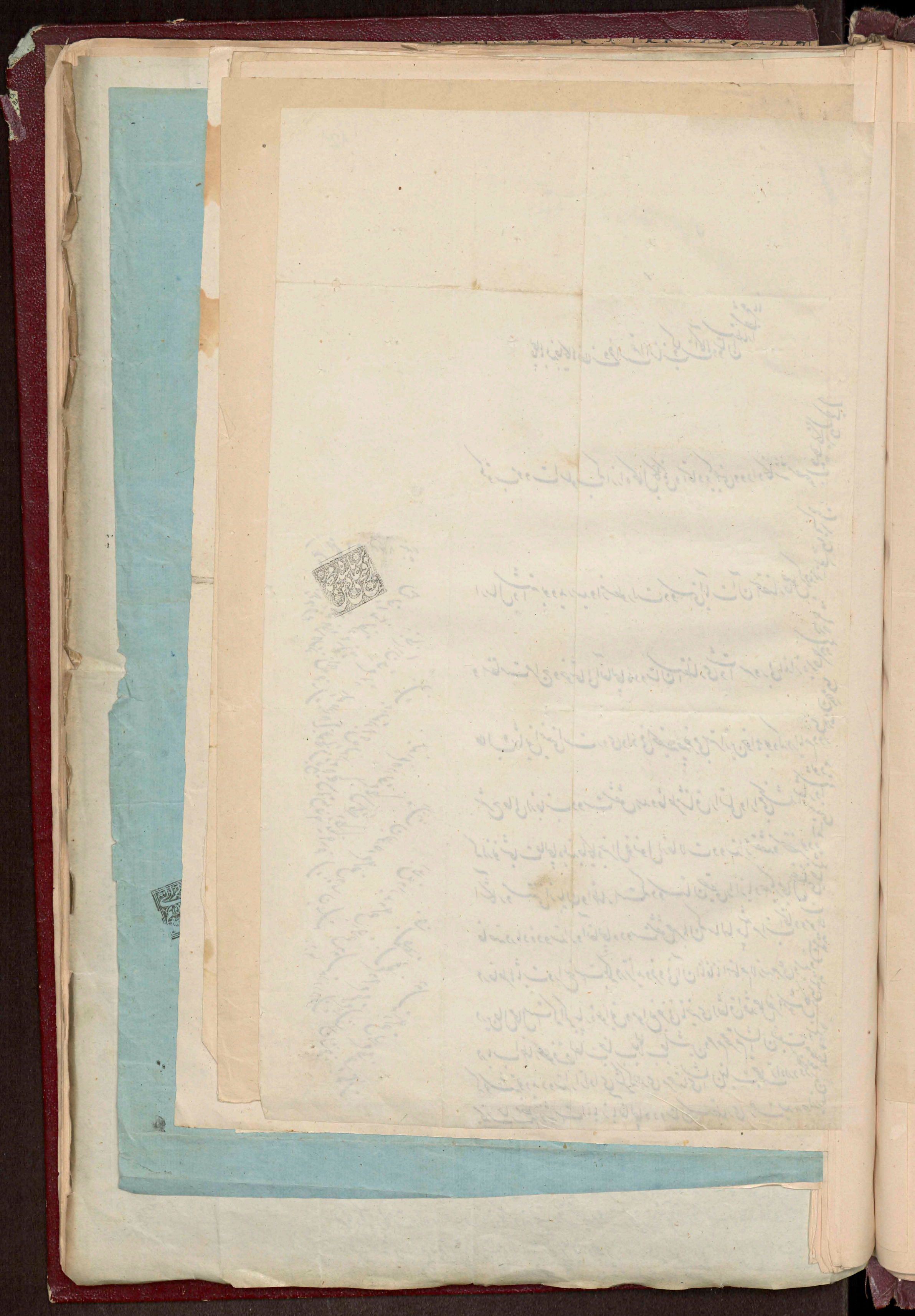

123

122

عالیجاه بلند جایگاه مجدت و نجدت همراه فخامت و مناعت انتباه عمدة الاعیان العلیه و زبدة الاشراف المسیحیه جنرال قونسول

دولت بهیه روسیه بتفقدات خاطر محبت مظاهر مخصوص باد عالیجاه مجدت و نجدت همراه میخائیل فامسیچ بسک صاحب

نایب جنرال قونسلگری از جانب آندولتخواه بتقدیم مراسم مبارکباد و تهنیت عید سعید مولود اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی

کما ینبغی پرداخت و مراسله دوستانه آندولتخواه را که متضمن تکسر مزاج آندولتخواه و تعذر در آمدن بشهر بود

ابلاغ داشت بالجمله این معنی در غایت وضوح است که اگر آندولتخواه متعذر نمی‌بود بمقتضیات دوستی

و دولتی که فیمابین دولتین ذیشوکتین ثابت و در اظهار عیش و انبساط حکم واحد لله حسب المقدور

بازدیاد مراتب یکجهتی میپرداختند حال که عالیجاه مشارالیه معاودت مینمود

لازم آمد که از جانب ما بنگارش این مختصر که مبنی بر احوال پرسی

اقدام رود امیدواریم الی حال رفع تکسر مزاج آندولتخواه شده باشد الله رحمتی بر زاغ و زغ ۱۲۷۲ صفر المظفر

حالا بنده چاکر جهت و نجابت همراه فخامت و مناعت شاه خیرال قوللر دولت بهیه روسیه مفتوح دارد

مراسلهٔ انجناب مورخهٔ ۹ شهر ربیع الاول رسیده بجهت تحقیق حقیقت از برای اظهار استدعا که
بجهة ملاحظهٔ انجناب در سر مطلب باریک است خطرناک که در استدعا محض اینکه مداخلت مرا بره و حریم
سلطنت عظمی دارد و باعث کمال از زحمات خاطر مبارک حضرت شاه است خود را در اینجا آخر از
از تفکر و تکلم در آن مطلب در پس کشیده است تا چه رسد باینکه احدی از مأمورین با تنسیق ملاحظهٔ خارجه را
توانند در آن مداخلت بدهد انجناب صلابت مآب من غیر حق مداخله و اصرار مینمایند هنوز مسئلهٔ خود
میرزا هاشمخان که فیمابین اولیای دولت و انجناب صلابت مآب مطرح گفتگو است بجای خود نمانده است
و اولیای دولت را در انبوکری سفارت انگلیس تصدیق نکرده و اعتراض نموده که در اینجا محض
صاحبمنصب فرزند دولت میباشند که به پست سفارت آمده است مثل میرزا حسن و القاب
که الان هم اثبات در انجناب صلابت مآب من غیر حق از روحانیت میباشند تا متوقع آن چه رسد
و هنوز هم جواب مراسلهٔ اخیره نوشته از مورخهٔ ۲ ربیع الاول از طرف انجناب نرسیده است
با این حالت بچه حق و بچه دلیل است مسئلهٔ دیگر که پای ناموس سلطنت کبری در میان است
زده میشود انچه لازمهٔ توضیحات و دلایل حقه بود که اظهار آن فعلا از مناسبت نبود در بارهٔ
میرزا هاشمخان با انجناب صلابت مآب نگفته نشده است اگر بنظر انصاف ملاحظه شود
اگر انجناب محض بعضی خیالات از مسئله اول که مطرح گفتگو بود صرف نظر نمایند
و در سر مسئله جدیده که نوشته از طاقت و اجازت ندارد یک کلمه حرف بگویند باز اصرار مینمایند
و بهمین موافق مضامین کاغذ نهم ربیع الاول بخدمت انجناب نوشته میشود که تعمیر انجا که انجناب صلابت مآب
و انگلیس را به تزلزل بیندازند صریح با انجناب نوشته میشود که تعمیر انجا که انجناب صلابت مآب
من غیر حق منظور دارند بان اقدام نمایند پس اولیای دولت آن ترخیص را بعد از اینکه
مفسدهٔ آنکار را که از قسمی تکلیف انجناب حاصل میشود منتظر باشیم که استقلال دولت و
بهمین حالت امنیت غریب و بی تکلیف بعد و در این ضمن اولیای دولت چاره
بجز این نخواهند داشت که یک دلیل اصلاح هم که تا کمال نوشتن از زود مراسلات رسمیه
شایسته و مناسب بنیه دولت و عزت این مملکت را از آیین دین و حمیت
این مملکت که با آن اطلاع مزاج بنده الی و در اضطرار آگاه است زنند و این مسئله را رجوع با انصاف
اولیای دولت انگلیس نمایند و سایر از امور عمدهٔ انجناب گذارند خود فی شهر ربیع
[illegible]
[illegible]
[illegible]

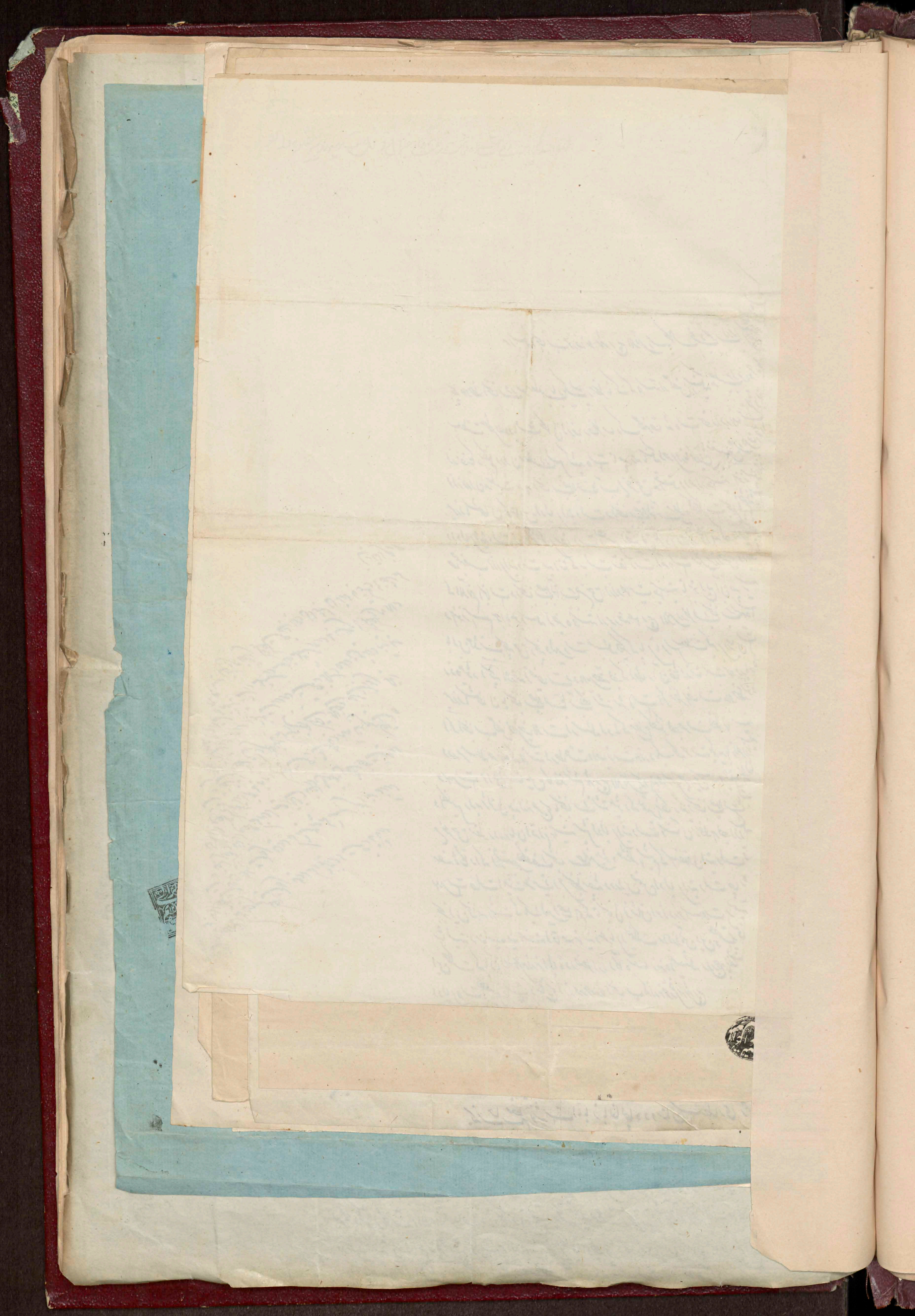

هو الله عز شانه

فدایت شوم

عرضه داشت رعایای قریه جرد آباد

چند روز قبل بر این عریضه در خصوص مالیات و اجحاف امامرعلی آقا عرضه داشت

گردیده بود از سایه مرحمت سرکار ملهان رفع ظلم از سر این عجزه و مساکین گردیده خداوند عالم سرکار ملهان را

از جمیع بلاها محافظت فرماید و عمر طولانی کرامت فرماید و همه اوقات سایه مرحمت سرکار ملهان را

از سر این عجزه و مساکین دور نفرماید حق عظیمی بر سر این فقرا نهاده هرگاه ابدالآباد بدعاگوی سرکار مشغول باشیم

از هزار یک نکرده ایم دو بالا زبدة المسیح خلیفه کورکنر در خصوص مالیات و تمیزی دلیل مطلق نموده ایم

و عازم خدمت گردید استدعا داریم همه اوقات زحمات این عجزه و مساکین را کشیده و زحمت قبول فرموده باز

سایه مرحمت خود را بر سر فقرا انداخته از دیوانیان سند محکم در خصوص مالیات و عوارض گرفته فردیان را

از دست ظالمان خلاص فرمایید هرگاه خدا نخواسته از دار السلطنه سرکار از پیش نرفته خلیفه عازم دار الخلافه طهران

طهران بوده باشد در خصوص فردیان بخدمت وزیر مختار دولت علیه نوشته بلکه ان شاء الله تعالی از سایه سرکار از

[illegible]

قیامت دست فردیان در امن سرکار اختیار دارید چون در حسب عرضه داشت خود [illegible]

عریضه

دادار سلطنت مرحمت عالمیانا خانقو حول دولت علیه اولیه

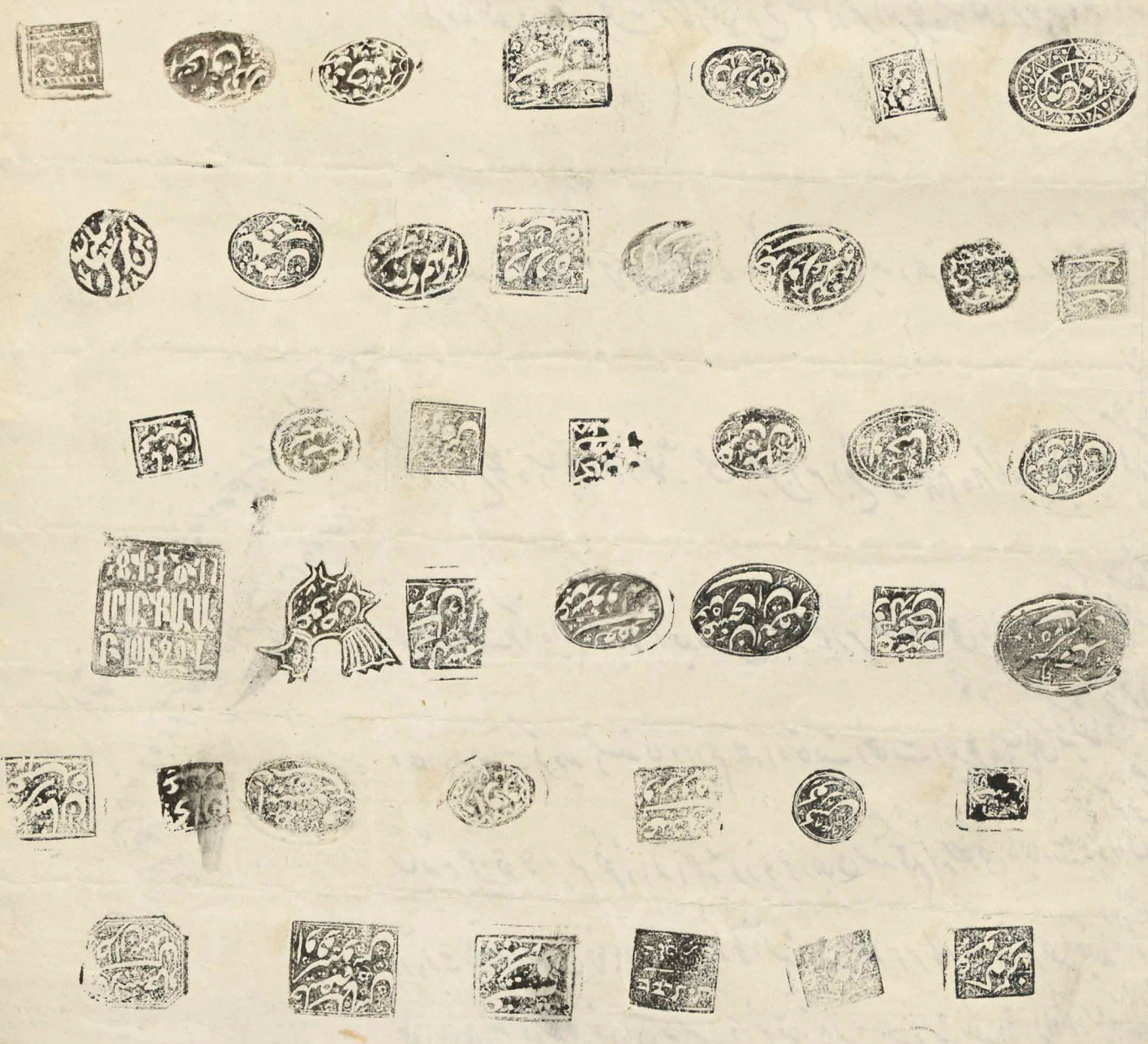

هو

جناب جلالتمآب دوست مکرم جنرال قونسول دولت بهیه روسیه را زحمت داده میشود

بعد از طی مراسم دوستی و اتحاد بر صفحه مودت و وداد مینگارد

که درینوقت اشخاص مفصله الاسامی از اهالی قریه شیشوان رعایای دوستدار هستند و کسب و ممر معاش آنها از کرایه کشیست مکاری میباشند

کربلائی اللهوردی ولد حاجی رفیع سوائی	قصلعلی ولد محمد علی لله	بیگمحمد ولد باروردی لله	سهراب ولد الفعلی لله
بابا ولد محمد لله	عبدالله پسر ابراهیم لله	رستم ولد قربان حجب شری	

آدمهای درست و فقیر بحال خود میخواهند در خاک دولت روسیه کرایه کشی کرده پارچه نانی تحصیل نمایند لهذا زحمت داده میشود بهمه جهت از آنها مطمئن بوده

قدغن نمایند که از قونسولگری باش برود داده مضایقه ندارند و کاغذی بجهت نتیجه الامراء العظام میرزا حسین خان پالنور دولت علیه ایران مقیم تفلیس نوشته ام

القادر خدمت الله المسرت گردید زحمت کشیده بچاپار بدهند برده جوابش را بیاورد و چنانچه از روزنامهای تازه بخدمت آنجناب رسیده باشد

بجهت دوستدار ارسال دارند که در ایام بیکاری از مضامین آنها آگاهی حاصل آید زیاده چه زحمت دهد ایام مودت مستدام باد والسلام

قیامت دست فدویان در امن سرکار اختیار دارید چون در حسب عرضه داشت [illegible]

حسبت جلالتمآب دوست مکرم جنرال قونسول دولت بهیه روسیه خانیقوف صاحب مطالعه نمایند

126

الله تعالی شانه

مرحمت [illegible] فدویان [illegible] تا حال [illegible] ندیده
[illegible]

فدات شوم
عرضه [illegible] خود [illegible]

[illegible] بر دیده
که تنها [illegible] قریه [illegible] ترک [illegible] دزدان در این روزها [illegible] بر سر ما شده [illegible]

گردیده پناه به آستانهٔ سرکار [illegible] برده که انتقام [illegible]

[illegible] که [illegible] خانه [illegible] قریب [illegible] بر سر [illegible]

زده [illegible] بر سر ما [illegible] آرام [illegible] فدویان رفته است [illegible] قریه

خود آرام [illegible] که بقریه دیگر رفته در [illegible] هم در عقب [illegible] بقریه [illegible] دیگر قرار

که [illegible] هرگاه از طرف سرکار [illegible] که [illegible] فقرا باشند [illegible]

است [illegible] مرحمت سرکار [illegible] و الله تا قیام قیامت [illegible] خواهیم [illegible]

قیامت [illegible] فدویان [illegible] سرکار [illegible] 26

سپاس و ستایش خداوندی را سزاست که بواسطه ارسال رسل و ابلاغ کتب بر وفق رفق و سیاق وفاق و الهام رسیده را آرمیده ساخت و امور پریشان را جمعیت باز آورد
و درود نامعدود غیر محدود بر روان رسولان راست کار و امینان حضرت کردگار از جانب جناب قدس سرش رفع وحشت از عالم انس کننده و خاطرهای آگاه را
از خطرات اشتباه برآرنده و بعد بر آیینه ضمیر فیاض نظیر پادشاه والاجاه مظفر سپاه ممالک پناه بلند معظم مکرم نیکخواه بیکخواه بر کرده حضرت الله
واسطه عقد کوف و مصافات اهل اطراف ممالک روس و منفات در رای صایب زرین شیر خورشید قاهر و قادر است و حکم حکم متنفس در حجر در ساری
و سایر و ملک و اقالیم فسیحش از هر جهت مصون و مامون و تخت عالی رفیعش را بنا بر طارم گردون مرتسم و منقش میداریم که نامه مهر علامه دوستانه پادشاهانه
مصحوب ایلچی مختار لدولت در خوشترین اوقات زیب انجمن وصل گشت و فرده سعادتی و جعله دولت یگانه و ظهور محبت ما و موافقتهای برادرانه خاطر آرزومند را خرم و خورسند
ساخت و چون مرتبی بود که مقتضیات قدر و قضا در میان مقصود و دلها حایل بود و راه آمد و شد رسل و رسایل از خولوت زمان و نوائب دوران مسدود و مسلم
نامه مزبوره و حصول تهاک تازه و ارتباط بی اندازه چنان بموجب مزید شادمانی و کامرانی گردید که زمانه حسد بود و ستاره چشم بد زد و پایان شیرینی شادمانی و عشرت
بتلخیهای اندیشه و حیرت رسید چرا که میرزا اکبر بیادرف از جانب اندولت بهیه پایه سفارت و رسالت داشت و مهمان عزیز ارجمند این دولت بود بسبب
اسراف و اکرام او را چنان مسه آشتیم و حظ حرمت او را آنقدر لازم شمردیم که نسبت بهیچ رسول و سفیر نظیر سلوک در خاطر نشده بود غافل از آنکه انقضای
نقد تیر بر غلاف اندیشه و تدبیر مات و حادثه چنان که تذکر آن خاطر مهر مظاهر ما را بغایت منقبض و ملول میسازد ناگاه و بی خبر روی خود داد و بر عالم اسرار
واضح و ظاهر است در این غایله ناگزیر تا چه حد ماتف و ناثر داریم و هیچ راه تسلی و تلافی نمی جوییم جز آنکه حسن مرک و صفای بعد آن از پادشاه والاجاه
صیغه شعار اشتباه است و البته دریافت کنند که صورت آنکه امور از مردم هوشمند و اما در راست چه جای آنکه اعجاز با الله امثال این شبهه و گمان در حق ارکان
دولتهای قدیم و اعیان ملکهای عظیم رود و الفاظ با وصف آن تجدید عهد که با این دولت جاوید مهد شده بود و اندیشه خوشوقتی و شادمانی در ارزانی دوستی و مهربانی داشتیم
با هر چند بسبب اوضاع این حادثه خوشتر چه چند نفر از کسان ایلچی با چند نفر از بندگان بدلاری بخود و در اتفاق حال و حال هیچ چاره و تدبیر نشد و کنه عالی بعضی از ارکان
ارکان این دولت را از تقلب آن اعلی حضرت نوع خجلتی است که عبارت از آن جز با آب معذرت خواهی نمی توان شست و برای انجام این کار شوق این
عبارت هیچ تدبیر خوشتر از این بنظر نیامد که فرزند کامکار خود امیرزاده خسرو میرزا را با عالیجاه مقرب الخاقان امیر مختار عسکر نظام محمد خان که از معتمدان دربار آن حضرت است
بحضرت آن پادشاه معظم و بلند مکرم مفخم روانه سازیم و تجدید این معذرت نامه را خاتمه پردازیم و دیگر اختیار رد و قبول موقوف بمقتضای رای ملک آرای آن دولت بزرگ
بیاید که نوبت صلحت و دوستی غایت بشرط آنکه نگوییم از آنچه رفت حکایت ایام خجسته فرجام بکام باد والسلام

بادلین فرصت بادلیان حالت جاوید مدت علیه اظهار دارالسلطنه [illegible]

22.

جناب مجدت و نجدت نصاب فطانت و ذکاوت انتساب مشفقا مهربانا

نظر باقتضای اتحاد دولتین فخیمتین و کمال دوستی و یگانگی تبعه طرفین که جناب فخامت و شوکت مآب جانشین ممالک قفقازیه محض اظهار

میل قلبی اعلیحضرت قوی شوکت امپراطور اعظم یک قطعه فنجان زرین فنجان مرصع بجواهر بعنوان یادبود این خادم شریعت مطهره

انفاذ داشته بودند بانضمام مراسله آنجناب مشفق مهربان که حاوی بتفصیل این کیفیت بود رسید و مضمون رسیله من المبدء

الی الختم معلوم گردید چون مبتنی بکمال اتحاد و دوستی دولتین فخیمتین بود خادم شریعت مطهره را مایه مزید خوشوقتی شد

ولکن در باب قبول هدیه مرقومه نظر باقتضای قاعده معموله دول و ملاحظه حق پاسداری اسلام و اسلامیان که وجهه همت ملوکانه

اعلیحضرت ارفع اقدس شاهنشاه اسلام پناه بلغه الله کل خیر اراده و یهواه و منظور نظر خالصانه از اولیای دولت علیه است

خادم شریعت مطهره را لازم است که استیذانی از اولیای دولت جاوید مدت علیه نموده موافق آن رفتار نماید

بلحاظ لوازم احترام جناب شوکت مآب معزی الیه هدیه انفاذی را قبول نموده که کیفیت را استیذاناً خدمت اولیای دولت

علیه معروض داشته منتظر جواب باشد بلکه گمان آنجناب مشفق مهربان مصلحت دانسته که کمال مناسبت را دارد که خود

باولین فرصت باولیای دولت جاوید مدت علیه اظهار دارند که لازمه کمال دوستی و اتحاد دولتین فخیمتین بتمامها

باقی ایام سعادت [illegible]

جناب مجدی و نجدت نصاب فطانت و ذکاوت انتساب مشفق مکرم ایلچی کبیر دولت بهیه اوسه مطالعه

عالیجاه رفیع و منیع جایگاه محبت و مودت کاه عزت و سعادت همراه ابهت و شهامت دستگاه دام اجلاله العالی

پیوسته مقالید سروری و مفاتیح برتری در ید اقتدار بر دوام و پایدار باد و در بلوان مکرر و مشهود

رای رضا صاحبی دارد که این کاغذ مراسله سیمی مخلص است نمیدانم از چه رهگذر است که بجوابش

سرافراز نشده ایم مگر عریضه جات مخلص از پوشت بخدمت ملازمان نرسیده و یا اینکه کثرت شغل باعث

شده ازین سبب مخلص دلتنگ و دلزده میباشد مترقبم که مخلص بتحریر حکومت احوالات

و بترجیع فرمایشات مخلص قدیمی خود را سرافراز و دلشاد فرمایند و گمان آن دارم

که عنقریب بفیض خدمت سراسر سعادت مستفید و بهره مند شوم تا ایام عزت بر دوام
و م

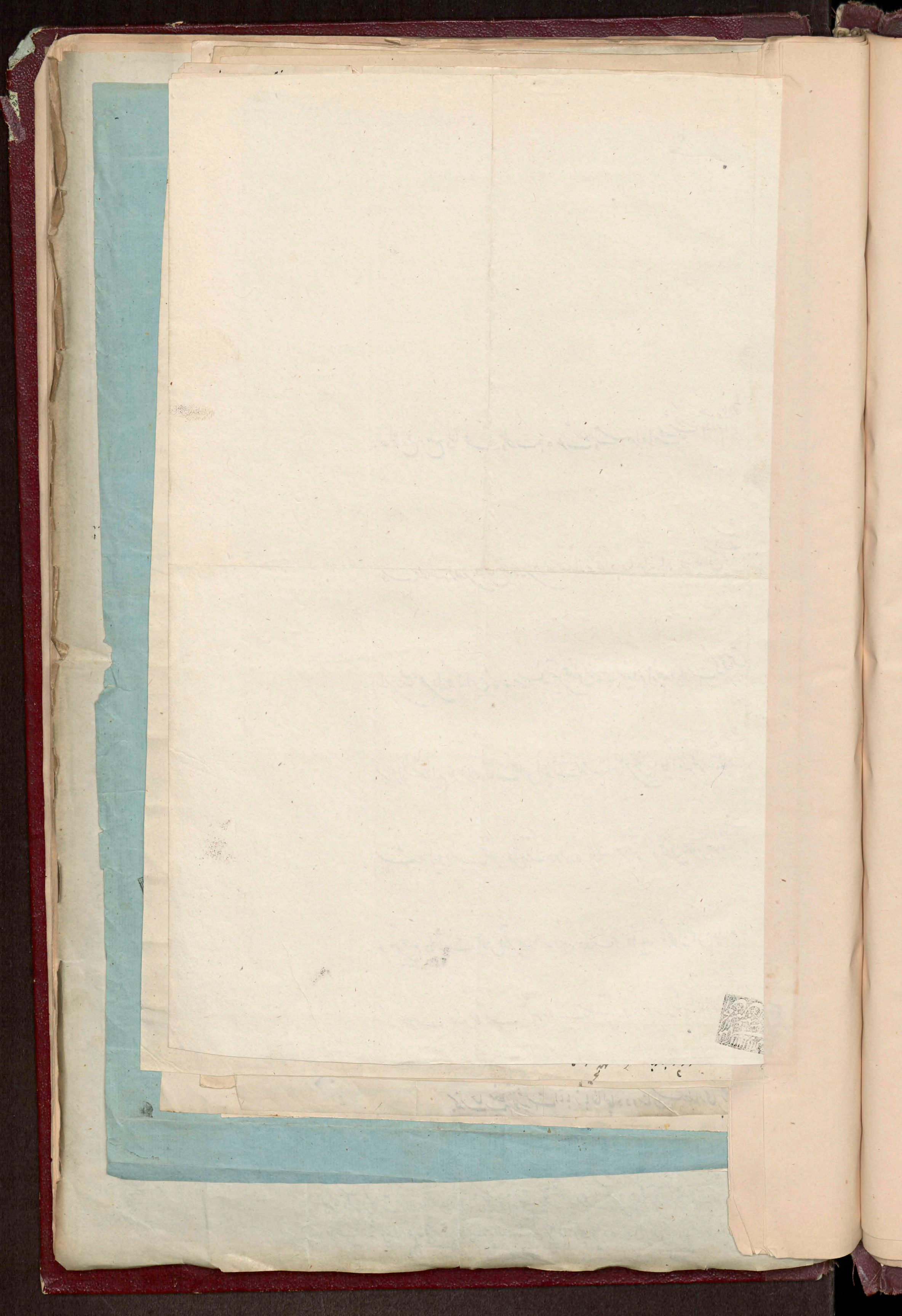

سواد کاغذ جناب وزیر مختار انگلیس بجناب جلالتمآب وزیر دول خارجه دام مجده العالی

جنابا جلالتمآبا کاغذ آنجناب مورخه دیروز با سواد دستخط همایون که در جوف آن بود رسید ظاهراً آنجناب نخوانده

یا نفهمیده مضمون آن دستخط را والا بخلاف واضع آن حکم کاغذ مفصل را در خصوص میرزا هاشمخان که مباحثه

میکند نمیفرستاد این سفیر پیش از اینها رای اعلیحضرت شهریاری را منظور خواهد داشت لهذا از جواب فقرات مندرجه

مزبور معذور است در خصوص دستخط همایون سه فقره اظهار اکتفا نموده خواهش مینماید که بنظر همایون برسانند اولا

در ضمن آن دستخط استفسار رفته است که چرا این سفیر بعد از قطع مراوده تجدید مطلع نموده است و کاغذ دولتی نوشته

جواب این سفیر واضح است نه آرزو و نه منظور تجدید مکاتبات و نوشتن کاغذ دولتی داشت ولی چون اعلیحضرت

شهریاری بنوشتن دستخط و مامور نبودن آنجناب در نگارش کاغذ دیگر سبقت فرموده این سفیر

بملاحظه مراتب مدارا بر خود لازم دانست که جوابی نگارد ثانیاً اعلیحضرت شهریاری ایراد فرموده از اینکه

شکایت نمودن این سفیر از وزیر اعلیحضرت شهریاری تجاوز از حق سفارت شده بود جواب اینست که

این سفیر فقط بسر مشق دستخط همایون متابعت نمود که در آن اصطلاح ناشایسته و شکایتهای غیر مربوط

از قونسول دولت انگلیس که ماموریت تامه پایتخت از سرکار اعلیحضرت پادشاه انگلستان

دارد مندرج بود و در جواب آن اظهارات بود که این سفیر لابد شد که در خصوص رفتار وزیر اعلیحضرت

شهریاری اظهار نماید چون کاغذ این سفیر بی احترامی نسبت بسرکار اعلیحضرت شهریاری نداشت نزد

آنجناب انفاذ شد و پس نخواهد گرفت مگر وقتیکه سواد دستخط همایون که بانی آن کاغذ بود پس گرفته

شود ثالثاً در دستخط اخیر همایون این عبارت مذکور است که مستر مورخی مقصودش اینست که

بزور خودش خواهد زن ما را ببرد از این الفاظ محل شبهه نمیماند که بسرکار اعلیحضرت شهریاری مشتبه

هو العطوف

بسم الله زبدة الاسماء کلها

جناب عالی مقام جمشید انجام خلافتمکانی جهان مطاعی صاحبم

خداوندم ادام الله تعالی دولته و حشمته و

سلطنته علی العالمین الی یوم الدین آمین

یا اله العالمین و حافظ الله

بعد از دعا و ثنای جناب حاجیم معلوم شود که از جهت بنده کی بجناب صاحبم

یکی از حکایت های قدیم الوقت انشا نمایم تا داغ کینه جناب صاحبم

بشکفت آید **حکایت** شنیده ام که بولایت بغداد قصابی بود

نام او کازیم بود و جایی و خانه نداشت و بیک چیت دکانهای بغداد

قصابی نموده سودی و زیانی میدید مدتی باین گذشت تا اینکه از قضا چشم

یکعجوزه با کازیم افتاد دید که عجب جوان خوش خلق و خوش حال مینماید عجوزه

بخود گفت من هفتاد سالست که بعبادت خدا مشغولم و یک دخت با

جمال و با کمالی بمن هست و از شعشعه جمال او چندان آدمان بسوی پشته میل نموده اند و نتوانسته اند که

بآن دخت من میل کنند دیگر اینکه سالی یک ساعت به پیش دکانها گشت میکنم

تا آدمی یابم که لایق آن دخت من باشد اما هیچکس موافق بآن دخت من نبود

چنان میدانم که همین جوان قصاب لایق بآن دخت من است گفته زود

خود به پیش کازیم آمده گفت های ای جوان آدمی من چنین عقیده میکنم که

شما بولایت بغداد بیکس هستید کازیم به پیش خود چشم انداخت دید که

یک عجوزه بخوشزبانی ازین سوال میکند کازیم گفت های ای ام مشفق اصل

خود من از ولایت شام میباشم و کسب من قصابیست اینکه می بینید

باز سخن داشته باشید بگویید تا من جواب بدهم عجوزه دید که جوان آدمی

عرض طایفه ارامنه قصه میان دو آب بخدمت با رفعت جناب جلالی و شهامت مآب جنرال قونسول دولت بهیه روسیه آنکه این کمترین مدت متمادی است

که در قصبه مزبوره سکنی داریم و از قرار رقم مبارک ولیعهد رضوان مهد نایب السلطنه مرحوم و سایر احکام حکام سابق از جمع کل قصبه مسطوره

موضوع و بهیچ اسمی مطالبه مالیات و صادرات از کمترین نکرده اند تا حال با سوده گی و فراغت مشغول دعاگویی و کاسبی خود بوده

تا که بعالیجاه میرزا علی آقا حاکم میان دو آب شده مبلغ ده تومان باسم مالیات و مبلغ هشتاد تومان هم از قرار تمسک گرفته که رد نماید نزاعه است

و علاوه بر این سرکار مغفرت اشتمال حسین پاشا خان سرپنجه مبلغ دویست تومان پنجهزار باسم ترجمان از ملک سلطان گرفته که رد آب

جعفرقلی از کوچه ارامنه گذشته است و باین طور تعدی و اجحاف که باین کمترین می شود باید متفرق و پراکنده باشیم بخاطر

خدا باید غور رسی فرموده رفع ظلم این فقیران را بفرمایند چون واجب بود بمقام عرض و رافعه

133

هو الله

جناب حضرت مکرم جنرال قونسول دولت بهیه روسیه را زحمت داده می‌شود

مطلب اصلی سلامتی مزاج کبیر الحاج شاه الحسنات است

ثانیاً زحمت میدهد که سابقاً شرحی در خصوص وصول و ایصال طلب کهف الحاج حاجی علی اکبر حکیم که از بیعه دولت بهیه روسیه دارد

نوشته و خواهش کرده بودم محبت نموده طوری بکنند که بتحواه مشارالیه برسد گویا تا حال نرسیده باشد مجدداً حاجی مشارالیه

خواهش کرد که در این باب مصدع شوم علی هذا متوقع چنانم محبت را مرعی داشته در این خصوص همت بفرمایند بتحواه و حاجی مشارالیه

از هر کس است برسد و بعهده تعویق نیفتد که بیچاره در این باب بسیار دوندگی کرده است ایام مودت مستدام باد والسلام

جناب دوست مکرم حاجی معروف صاحب جنرال قونسول در پیشاور روسیه مطالعه

اشتهارنامه

از قراریکه در السنه و افواه مذکور است یک فروند کشتی جنگی دولت بهیه انگلیس در تاریخ ۲۶ شهر محرم الحرام
نه روزه از ممبئی وارد خلیج فارس شده و نیز در السنه و افواه مذکور است که بقدر پانزده شانزده
الی بیست فروند دیگر هر کدام مشتمل بر سیصد چهارصد نفر سرباز از آتشی و بادی معین و در تهیه بوده است
که متعاقب آن روانه شوند اگرچه صحت و سقم این خبر و آمدن کشتی برخلاف عادت که موهم خیال بد
باشد و آمدن کشتیهای دیگر هنوز بروزنامه نگار معلوم نیست سهلست یقین حاصل است چنین چیزی بالکمال اتحاد
دو دولت نخواهد شد اما آنچه روزنامه نگار استنباط نموده است اولیای دولت علیه ایران دوستی
قدیمی این دولت را با دولت انگلیس و میثاق و خوش عهدی اولیای دولت انگلیس را زیاده بر آن میدانند که
بتهمه در مقام عهدشکنی با دولت علیه ایران برآیند و سهلست بقدری وثوق بر حسن نیت خودشان و کمال
[illegible] و فراست اولیای آن دولت دارند که اگر بر فرض از این کشتیها چنانکه مشهور است داخل خلیج فارس هم
بشود حمل بر دشمنی و خصومت نمی نمایند و بمقام استکشاف از منظورات اولیای آن دولت برمیآیند
تا سبب و جهه واقعی را معلوم سازند و تا میتوانند البته امری را که منافی مودت قدیمه و دوستی
گرانبها باشد که بسالها مابین این دو دولت استقرار داشته است سبقت و مبادرت نخواهند
کرد اما آنچه روزنامه نویس از اهالی ملت و مملکت مسموع مینماید و از وجنات احوال آنها دریافت
میکند بعد از آنکه واقعاً محقق شود که دولت انگلیس بسعایت ساعیان و بحرف مأمورین خود و مردمان با غرض
از حفظ مواثیق دوستی با دولت علیه ایران صرف نظر کرده و با اینکه از اینطرف رفتاری برخلاف
حق بهیچوجه واقع نشده است باز اولیای آن دولت خواسته باشند بعکس منظورات دولت علیه
ایران مبادرت بر امری نمایند که منافی دوستی و یکجهتی چندین ساله باشد آنوقت ملت و رعیت
ایران که بدین اسلام متدین و بصفت غیرت متصفند در کمال افسوس لابد و ملجا خواهند شد
که در مقابل رفتار ایشان متوکلاً علی الله در مقام حفظ شان و ناموس سلطنت و عرض و ناموس حفظ و دین مبین خودشان برآیند

هو

فدایت شوم

اولا بر اصل سلامتی وجود سرکار عالی است و سیاتی عرض میشود

میاقو خواهیش فرموده بودی بقدر نیم من سیدا شد

بصمات غلامان سفارت در سال حضور سرکار شد

حسب الفرمایش سرکار بشیراز نوشتم میاقوی خوب

روانه نمایند الثانیه الله بعد از رسیدن در سال

حضور خواهد شد زیاده عرض ندارم و چون واجب بود عرض شد

در هجو ابو العلای گنجوی که مشهور است باستاد خاقانی

بینی سگ گنجه را در انگوی — هم سرخ قفا و هم سیه روی

آن سرخ نه از مقمری خواست — سرخی نه که دست مرغزی خواست

آن ملحد ابو العلای سافل — چون بهیمه عقل و غافل

غربچه و غرچه و زکوری — غور و سگ و غول اصل غوری

چون آن سگ غور از جهان زاد — همشیره شیخ نجدی افتاد

یعنی قحبه زاده و مخنث است بکوری و کوردلی و نادان و قحبه است از اصل ولایت غور و کاف غرک کاف تحقیر است

شیخ نجدی شیطان است

چه روزی که قریش در دار الندوه مشورت در قتل حضرت خاتم الانبیا صلعم میکردند پیری داخل المجلس شد گفتند تو کیستی گفت من شیخ نجدم آمده ام در این کار شما را راه نمایم

137

هو

عالیجاها معلی جایگاها مطاع مشفق والا مقاما

ادام الله اجلاله العالی

خدا را شاهد صدق و گواه عدل می دارم بر اینکه از آن وقتیکه در باب ملاقات و ارتباط جزئی حاصل شده هیچ وقتی از اوقات و آنی از آنات آن مطاعی را

از خاطر فراموش ننموده بدعای خیر و ازدیاد عمر و دولت ایشان و نیشان اشتغال دارم و بلکه مادام الحیوة خواهم کرد زیرا که نجابت و سماحت و اخلاق حسنه و اوصاف حمیده آن والا مقام

داعی را باین امر وادار نموده است جهة آنکه مضمون حدیث است اگر کسی خوبی و نیکی و احسان شخصی را که در حق همان کس بعمل آورده ندانسته و ثنای آن شخص را بجا نیاورد

تحقیق شکر خدا را بجا نیاورده است باری استدعا از جناب باری آنست که همیشه با کمال خوشحالی و با ازدیاد عمر و دولت مستدام باشند هرگاه از روی محبت و شفقت و مهربانی

جویای حال باشند بالله الحمد وقتی که جناب صاحبی ام آقا شیخ علی مجتهد بولایت قراباغ تشریف آوردند الحق در حق مخلص داعی کمال محبت و اظهار شفقت و ابراز بنده نوازی

بعمل آوردند نمی دانم که بعد از تشریف بردن آن قبله گاهی ام بعضی اشخاص که اسم ایشان را نمی توانم ذکر کنم چها و چه ابتذالی بسر داعی آوردند بی جرم و بی تقصیر که نه در زبان

قدرت تقریر و نه در قلم جرأت تحریر دارد الا آنقدر هست که جناب امیدگاهی ام شیخ علی که هم برگزیده خدا و هم پسندیده امپراطور اعظم است مخبر و مطلع

هستند و باین خوشحالم و البته بعد از این جناب شما مفصلا مطلع خواهند شد دعاگوی حقیقی شما میرزا عبدالرحیم نمیرسد

عالیجاه
معالیجایگاه جناب
میکلی ولدیمورایچ
خانیقوف
واقباله

عمده و کامکاری
زبده
اختر اوج سپهر عزت و بختیاری نورده کوکب برج فلک رفعت
مطلع انوار نجابت و بزرگی منبع آثار سعادت و عالی بنیادی را
راحت ابدی نصیب بوده سلسله عزت و حرمت مستقیم بوده
از هم گسسته مباد بعد از ابلاغ اشتیاق مندی مکشوف
ضمیر خورشید نظیر بوده باشد که عزیز القدر را عالیجاها دو سه
کتابت بخدمت ایرسال نمودم بجواب یکی از آنها
سرفراز نگردیدم مگر آنکه کمترین خود را از خاطر مبارک
محو ساخته اند گرامیا حیران و سرگردان شده
کارکرده خود را نمیدانم چرا که بخدمت عرض کرده بودم که
از برای اسلامبول خرید کرده بودم اجناسها در مسکو
بر انبار کسی گذاشتیم خود در اونبورخ راه اسلامبول

ولیی ها میپرات پرزوه بنده
و پرزوه نوغی قرض دارم را
در اوفی بخدمت اکه اتان
روانه کرده بود بعد از این
عرضه را بخدمت شما نوشتن
اکه اتان در میپرات روز
گذشته خط فرستاده اند که
اقچه میرزا شمس را از نوغی
گرفته بدهید تان الهی دو
تنان از این هم زیاد شود
امیدست که اکنون اقچه بنده
بدست در اید صکلا تا میپرات
از نوغی اقچه بسیار رشوت
گرفته بود دست حق ناحق نخواهد
شد باقی الدعا

139

Motyr. 3. Febr. 1827.

حمد و ثنا سردار والاتبار را

چون مشافهتاً باین محب حقیقی سفارش فرمودید که هر اجازتی در این سمت بهم رسد

قلمی و عرض خدمت شود امشب آدم دوستدار از سمت خوی وارد و مذکور ساخت که نایب السلطنه

با قشونیکه داشت در چمن چورس منزل دارند و آقا موسی میرزا نیز با مساوی دو هزار نفر قشون وارد آنجا گشته

و جمعیت منعقد مینمایند و سایر احوالات را عالیجاه عرب خان میرزا کاظم محرر دوستدار

بخدمت سردار والاتبار عرض کرده مستحضر شوند صاحب اختیارید هر نحویکه رای آن حمد و ثنا

قرار گیرد و حکم فرمایند از آن قرار معمول خواهد شد مرقوم است که سلامتی وجود

دیگر سو [illegible] فرمایند [illegible]

[illegible]

عالیجاها بلند جایگاها مکرمت و فخامت همراه دوستان استظهار [illegible]

چون بجهة تبریک روز مولود سرکار اعلیحضرت قدر قدرت امپراطور اعظم

دامت شوکته از جانب نواب مستطاب اشرف والا نصرة الدوله (دام اقباله)

میخواهد با آن دوست مهربان ملاقات نماید

[illegible]

[illegible]

139
Notgr. J. C. Jahre 1820.

[illegible]

[illegible] 1827.

حمد و ثنا سردار والاتبار را

چون مشافهتاً باین محب حقیقی سفارش فرمودید که هر اجازی در این سمت بوده باشد

قلمی و عرض خدمت شود امشب آدم دوستدار از سمت خوی وارد و مذکور شد که [illegible]

با قشونیکه داشت در چمن چورس منزل دارند و آقا موسی میرزا نیز با مساوی دو هزار نفر قشون وارد آنجا گشته

و جمعیت منعقد مینمایند و سایر احوالات را عالیجاه عرب خان میرزا کاظم محرر دوستدار

بخدمت سردار والاتبار عرض کرده مستحضر شوند صاحب اختیارید هر نحویکه رای آن حمد و ثنا

قرار گیرد و حکم فرمایند از آن قرار معمول خواهد شد مرقوم است که [illegible] وجود

[illegible] فرمایند [illegible]

[illegible]

141

عالی مطاع

سرخط بازدید قریه خسروآباد را که سرکار عالی از آن [illegible]

بنده فرستاده بودید که بسرکار جناب مستطاب [illegible] قایم مقام [illegible] جواب

گرفته بخدمت بفرستم پیش از آنکه سرخط خسروآباد را نشان بدهم سرخط [illegible]

خلیفه بزرگ بخدمت سرکار [illegible] فرستاده و خودش هم چیزی نوشته بود جواب

بدهم خلیفه داده که بازدید جدید موقوف است سرخط را که از آن [illegible]

فرموده بودید باز از خودش بخدمت فرستاد و سرکار جناب قایم مقام حکم داده‌اند

که ممیزی از روی بصیرت نموده باید رعیت بقرار قدیم [illegible] بدهند هرگاه

فرمایش کنید حکم را بخدمت می‌فرستم والا مختاریه [illegible] عرض [illegible]

جناب جلالت نصاب دوستان اشتهار مشفقا مکرما

شرحی در باب معقوده مهدی سرجوقه توپچی قراول انجناب دوستان اشتهار مکرم قلمی

و خواهش کرده بودید محصل تعیین شده معقوده او را که عیسی سلطان مانع شده نگاه داشته [illegible]

معقوده کرده است گرفته بخود مهدی نام روانه نظر باظهار انجناب دوستان اشتهار مشفق مکرم شرح

[illegible] بکفعلی خان سرهنگ نوشته وارد [illegible] مشخص نموده [illegible]

اشتهار مکرم استحضار حاصل کنند بعد مشارالیه روانه شده معقوده او را گرفته

بدست خودش بسپرد و اگر عیسی سلطان درین باب حرفی سخنی مقرون

بحساب در تقابل داشته باشد او را هم همراه خود برداشته [illegible]

که آمده شرعاً حرف خودش را مجهی و مدلل بدارد [illegible]

141

جناب جلالت نصاب [illegible]

عالی مطاعا سرخط بازدید قریه خسروآباد را که سرکار عالی از آن [illegible]

بنده فرستاده بودید که بسرکار جناب مستطاب خداوندگاری قایم مقام نشان داده جواب

گرفته بخدمت بفرستم پیش از آنکه سرخط خسروآباد را نشان بدهم سرخط سایر دهات را

خلیفه بزرگ بخدمت سرکار ایشان فرستاده و خودش هم چیزی نوشته بود جواب

بدهم خلیفه دادند که بازدید جدید موقوف است سرخط را که از آن [illegible]

فرموده بودید باز از خودش بخدمت فرستاد و سرکار جناب قایم مقام حکم داده‌اند

که ممیزی از روی بصیرت نموده باید رعیت بقرار قدیم [illegible] بدهند هرگاه

فرمایش کنید حکم را بخدمت می‌فرستم والا مختاریه نمایند عرض [illegible]

143
144

حیران و تسلی

حضرت عالی فرستادیم که همه و کتاب اسمی جناب علامات

عرض میشود شب سه ساعت از شب گذشته بنده بعرض رفتن عرض مطلب داریم

از دروازه به قلعه آورده و قلعه و آن کوک کاری کرده ایم تا صبح

بوده نه و بکوت چه خبر از مرحمت عالی نزد قلعه و آن ماده است

و قلعه عالی نمی شناسد لدرم لو که ارش سوخته است کار عرض

نموده از کیفیت مستحضر سازد

۱۲۷۱

ذریعه ثم

ذریعه اگر به سرکار عالی شرف صادر از اماده است ذریعه مطالب اتمام مرحمت بال بقیه که مردم بقیه

اکثر مضمون رقیمه سرکار رفیعه قرار را رقیمه دیگر کار جناب در نظام و احکام و اهم و بسرکار خان و بسرکار خان و بسرکار نشان ظاهر که اگر دو مضمون

بدو شوق اتمام مطالب سرحدیه است باید مجاله با یکی از خدام سرحدیه خبر بسرکار سلطان خان نشده دو هفت گیر کند از ابتدا سنه جلد

در سه مطالب تبعه حرف میرزا را که از قرار جست از دو شش از نقوش طلب از زه در بنا از زد و سر داد و دعا از زد

و عرض و تجاوز ال مذکوره و مسروقه در اسرح بعضا از زد و دزدش و سلطان نیاید و اهتمام که کیمر تا که نه از زد حوبه بنال نقاصی در تبعه

عمده از بان رسی از فرستیب جان آلا هر و حال بیک که او ما در برده و حرکت سرکشی بسر مرد و هستی خرقان در شد زد

سر سلطان جهان را نه نمود آنچه نه زد و بنا بر احکام سلطان سر سلطان و جان خود که نمش تمام سرکار در نظام مرحمت

نظم که مطالب صورت اتمام یابد احکام مرحمت در رسی که از دست نمی رسانا با در آنها احکام مرحمت تبدیل آید نه علت

با مرحمت نظامی رقیمه سرکار رفیعه در نظام و سرکار خان و سرکار عالی و علم نشان نقوم جناب بنده سر از جنب عالم که آنچه سلطان است

نقات انها را ابراز نمایند بقوه آنچه مال بنده بر قوه است خان انها بر عهده بر سلطان بود که در انها نقاص بر حکام

خود در رفت از حرمت صدق رضیه حاضر نیاید و الله ظاهر میشود که بعض اظهار و نقیت خاص مطلب حاکم از جنب بنده از عهده

و آنچه آنچه نفر از این بعض است که در کشتن ابرزه دور نفوس سلطان جهان نمود آن که ما مرحوم بعض بعض میشود که ابهار از حکام سلطان

خود مرحمت سرکار در نظام و اهم بره از تکلیف سرکار عالی شرف قرار را بنظر که در عرایضه سابق خدمت سرکار رسی در سرحد مرحوم آنام

ما که نه حاضر جهان رشت جنب رود است در آنچه است منظور جناب در نظام است که در ما ابهر مرحمه بفرستد هر در در نظام

کجخلق با دی گو که خبر ما است رفته در سرحد کرده سلطان نام که ما را در مرارت گرفته بدیگر حضور در حضار در رسی

با جرات مرگو که بزرگ خود را دیم ما الله ان رحمه حاضر جهان جنب به لو که مرتبا مطلب ما مور حرات در رسی لوم در عرض لو روز

رو که دار از طرف حکام را حضار گفته بر بزرگ نه دیگر کسی بعض از حکام و بنا بر حکمها که مطالب را بآنها تمام نمایم

با مرحمت کاهه بقعه هم چنان کار در پیش رفته چون انتظار سرکار عالی لدرم لو بر حرمت عرض عالم حاکم رود سر در عضد الدوله

امر زده که دم ماه شوال است عازم رود است از دوازده که ماه مرد حاکم خان جهان از جناب انجمن عرضه قبول

شاهزاده زنه بقو کیا انجمن در مستقبل جهارم نهر رقان از طهران فوت نمود دلقه نه ماه ارب الملک

در بیت نهم رقعه که سرکار عالی شرف صادر فرموده اند در باب مطالب ناتمام مرحومه بیان بعضی که مرقوم بعضه

اکثر مضمون رقعه سرکار رفیعه را در رقعه پسر کار جناب در نظام و داماد مرحوم عالم پسر کار خان بزرگ نشان خاطر که از دعا منظور آن

بود شوق اتمام مطالب مرحومه است بار دیگر که بایع از انجام مرحومه ایشان بعضی نشده و دویست تومان که از بابت سنه جاری

در مطالبات تبعه و اراضی عمده ربیه را که از اول جهت ارباب شرع از انجمن طلب و از نه در بنا از اول آمد و داد و دعا در از

و عرایض و تحریرات الی مرحومه رسیده در این ضمن بعضی از اول در باب شرع بنا و اهتمام که کمتر تا که نیز در رجوع بنا بعضی

عمده از بنای رسی را از منسوبان خان آقا بزرگ و حاج بیگ که اولیا در برزه و حرم سرکشی مرحوم و سهل فرمان بر شرع

مرحومه خان حاج بیگ را نیز نموده اند بر حکام سابق مرحومه خان بزرگ نیز تمام بکار در نظام مرحومه

نظم که مطالب حرمت اتمام یابد حکام مرحومه رسی که از دست نفوس سابق از حکام مرحومه بنگ آمده بالا مقدس

با مرحومه بعضی رقعه سرکار رفیعه در نظام ارکان خان بزرگ نشان نوشته جناب مغفرت آمد حسب حالم که آنچه مطالب سرکار

نسبت انها را ابراز نمایند مطالب بعضی آنچه الی مرحومه و سرکار قدم است خان انها بر مرحومه که بر مطالب بعضی که از آنها بعضی بر حکام

خود فرمت از امور رفیعه حق رتبه حاضر نمایند و الله مرحومه بعضی که بعضی اظهار و نسبت جناب مطالب حاکم از جنب خود از عهده آمد

و آنچه بنگه نفر قرار بر بنای است که در شهر ایران برزه و در نفوس سلطان خان نموده اند که مارا مرحومه بعضی بنگه که انها از حکام مطالب

خود صرف کار در نظام دام بر نظیف سرکار عالی از شرف قرار داده اند بعضی که در عرایض قبل مرسل سرکار عالی رسیده بعضی آنام

مالیه خان حاج بیگ رجب ضبط در دست دارد آنچه است منظور جناب در نظام است که در ایام مرحومه بعضی آنها در نظام

تحقیق با دعای که خدمات رفته در مرحومه کرده بعضی مطلبی نام نکه مارا در مرارت که شده بعضی در ضرر در باره بعضی

با جرائش مرکوز که مرارت خود را دیم ملاحظه ان رفته حاج بیگ جنب بعضی که مرزا مطلب مورد حق رسی بعضی در عمل در نظام

و دولت دار بعضی حکام را اختیار کنند بر تبرئه نه دیگر کسی بعضی از حکام دیگر بعضی که مطالب را با آنها تمام

با مرحومه بعضی هم چنان کار در پیش رفته چون انتظار سرکار عالی لازم بعضی رخت عرض عالم حاکم در دو بعضی

امروز که روز ماه شوال است عازم در دو امر است از دو که ماه مرد حاکم علی مهدی از جناب انجمن عرض تقدیم

شاهزاده زنده بعضی کیا انجمن در سنه چهارم تهران از طهران فرمت نه دلکه نه ماه ارباب الملک

145

مبلغ چهارده لک و چهار هزار دینار [illegible] بابت اخراجات

[illegible] روپیه [illegible] است

[illegible] بنده درگاه [illegible]

تحریراً ۲۷ شهر صفر ۱۲۷۲ مطابق [illegible] ۱۸۵۵

146

[illegible]

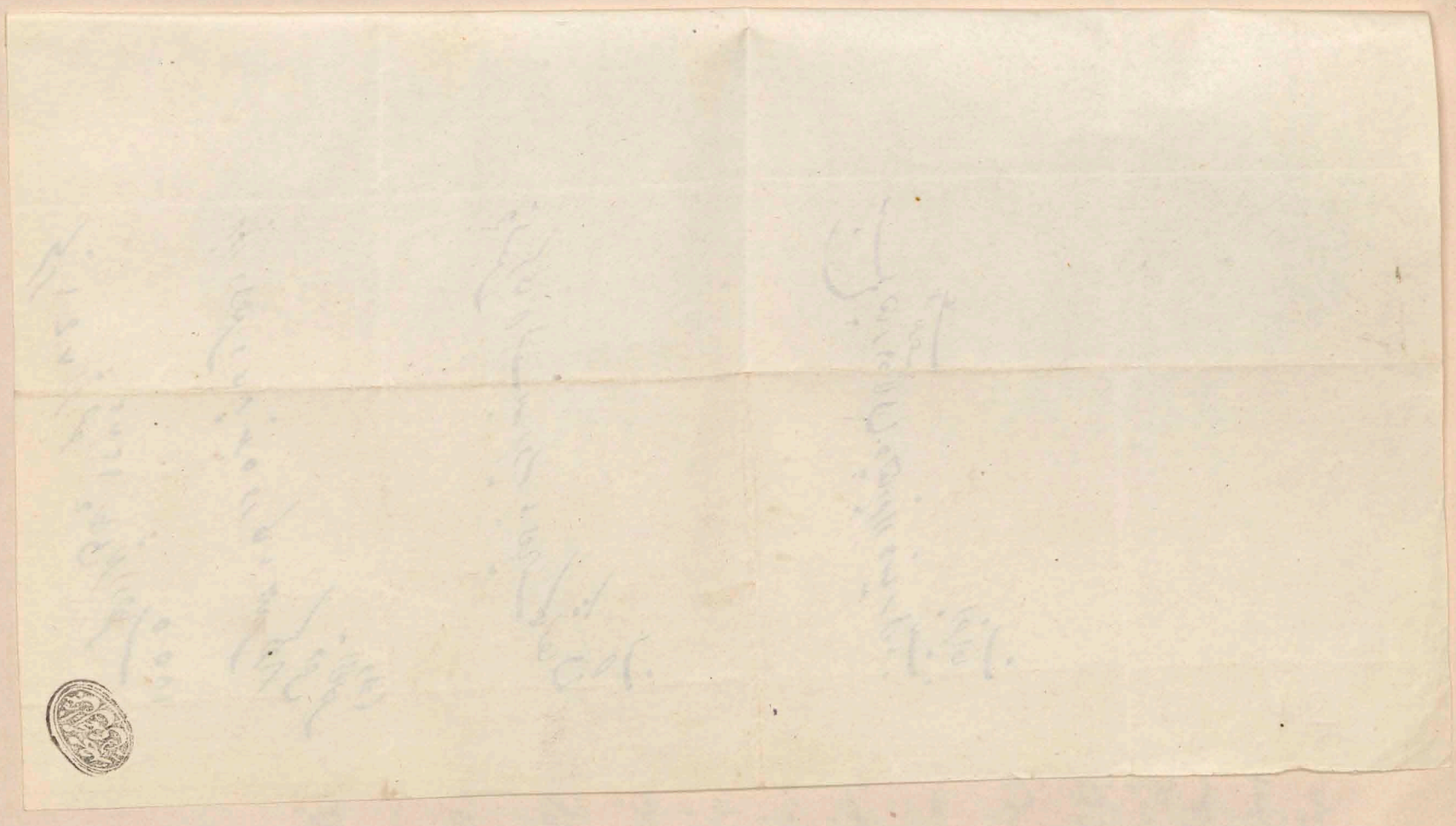

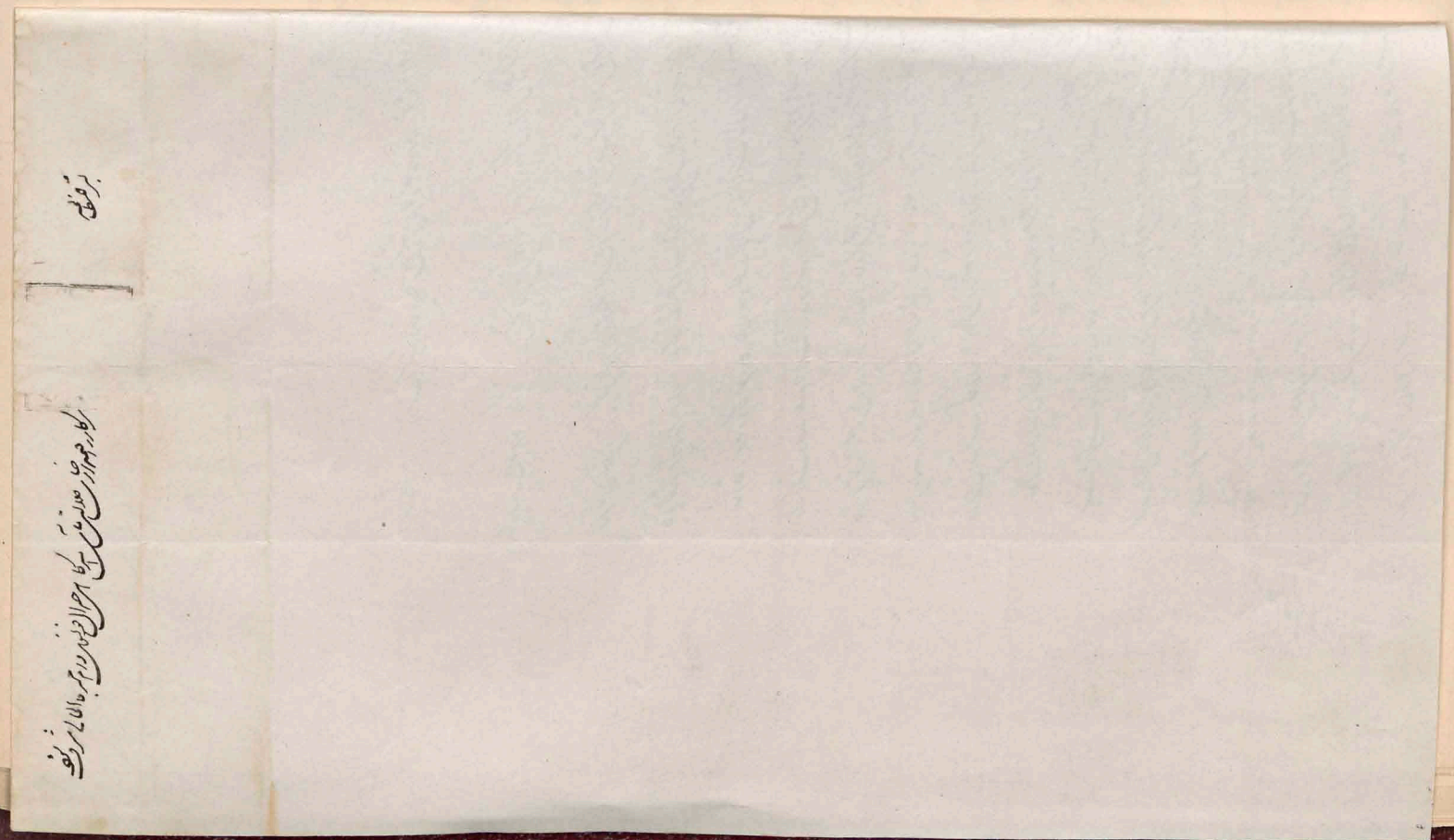

حکایت نهم — در روز عصری بنوعی بخان سیف الملک جانت گفتم در باب ملاقات

سرکار عالی با شاهزادگان گفتم قرار برای شرح که بود از آنکه جناب شما را در ملاقات گفته

روز دیگر سیف الملک بعد از ناهار فرمان فرستادند بازدهی از سرکار عالی بعمل آوردم

لهذا لازم دیده در جناب برای تشهیر کار شما رخصت عرض نمایم دیگر در روز حساب محمد خان

سرکار عالی بعد از سیف الملک آمده بعد از تعریف و تشریف نظم دیدن سه دارم

اصدق دارد آب و آتش کار کردن در سنت عبد ربه بهما بنها که بنشین با بیوند دو شاه فقیر

نقش بر کو و اظهار رخصتی بر نمود دیگر پاره زر خان سعدی بار دیگر در زمان سلطنت

همسنوز قراری در باب تمام امورات آنها مانده نشده است در تعریف سعدی خان امیر بهادر جنگ

حکایت نهم — امروز که شنبه است یکم بهار حال در جمله محرمات است چه روایه بود لازم بود که بگفته

خانم بنعمان تجربه بنوعیه بعض بزنه بالارت دارد که حرماره که قبل عرض شده است که آنکه

در باب جناب خانم مقام شهرت در شهر مانده که کیا حکیم جهور برای معالجه خانمش تجربه کرده است که جگر

آدمی را در آورده بر دوای او دفع نمود علاج دردش را نمایم در زمانچه بچه اطفال را گفته

لاشه لاد جگرش را در آورده لاد و حال آنکه ابدا این شهرت صدق ندارد کیا در تمان

لاد همعنی را شهرت مانده منتشر نموده چون شهار کار لازم بود رخصت عرض الم دیگر امروز

سرکار جناب خانم مقام در دربار خانه مشغول بدان سال سوار ده کرنا در تعریف

سلسله در بعد که سال آنها را دیده قرار بواجب آنها را به همه سواره کنا در تعریف نفع

دکوره فرا یاق صد نفر که پناه نفر آنها به خیمه ما موزه بود و پناه نفر آنها بعد از سود آنی

بعد فرخ شهر بزرگ بنظر شده لاد در باب عمر و تاج دیروز ما و خواجه خارسه و خانم مدت حال تمام

دایم علم رسیده جلد الدوله قرار عمل در آنها به همه تکلم نشد امروز نهضت که اگر جناب شاهزاده

شیشه حضرت بهم الله از عزل مرزا حسین خان و تعریف مرزا خان بهر دو دهی در مرزا خان تجربه

نمی شده است باهر باغ وقات شهزاده مرحوم که در ماره مرزا خان بعد از زمانه تا ماه کنار حسین خان

داده از آنکه لهذا مجرد مرزا خان در سنه خان تمام تمام بهمین ماه وقت رباغ را حاجت

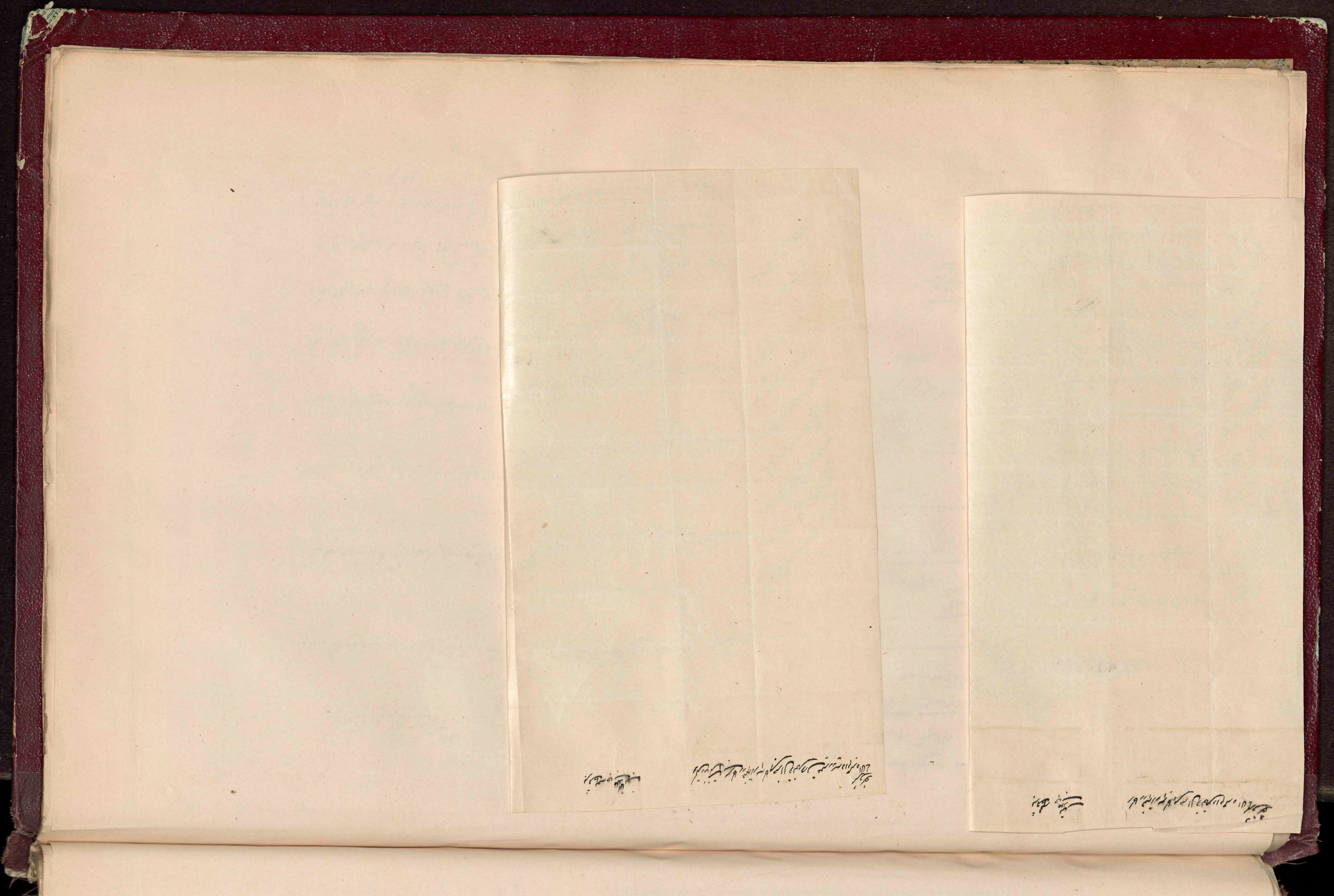

بر قسط بعد جناب جلالتمآب

[illegible]

بر قسط بعد جناب جلالتمآب

[illegible]

چاپاها بلند چکاپا حیرت زده بسکه شتاب مشاهده چهرها

ستبط

در تنه شرعی در باب سربازان فوج چاپاه مجرا قاوحال لیرد ازرا

فرمه بهر بدوستدار نگاشته فوراً ضمن از راه خیرخواهی و اظهار نگاه

مصلحت دیده بهر زود تر رفع شکوه ایشان شده در تکلیف عفو

اسوده که حصل کنند مهیست که دستدار در باب کلهدار ایشان

انچه مقتضی قواعد نظام و ملاحظه رای اولیای دولت قاهره است

رفتار خلهر نمف چون این فوج مرخص خانه هستند

باید همین دو روزها متفرق شوند و تکلیف عالیه

برایشان نیست دستدار در اسوده که آنها حکام

اهتمام سد مرض خلهر دولت نایه بهر رخصت دهم

خرج راه حوض

بنا یک نفر	قلعه دو نفر	بنا یکنفر	قلعه سه نفر	کونک	حمال	پالاخته	بلنبه	کرباس
دو هزار	یکهزار	دو هزار	یکهزار پانصد دینار	دو هزار پانصد دینار	یکصد دینار	صد ماکم	ده شاهی	سه درع
آهنگ یکجزو دار	بنا یکنفر	قلعه دو نفر	پل سه بار	کن کن	چوب سنجد دو عدد	بنا یکنفر	قلعه یکنفر	بنا یکنفر
یکمنی ان	دو هزار	یکهزار	دو هزار دو شاهی	دو عباسی	سه پناها ۱۱	دو هزار	ده شاهی	دو هزار
قلعه یکنفر	پل							
ده شاهی	سه پناها ۱۱							

ساختن جای قاضی ها — خانه قاضی

بنا دو نفر	قلعه شش نفر	پر دو صد عدد	حمال	حصیر ده عدد	بنا یکنفر	قلعه سه نفر
چهار هزار	سه هزار	یکهزار ده شاهی	دو شاهی	اجری شاهی	دو هزار	یکهزار ده شاهی
خشت خام	پر دو	حصیر	حمال	کشیدن خاک	قلعه هشت نفر	ساختن احوز
چهار هزار ده شاهی	یکهزار ده شاهی	یکهزار	دو شاهی		چهار هزار	شاهم عدد
						قلعه یکنفر
						یکهزار چهار ده شاهی

حساب چاه

کشیدن اجر	بول کن کن	
دو هزار	دو تومان ده شاهی	

بنا یکنفر	کن کن	قلعه سه نفر	روز دوم کن کن	روز سیم بنا نفر	کن کن	قلعه چهار نفر
دو هزار	یکهزار ده شاهی	یکهزار ده شاهی	دو ریال	دو هزار	یکهزار ده شاهی	دو هزار

روز چهارم کن کن	قلعه دو نفر	تخته دو عدد	آهنگر چوب دار	عاجر دو هزار
یکهزار ده شاهی	یکهزار	دو هزار	سه تومان	دو تومان هشتهزار

حمد

[illegible]

حسب حلیه ایالت و فطانت بضاعه حصافت و درایت کشاف مشفقانه

بشفقت اکابر دولت بهیه و ملاحظه میت قلبی اعلیحضرت قوی شوکت امپراطور اعظم حسب شوکتمآب رئیس ممالک قفقازیه بر سلطان ایالت نگرستگان

حسب طلب مطلق مالیات رسم ایالاری برای جاری شریعت مطهره فرستاده بعد از رسید اسیه دارم در آن اهتمامات بجای شوکتمآب

سابق ایالت دولت قوی شوکت قاهره اوزبرد مکمل و مشیت تر در عایای دولت علیه و قاطنین ممالک کوهستان قفقازیه

بیشتر از پیشتر الفه باشند چون بقضای قاعده دولتی و لحاظ حقوق نعمت شاهانه ایالت ، در نزد اهالی اسلام عموماً

در بقعه خلافت شریعت حضرت خیر الانام علیه و علی آله الاف التحیه و السلام حضرت دارند قبول آیه حساب شوکتمآب

موقوف بر ضابطه اولیای دولت علیه ابدیه قاهره بعد لهذا مزید اللاحترام مناسبات الدولتین قبول و نگاه داشت

تا مراتب صداقت انتمای دولت ابد مدت قاهره اظهار گردیده بهر نحو اشارت رود مسئول شود اگر جانب

خود بملاحظه مزید اتحاد دولتین فخیمتین صلاح دانسته با اولیای دولت جاوید مدت علیه [illegible]

از مناسبت زیاده تحریر نمود محرر فی ۲۱ شهر رجب المرجب سنه ۱۲۷۳ هجری

سعادتلو افخم حضرتلری

دولت فخیمه روسیه ضابطانندن بدلکوینک خانبقدف نام کمنه حکومتگاه معالی دستگاه کرامتلرنه محمی موصل ابالتنده کائنه

بعض محلاتی سید و ثمات اتمک اوزره بلاد السیاه اولصدد مکارم اوبه عزیمه ایده جکلرنی بجنده اوطابره از بار چاکرانم

حضرتلری دولت شاهانه نبذیم مقیم قوتلدکی منزلتلو جنابلری دوسته اصحاب طرفندن اسند عا اولنمه و سطنه سیندایله

دولت شاهانه میانه سنده بدیهی التبدیه اولان مصافاته حقیقه بدمقدوله سیاح و ساتره حقلرنه مداعانه

ایجابیه یه استلزام ایده جکنی نزد حقایقدفد عالیدینه تعریفدن اراده ایدوکی ظاهر و هویدا اولدب مجدد اخطارنام

حضرتلرینه و سید اصبد اتخاذ ایله تقدیم عریضه ابتدار قلنمه اولمنله اوطابره اصدار اراده حضرت عدله اولمو کدر

سنه ۱۲۷۳

علی رحیم

جناب جلالتمآب کیاست و درایت نصاب مشفق مکرم اجل اقبال قیار ملکوف ملاحظه نمایند

عالیجنابا فضائل اکتسابا دام فضله

اولاً مطلب عمده سلامتی وجود مسعود ایشان است و ثانیاً آنکه مصدع می‌شود که زحمت را قبول نموده از زبان داعی بجناب قونسول

دعا رسانیده کتاب میزان الحکمه را بوعده سه روز گرفته روانه خدمت مطاع مهربان میرزا علی اکبر نمائید که

ایشان بداعی میرسانند و اگر گرفتن کتاب از جناب قونسول ممکن نشد البته زحمت کشیده از اول فصل مسئله

که جناب معظم الیه از داعی سؤال فرموده بودند تا آخرش نوشته روانه نمائید که خیلی ضرورت است خلاصه باید که

زحمت کشیده یکی از این دو امر را بعمل آورده و اهمال نکنید و دیگر از زبان داعی بعالیشان نوروز علی بیک

دعا برسانید که چرا بیوفائی نموده در روز تشریف آوردن شهر بمنزل داعی تشریف نیاوردند

باقی منتظر ارجاع مهمات هستم الله والسلام

جناب جلالت و شوکت و ابهت آگاهی مخلصان استظهار

سرکار بندگان پناهی و سرمهام خارجه تأکید و مبالغه زیاد دارند در باب دیدن و رئیت کردن

رضانامه و قرارداد که در مابین مخلص و عمده المستحق خواجه ابابکر خواجه طور تاجر و اتباع

نوشته و در مابین مخلص و او قرار داده است حال مصدع در زحمت افزا می‌شود

التفات فرموده گذارش رضانامه را بخدمت ملازمان بندگان پناهی و سرمهام خارجه

قلمی و مرقوم دارید تا آنکه رضانامه را مقرر دارند که بنظر شریف سرکار معزی الیه برسانند

که از این التفات قدری مخلص آسوده و فراغت حاصل نماید حرره فی شهر جمادی الاخر سنه ۱۲۷۵

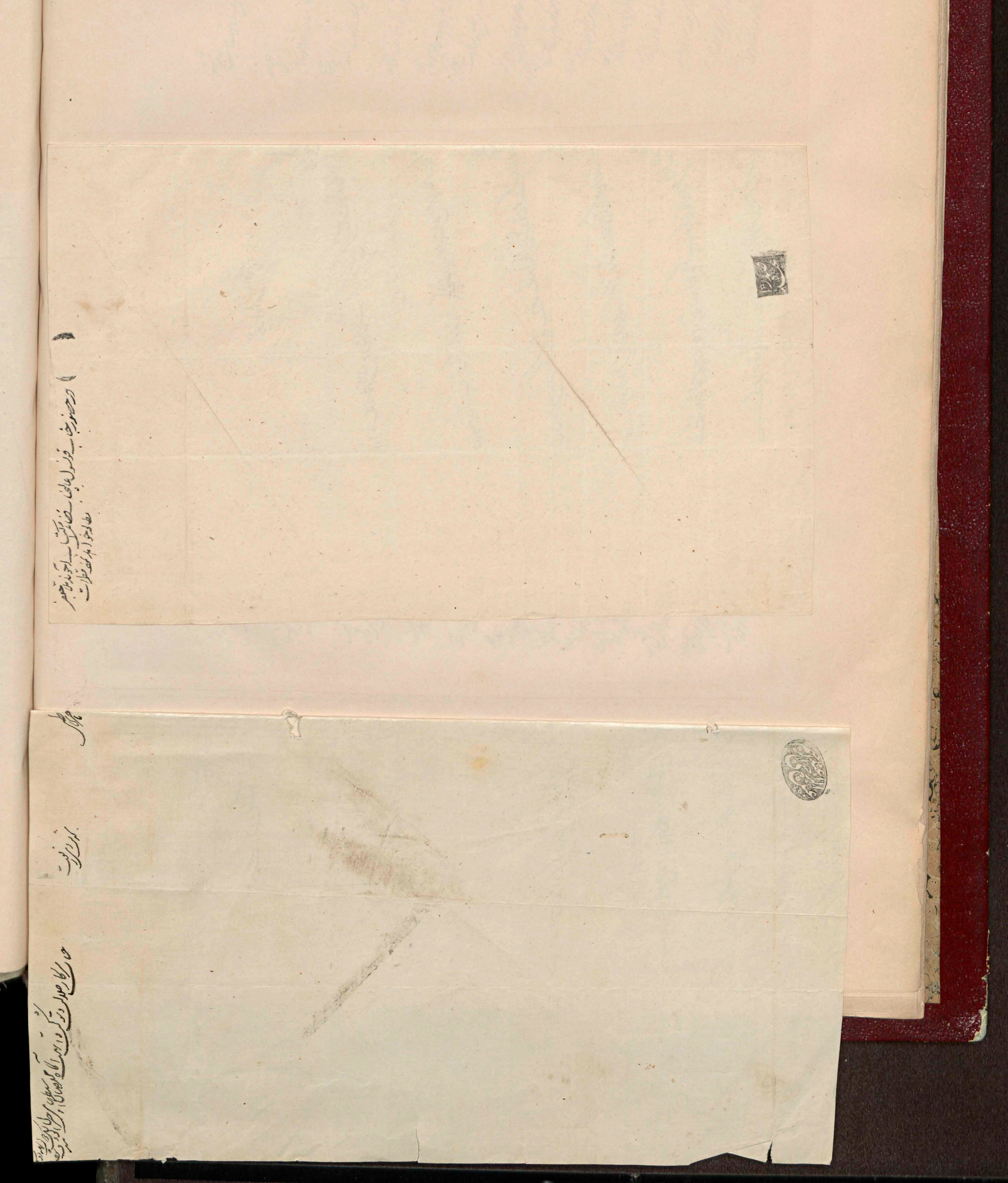

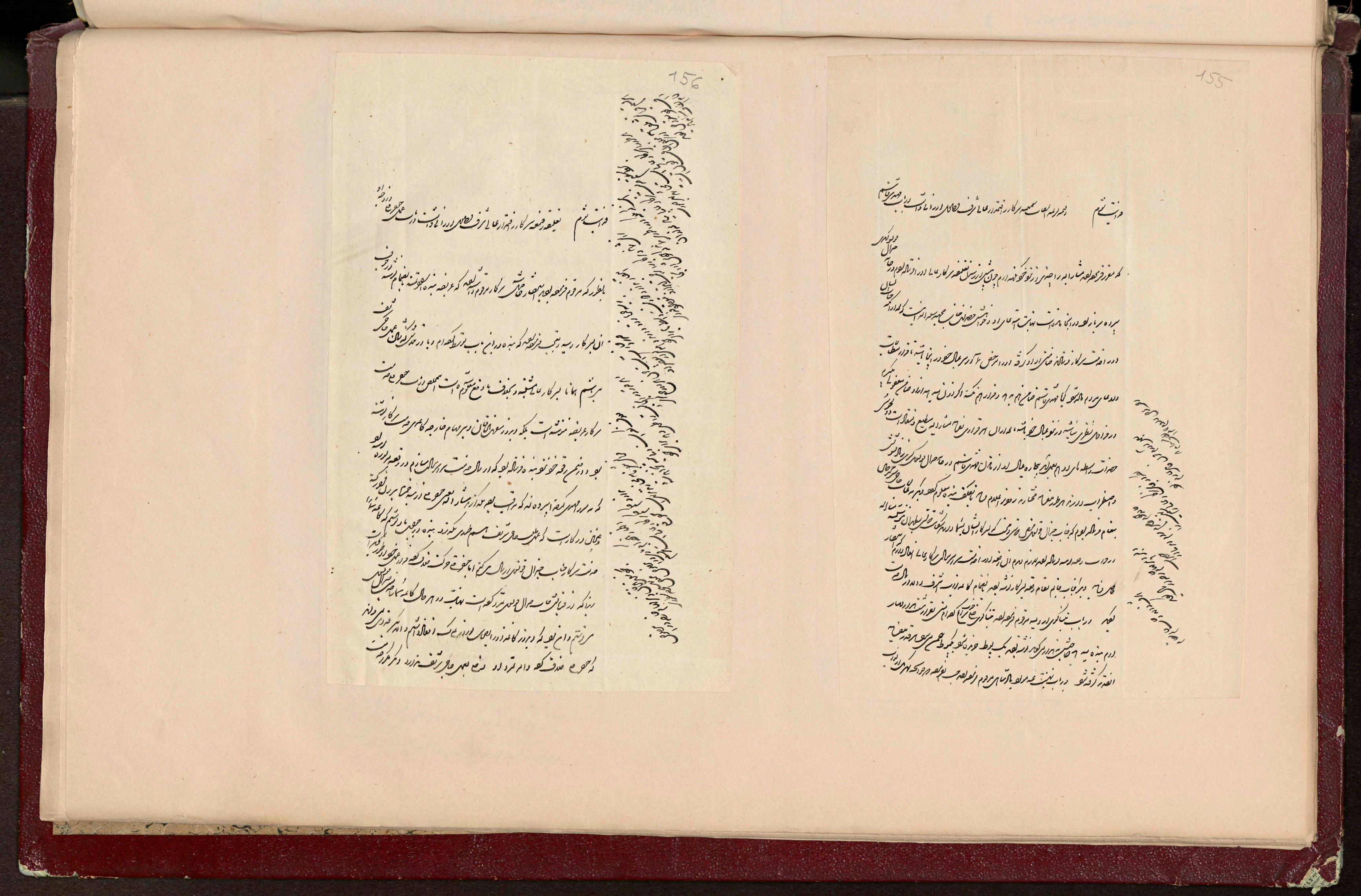

[illegible] جناب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عالیجاها بلندپایگان با حرمت و تکریم مستمر اختصاصات اشطهار را تمکین

درین روزها که افاضه اختصاص اشطهاری از زیر سیاق تشریف نفرستاده

بمخلص الدین و واجب بود رحمت مالکه خدمت بر یکی ملاقات

و افاضه اختصاص اشطهاری هم زیاده در شهر توقف نفرمودند مجرد

که چرا ملاقات نصیب نشد مالد بملاحظه اینکه عیب افاضه اختصاص اشطهاری

و لازم بود مخلص تهنیت و مبارکباد بگوید و خواهد شد

مطلوب عالی در زیر لاثیاق در ملک خدمت

چشم از مقارنت آن پوشیده بضبط آن اثاث

و مخلص بوضوح کنند توقع آنکه از سلامت احوال

خود مخلص بقرینه اشطهار نامه نیز بخدمت

عالیجاها بلندپایگان با حرمت و تکریم مستمر اختصاصات اشطهار را تمکین

در باب طلب حاجی محمد شریف لدی زوجه حضرت قرار بنمی یقاء جرب اظهار در ستد از شوهر ارسال

روانه نمود اگر بعد از قرار طلب ارسال کرار نظر بر اینکه دکان شرعی لدی طرف زوجه جهت برات

معوق مانده بود این روزها در شرایط خود باشد آمده است شخص حاضر شده در خصوص معوض

دیگر حاجی محمد شریف سلمه بقاعده شرع اندر رجوع جعفر قلی نخجوانی بود با خود مشار الیها طی کند

جعفر قلی در داخله کرده بست رفته است در ستد از نظر بحاجی محمد شریف ارسال

یکی خدای حاله برده است در مراجعت بعمل آمده قرار در جعفر قلی ارسال

بیرون آمده بطرف رفته باشد هنوز در بست است نظر بر اینکه مشار الیها در حال

خود نقصیر در ستد از نوشته است در ستد از آنجا را آورده است مشغول مهمان سلام مصول

لازم دانسته در ضمن استلام از نقاد داشت زحمت افزا گردید در خصوص امر خود جمع

در بست و مرارت بیش از دمی نخواهد داشت و آنچه در ستد شخص کرده است بطلب مصالحه

با گذاردن این چه شرط کند بعمل آمد اگر اثاث در بست اشطهاری قرار در مالک محل بدهد

در بیان آنها مصالحه قرار مالک قطع مالتقال کند اسم شقوق است زیاده صحت اوجوره

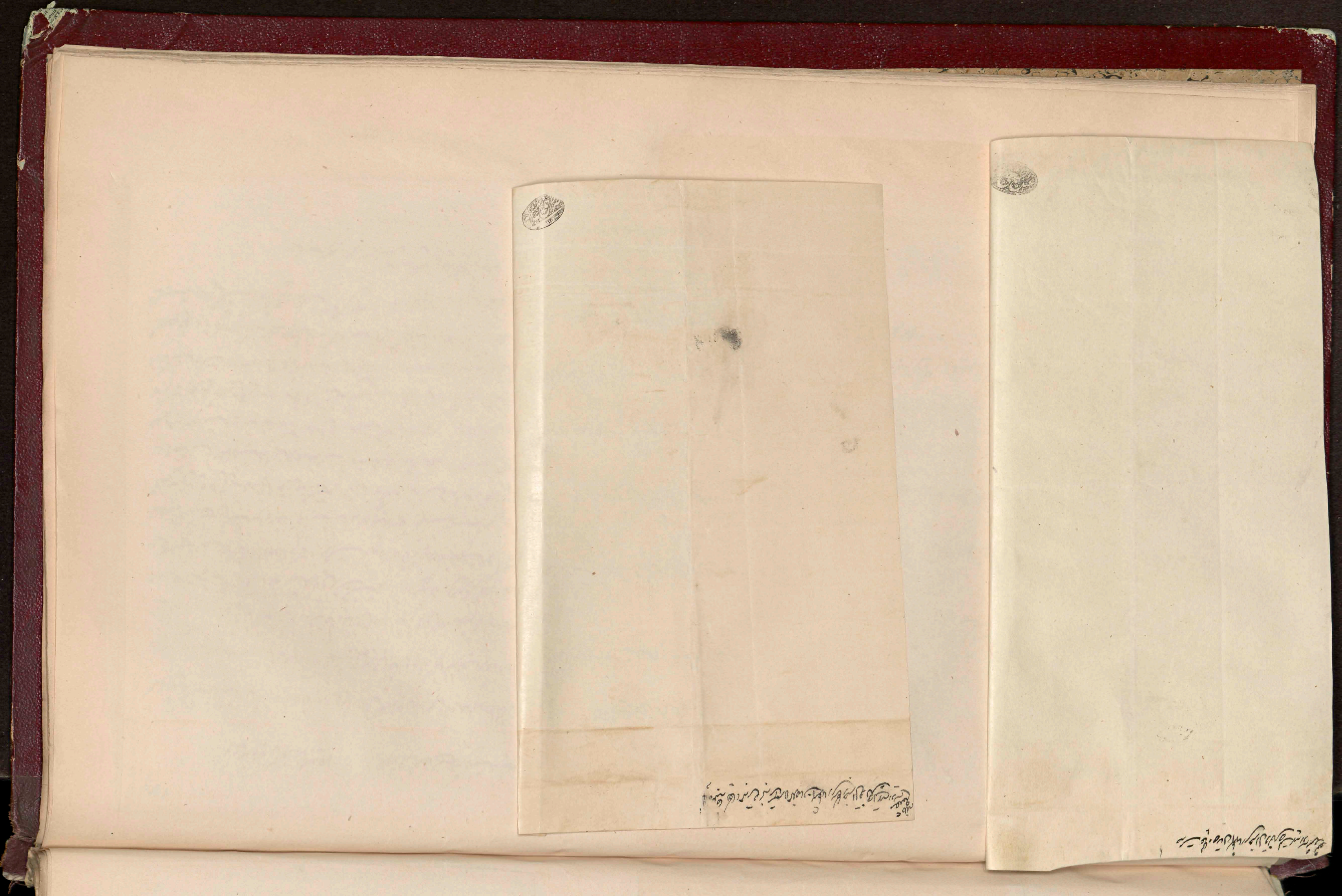

159

عرض اخلاص مندی که حضور رضا اسید گاها اولاً عمده مطلب سلامتی ذات خجسته صفات جناب صاحب است

که در شعاع درخشان ذات شان مثال ماذرگان پرورش یافته ارواح ظلام جهان در اساس ولای خداوند ذو المنان با نسیم و ثنا

در حینی که ذات خجسته صفات شان چون مهر آسمان که از برجی به برجی انتقال یابد از اینجا تشریف برده در ولایات ایران قرار

گرفتند در روز خروج شان به حضور پر نور رفته حال و گذارش خود را از بابا عرض حضور نمودم که چند سال است مخلص اخلاص کیش

در زیر دست جناب شما به تقاضای خدمت مخلصانه [illegible] رحمت کشیده ام از روی شفقت و مهربانی مخلص وعده داده و فرموده اند که

در حال [illegible] انشاء الله تعالی اراده دارم که بار دیگر جهت [illegible] لازمه است معمول گردد مدت مدید گذشت

که دیده حسرت کش [illegible] همراه انتظار آن جناب [illegible] ضیاء آسمانی آن جناب [illegible] مخلص منور نگشته [illegible] ماندم

مخلص [illegible] الکامل می بینند که در اینجا مشغول خدمت هستم اکنون از [illegible] امید مرحمت دارم [illegible] مخلص [illegible] جواب نامه را

به خدمت [illegible] معلوم [illegible] هر گاه خدمت شایسته دارند [illegible] معمول گردد در صورت مخلص [illegible] الاوصاف

عالم و چه صورت [illegible] نمیدانم چه جواب [illegible] دل دارم [illegible] اکنون نه دلبر بار آن [illegible] عرض

نمایم که بفریاد مخلص [illegible] رسیده اولاً [illegible] مخلص [illegible] درباره بنده مرحمتی نوشته بنده را

از خاک مذلت برداشته [illegible] سربلند فرمایند و الا شهادت نامه که [illegible] گذشته

مخلص [illegible] رسول [illegible] که دست آویز مخلص گشته [illegible]

شایسته و لایق [illegible] دعاگوی عمر و دولت [illegible] تحریراً فی یوم ۲۵ سپتمبر ۱۸۵۲

صاحب عریضه معلم اسکول اهالی سنی تفلیس ملا رحیم [illegible] اوغلی

160

هو الفتاح

هدایا التحایا کل یوم و لیلة
الی بابه الحاوی بکل المنی [illegible]

عرض [illegible] [illegible] عالی [illegible] ادام الله [illegible]

[illegible] راه و روی [illegible] راه [illegible]

[illegible] اخلاص کیش [illegible] [illegible]

[illegible] صاحب [illegible]

[illegible]

[illegible] ایام [illegible]

[illegible] صفر المظفر ۱۲۶۷ [illegible]

داعی دوام دولت [illegible]
عبد الجلیل الخوئی [illegible]

عالیجاها رفیع و منیع جایگاها مناعت و فخامت اکتساها جلالت و نجابت اکتساها دوست مشفق معظم والا مقام حمدها و اقبالها

دایما خواطر محبت مآثر طالب این مطلب و متمنی این مرام بوده و میباشد که به تحریر صحیفة الاشتیاق مبادرت ورزیده بمقام افتخاص احوال

سعادت اشتمال و به عالم ادای لوازم رویه پروری درآید و بوقوع این معنی مستحسنه خود را فرایاد خواطر عاطر محبت ذخایر آن دوست مشفق والا مقامی

نموده شود از احسن اتفاقات که حامل ذریعة الاشتیاق عازم و روانه آن صوب سعادت ادب میبود از جمله فرایضات انگاشته به تسطیر این محقر مکاتبه

پرداخته بمقام پرورش احوال مودت مآل و اظهار سلامتی حال خجسته شکال درآمدیم مقدم اوقات فرخنده علامات شریف میباشد که

دایما رویه یادآوری و ضوابط استحکامی مواحدت و یکجهتی را مرعی داشته به تحریر مراسلات و اظهار سلامتی ذات نجابت سمات و اعلام انواع

خدمات پرداخته دوست بی ریب و ریای حقیقی را قرین فخر و شادی دارند و دیگر اینکه چند سال پیش ازین از طویله دار خود بدفعات چند دست ایراسباب

و چند روس اسبان دوستدار را سرقت کرده برده بودند اگرچه چند دست ایراسباب و چند روس اسب را قابلیت آن ندارند که مسروق شدن آنها برای

دوستدار دلتنگی بیاورد نیست. در ولایت قراباغ چونکه در احدی این نوع جرئت نبوده و نسبت به اوباق دوستدار اینگونه عمل خلاف را کسی نکرده است

30го Апреля 1847го года Городъ Нарчеванъ.

162

عالیجاها محبت و نجدت همراها دوستا مشفقا مکرما

مطلب اول اظهار اخلاص و حیات است که محبت و التفات جناب شما هیچوقت فراموش نمیشود از سعی و اهتمام شما همه مطالبات

ما حسب الخواهش بانجام رسید مگر اینکه از پاس سیان خبری نیست فلهذا توقع میکنیم سعی و کوشش نمایید شاید محبت خود را

تمام فرموده باشید دویم بنا بخواهش جناب جانشین لاله بیگم خواهر خودمان را به تفلیس فرستادیم که در دویچ اینسیدوت

باشد باز از جناب شما توقع داریم زحمت کشیده بهر جا که لازم است نشان داده و بزوجه محترمه جناب جانشین

شناسانیده جا بجا فرمایید التفاتی که همیشه درباره ما ظاهر فرموده اید امیدواریم که من بعد نیز نیک و بد ما را

بر خود ملاحظه فرموده خودداری نخواهید کرد سیم لازم بود یکی از ما خواهر خودمان را به تفلیس برسانیم بسبب کارهای لازمی

که در اینجا داشتیم مقدور نشد بهمراهی حاجی احمد سلطان فرستادیم که از جمله بیگزادهای کنگرلوست و هم سابقا اطو داند

خان مرحوم بود عرضی بجناب جانشین دارد نظر باینکه عموم اهالی این ولایت ها در سایه حمایت جانشین آسوده

حال میباشند نیکی و التفات جناب شما نیز فراخور احوال بهمه کس رسیده امیدواریم که حاجی احمد سلطان

هم بنا بشأن بزرگی جناب شما خوشدل و مقضی المرام مراجعت کند و سبب امیدواری کل اهل ولایت باشد

همیشه منتظر هستیم که هرگاه خدمتی و فرمایشی داشته باشید اشاره فرمایید به تقدیم آن کوشیده شود

Съ Истиннымъ Почтеніемъ и Совершенно преданностью
Вашего Высокоблагородія покорнѣйшіе Слуга Исмаилъ Ханъ
Кельбали-Ханъ

Mat. 4. октября 1827.

163

عرضه داشت کمترین بندگان بزرده عرض نواب مستطاب و کدخدایان عالی میرساند که چون

در این وقت اولا خانه عالیشان عباسی بیک را که حسین خان سردار در سردار آباد حبس نموده بود و آن صاحب ام مرخص فرمودند

عموزاده مشار الیه که عبد الحسین بیک باشد ایل خود را برداشته بقارص رفته بود این کمترین آدم فرستادم

خاطر جمع نمودم با ایل خود باز بده خودشان آورده سکنا نمودم و بعد عالیشان عبد الحسین بیک و عباسی

و کدخدایان سعدلو و قوچ علی بیک کولانو و تیمور خان لاکو روانه خدمت نمودیم آن صاحب ام مشار

الیهم را خاطر جمع کرده که من بعد در خدمتگذاری خدمت نمایند و ثانیا معروض ایلیت ایل ایروان هر کی

بحال خود گندم و جو و پنبه پیش از این در سردار آباد گذاشته بودند حالا میخواهند که تخم بکاشند

آن صاحب ام اگر صلاح دانسته باشد گندم و جو و پنبه هر کی را بخودشان واگذار نمایند و الا صاحب اختیارند

و ثانیا عالیشان بدل پوشاک را با پنجاه خانوار روانه خدمت نمودیم امسال ده مشار الیه خراب شده است

دهات داشانلو را بمشار الیه واگذار نموده که امسال گذران نمایند و این کمترین حالا رویه شما را نمیدانم

اگر دو سه دفعه کم خدمت سرانند گذشت فرمایند که ان شاء الله تعالی من بعد در خدمتگذاری خدمت مینمایم و

[illegible]

هو

جناب

وسپیدین عالیجاه

میکلی ولد یموریخ

خانی کوف

و اقباله زیده و دولته

مسمی

محرم سراپرده شهریاری محترم خلوتکه صاحب اعتباری

شایسته الطاف خسروانی عزت و حرمت جایگاه حشمت

و شوکت دستگاه را نخل حیات از میوه مراد بار

ور باد پس از اظهار مراتب دعا ملحوظ خاطر مهر

تخمیر آنکه الحمد لله صحت و سلامت بدعا مشغول میباشیم

ثانیان از احوالات پرسان باشند قبل از سه سال

جناب شما را در مسکو دیده کمترین اورنبورخ آمدم

در اورنبورخ مدت دو ماه ایستاده بعد در کار

وان اورگنج همراه شده اورگنج رفتم بر امیدی که

از اورگنج جانب بخارا روم ظلمها پادشاه بخارا

را شنیده مقدار یکسال در اورگنج ایستادم بعضی بخارا

باب مال بود در اورگنج نگذشت در مشهد بابت

گفتن سنه ۱۸۱۱ جانب مشهد رفتم در مشهد مقدار

پنج ماه ایستادم از آنچه از نقده و مال همراه خود

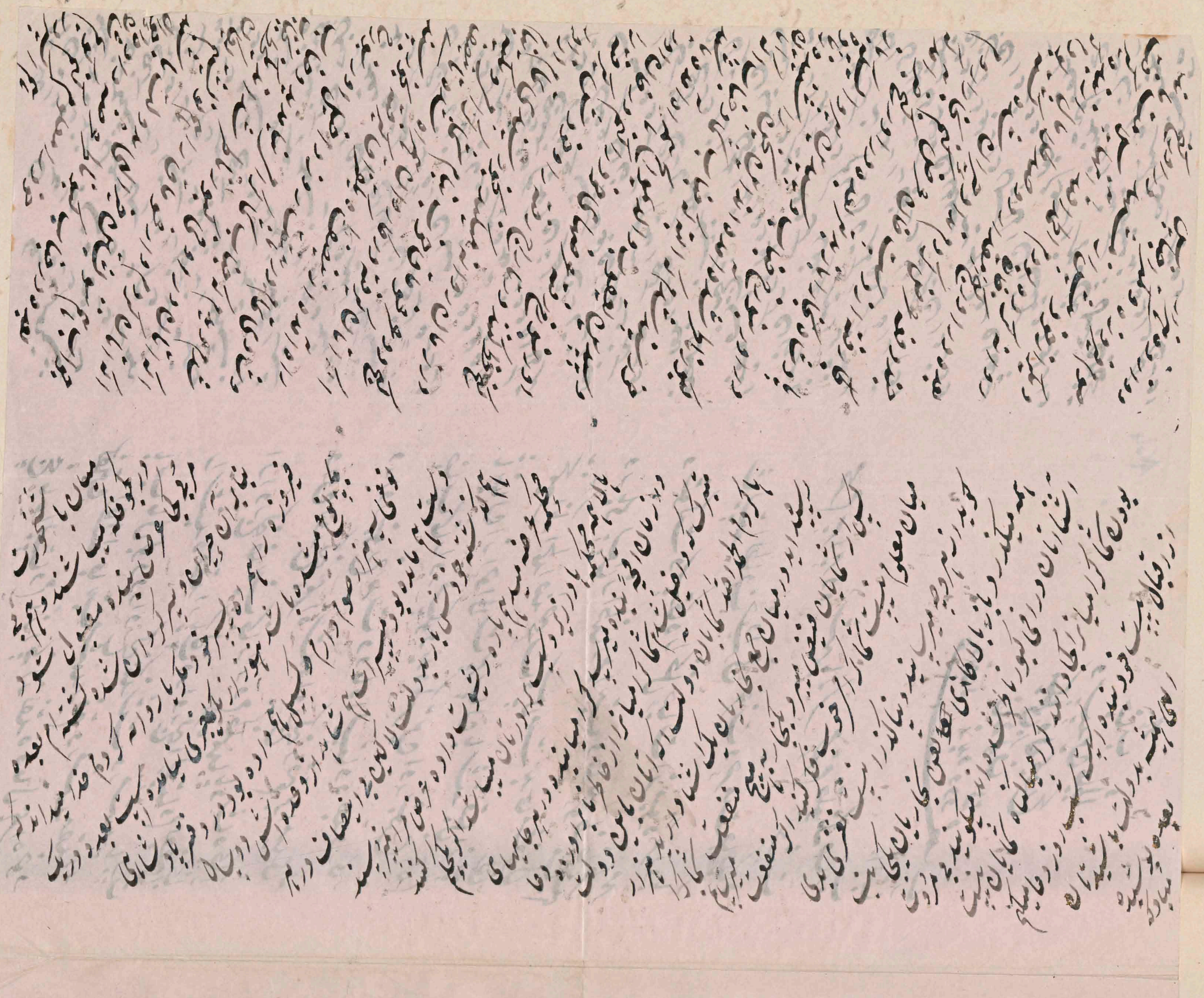

165

عالیجاه رفیع‌جایگاه جناب جنرال قونسول دولت بهیه روسیه را

عرض می‌شود چون پارسام سابق از این تا پانصد تومان از مخلص

طلبکار بود در دارالسلطنه تبریز در حضور سرکار قلعه‌گاهی دبیر مهام خارجه و حساب او ملاحظه شد بنحوی که مخلص از وجه

تمسک به پارسام داده و قبض گرفته بودم از وجه تمسک موضوع شده از اصل تنخواه تمسک با انضمام تنزیل ایام گذشته

دویست و بیست تومان باقی مانده و همان تمسک پانصد تومان خالی از وجه گشته نورچشمی محقق‌خان ضامن وجه تمسک

دادند بر این معنی خود میرزا محسن استحضار کامل دارد و دویست تومان از بابت ضمانت نورچشمی به پارسام عاید گشته و بیست تومان

از جمع تنخواه او در ذمه مخلص دارد و پیش از این دو روس مادیان عربی بمشارالیه داده بودم یکی را باو بخشیده‌ام و خود

روس کره از آن مادیان بمبلغ صد تومان کم و زیاد فروخته است و یکی دیگر را باستقرار بمشارالیه دادم که تنزیل تنخواه خود را

به حساب نیاورد و از همین مادیان دو روس کره مانده است و چون سابقاً در تبریز بودم مشارالیه احوالات را در حضور قلعه‌گاهی

دبیر مهام خارجه عرض نموده و تنزیل تمسک را مطالبه کرد و مخلص در مقابل این امر مادیان را خواهش نمودم بعد از گفتگوی بسیار

قرار داد باینطور برقرار شد که پارسام مادیان را با دو روس کره پس بدهد و مخلص بیست تومان تتمه حساب او را

بدهم در این اوقات پسر پارسام بسرکار قلعه‌گاهی دبیر مهام خارجه عارض شده و رضا بیک به محصلی مأمور گشته آمده تنخواه

جزوی تتمه حساب را از مخلص میخواهد بنابر آن صحیفه بکار خدمت شده استدعا همین دارم که مدعی فرمایند تا حقاً حق و موافق

قرار داد رفتار و سلوک سازند از انصاف دور است که پارسام مادیان عربی را نگهداری کرده بیست تومان طلب خود را مطالبه

عریضه اخلاص فرایضه در حضور عالیجاه رفیع جایگاه جناب جنرال قونسول بهیه روسیه ملاحظه دا

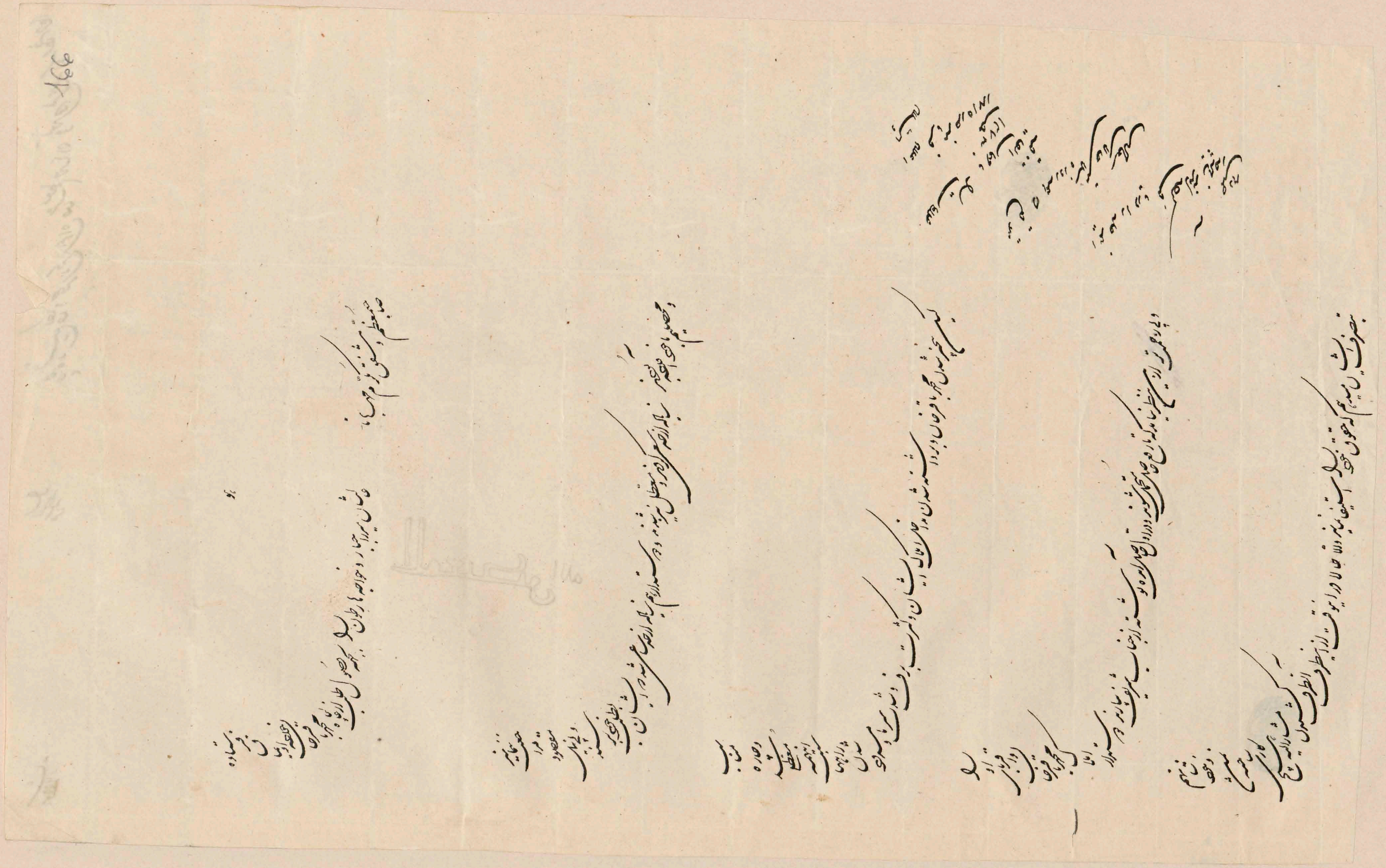

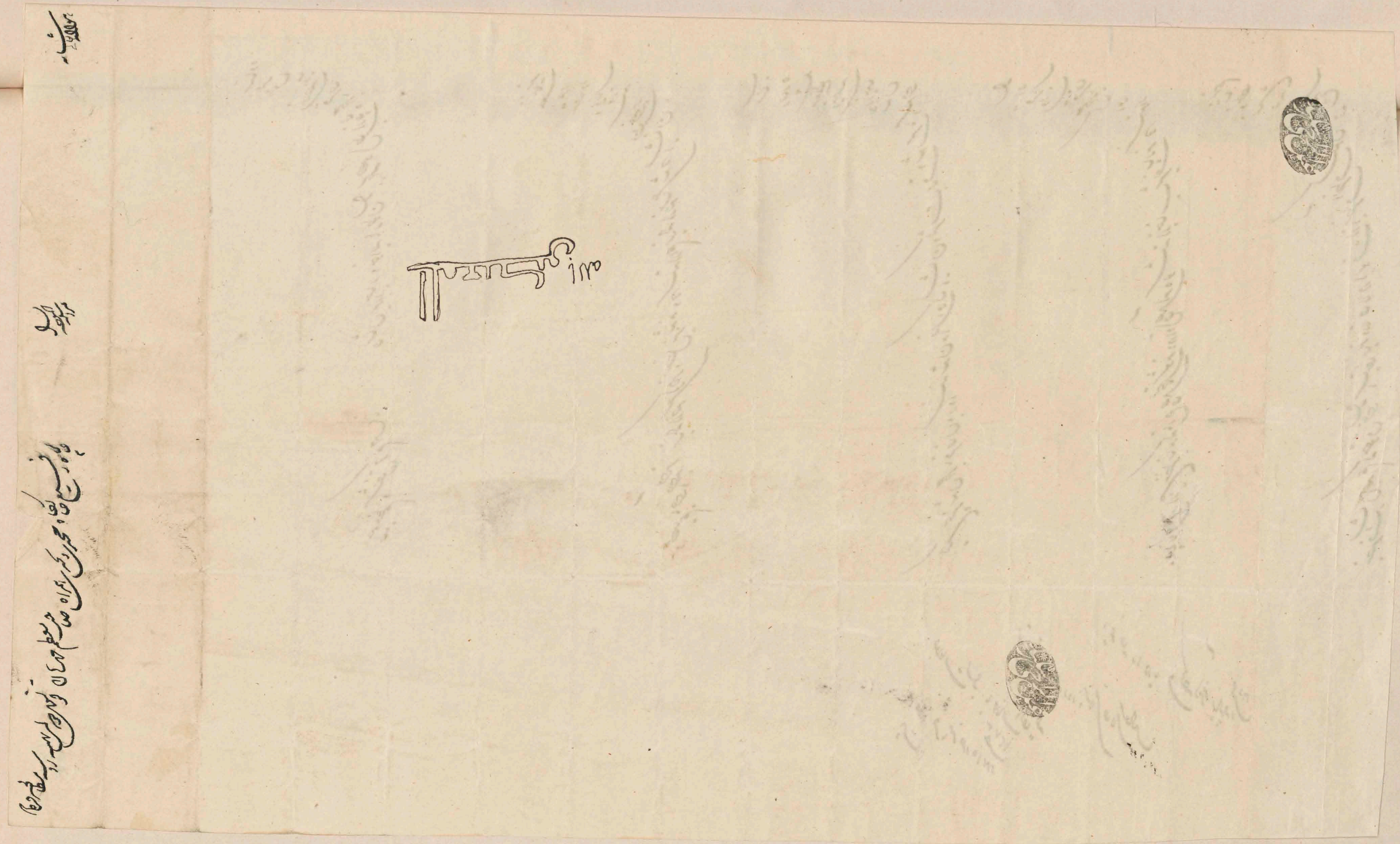

167

جناب دوست مکرم مهربانا

چندیست از جانب آن دوست مکرم اظهار محبت نمیشود خدا کند از کثرت

مشاغل باشد نه اینکه از راه بی محبتی و عدم مهربانی بوده باشد بالجمله متوقع چنانم برخلاف ماضی از نگارش مراسلات دریغ ننموده یاد

و شادم فرمایید و سابقاً آنجناب قرار بر این گذاشته بودند که همه اوقات روزنامه میفرستادند حالا مدتیست از سال نمیدانید بدو جهت

همیشه طالب روزنامه خواندن هستم اولاً چون روزنامه از جانب آنجناب میرسید اکثری از شبها و روزها مطالعه میکنم و ثانیاً چون این اوقات

مشغله ندارم مداومت روزنامه را آلت مشغله خود کرده نمیخواهم بیکار بوده روزگار خود را تلف کنم لهذا زحمت افزا هستم

که از روزنامه‌های تازه رسیده از کمال مراسله ارسال داشته و احوالات سلامتی مزاج شریف را قلمی دارند زیاده زحمتی ندارم

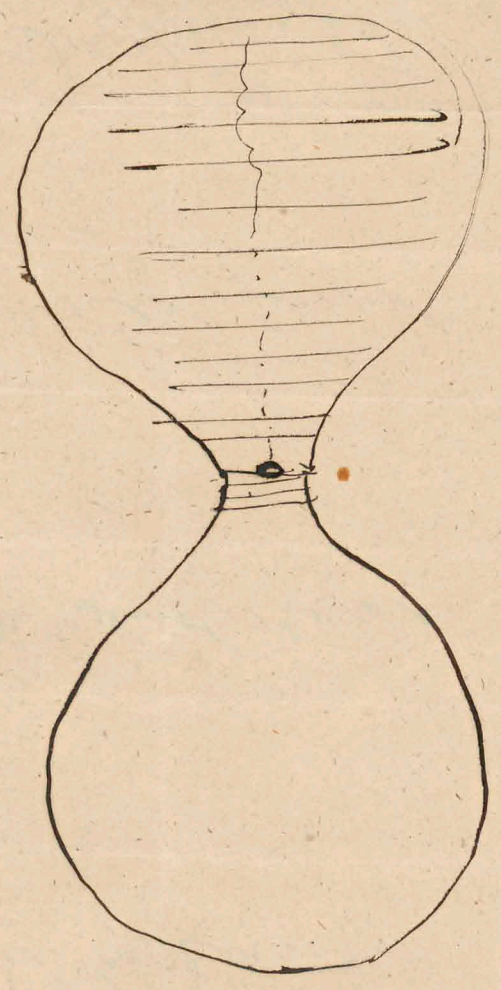

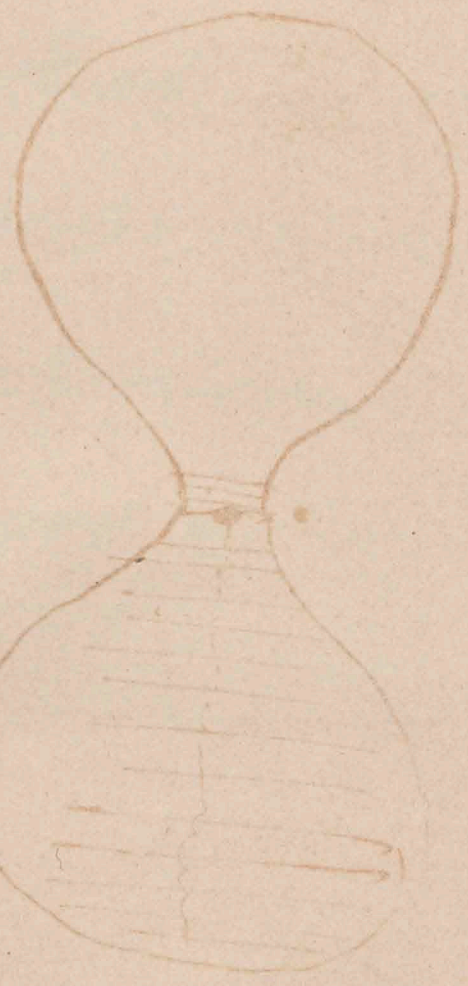

168

عالیجاها محبت و نکبت همراهان و دوستی و مودت آگاهان محبت و مواثقت ابتلا و دوستان مشفقان مکرما

بعد از شرح مراتب محبت و اخلاص زحمت افزای جناب شما میشویم که عالیجاه قدسی القاب فضایل و معارف اکتساب مجتهد العصر جناب

شیخ علی سلمه الله که اهل نخجوان است در اوایل دولت بهیه ارتوسیه برای تحصیل علم باصفهان رفته بود چند سال زحمت کشیده

مجتهدین اصفهان کاغذ تصدیق باو داده اند این اوقات باین ولایت تشریف آورده است وقت آمدن در طهران

جناب وزیر مختار در خصوص او کاغذی بجناب جانشین نوشته با همین مراسله ارسال نمودیم از بزرگی شأن شما

توقع مینمائیم که در وقت خوب بنظر جانشین برسانید و خودتان نیز سعی و کوشش در این خصوص نمائید انشاء الله

که بهمه مسلمانان تمام فرموده اید برای اینکه کل اهل مسلمان باید مسایل دین و شریعت را از مجتهد اخذ کنند و هم

مجتهد در هر جا واجب الاحترام است امیدواری کامل داریم که با اهتمام جناب شما جانشین اکرم قرار دادی

در باب او فرمایند که رضای خدا و رضامندی عموم مسلمانان بوده باشد و باز توقع مینمائیم کیفیت قرار دادن جانشین را بما معلوم فرمایند

Съ Истиннымъ Почитаніемъ и Совершенно Преданностію Остаюсь Всепокорнѣйшимъ Слугою Ивановымъ Ивановымъ

169

بحضور باهر النور غنرالی قونسول دولت بهیه روسیه در تبریز جناب دیستویطلنی استاطسکی

سودنیک و قوالر نیقالای ولادیمریچ خانیقوف از کمینه ننه خانم مادر میرزا بابا

عریضه التجا

چند سال است که حاجی عبدالله مرحوم و بنده کمینه میرزا بابا را به جناب صاحب نوکر

داده ایم آنی از خدمت خود تغافل نورزیده خانمان و قوم اقربای خود را ترک نموده

عمر خود را در خدمتگذاری سرکار گذرانیده و به هر کجا تشریف برده اید همیشه در خدمت شما بوده

چنانکه دخلش بسایر نوکران ندارد قسم بجلال الهی و قسم به سر مبارک شما تا حال

از سایرین قرض گرفته معیشت خود را می گذرانیدیم حالا هم قرض نمی دهند می گویند

کسی را که پسرش در خدمت قونسول نویسنده باشد او باید رفع احتیاج دیگری

نماید نه آنکه خودش قرض گیرد و دیگر وقتی که اینجا خبر آمد که میرزا بابا را جناب قونسول به خود

نویسنده که قسم بوحدانیت خواهش و روز در مساجد و معابد دعاگوی عمر شما بودم و هستم

قربانت شوم جائیکه دیگران از دولت شما صاحب اوضاع می شوند باید

عالیجاها بلند جایگاها فطانت و متانت همراهها کیاست و فراست آگاها دوستان استظهار مشفق مهربانها

مودت و محبت کامله که از وجود کامل آنجاه دوستان استظهار مشفق مهربان و مشاهده چندان اخلاق نیکو در خاطر دوستدار ثابت

و جاگیر شده هر روز بلکه هر ساعت تمامی شوق و میل باطن را بجانب آن مشفق مهربان میکشد و دل دوستدار یادآوری و ذکر ایشان را

بر مطلوبات و مقاصد دیگر ترجیح میدهد لیکن چه سود که دست اشتیاق از دامن وصل کوتاه و مابین دوستداران دوست مشفق مهربان

چندین مسافت و راه است باز بوسیله رسیله باید شرح مراتب اشتیاق نمود لهذا در حالت عزیمت چاپار بتحریر این مختصر ابتدا کرده

متوقع است که احوال سلامت مزاج مودت امتزاج خود را برای تسلی خاطر دوستدار قلمی دارند و همچنین مراتب اخلاص دل صافی

و خاطر خالص دوستدار را که بجناب شوکت و عظمت دستگاه جلالت و حشمت پایگاه جانشین مکین و مانوسه جلیله ایشان و فرزند

جلیل الذم التکریم و التبجیل آنها دارد بانطور که آنها دوست مشفق گرامی میدانند بخدمت ایشان تبلیغ نمایند

که زحمت ذریعه نوشتن علیحده بوجود ایشان نرسد زیاده چه تصدیع دهد حالات و مهمات را اظهار فرمایند

~~545.~~
95